



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

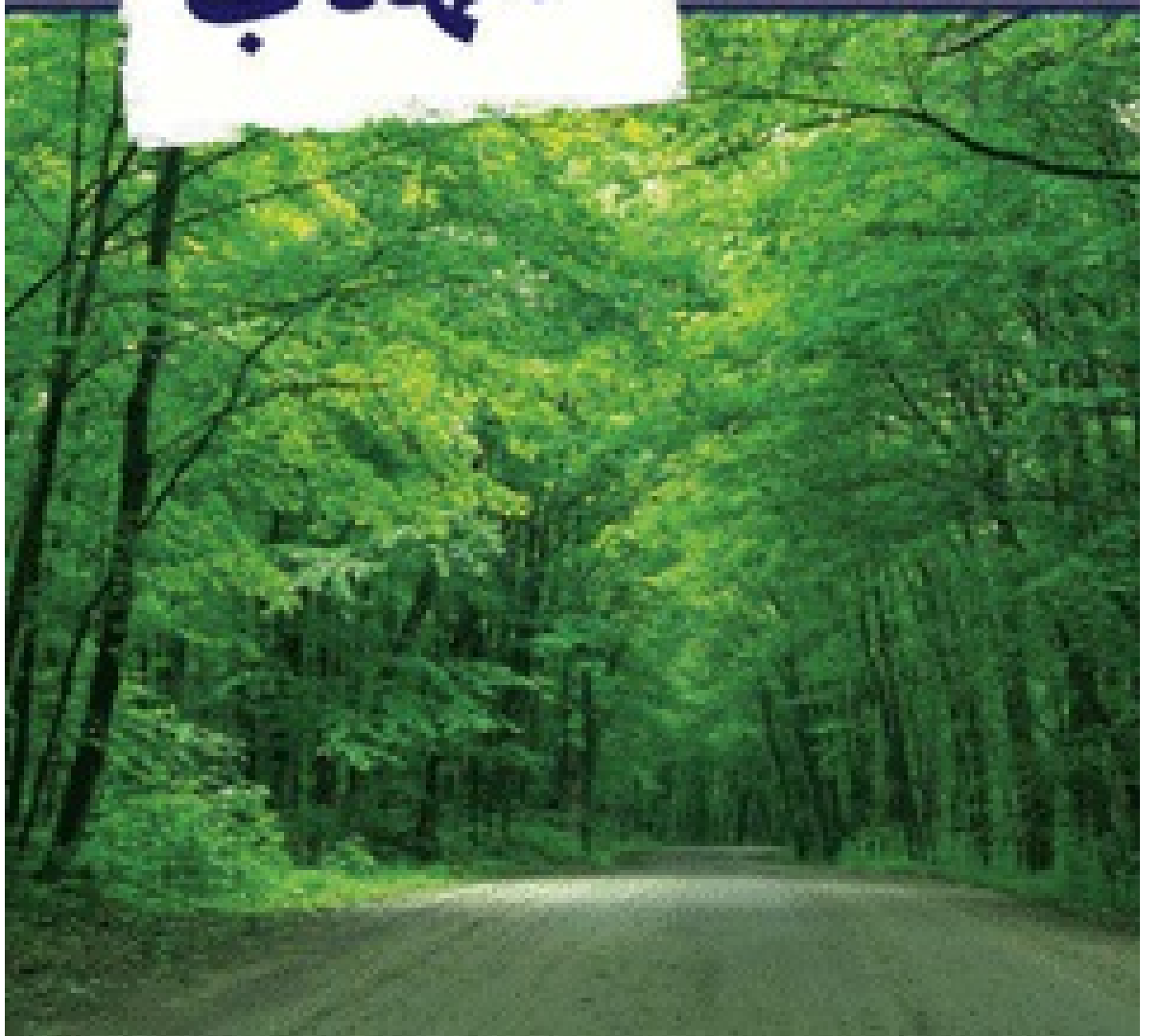


عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# راه مہتاب

نگارگری بہ سبکِ رنگگری، محفلِ سحرِ افسانہ (۱۳۸۱)  
دکتر محمد بن عبدالکبیر ازمی  
پہلی بار، آواز، ۲۰۱۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راه مهتاب : سخنان و سبک زندگی حضرت فاطمه علیها السلام

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

|    |  |
|----|--|
| ۵  | فهرست  |
| ۸  | راه مهتاب: سخنان و سبک زندگی حضرت فاطمه علیها السلام |
| ۸  | مشخصات کتاب  |
| ۹  | اشاره  |
| ۱۰ | مقدمه  |
| ۱۱ | قسمت ۱   |
| ۱۳ | قسمت ۲   |
| ۱۵ | قسمت ۳   |
| ۱۷ | قسمت ۴   |
| ۱۹ | قسمت ۵   |
| ۲۱ | قسمت ۶   |
| ۲۴ | قسمت ۷   |
| ۲۵ | قسمت ۸   |
| ۲۸ | قسمت ۹   |
| ۳۰ | قسمت ۱۰  |
| ۳۳ | قسمت ۱۱  |
| ۳۴ | قسمت ۱۲  |
| ۳۷ | قسمت ۱۳  |
| ۴۰ | قسمت ۱۴  |
| ۴۲ | قسمت ۱۵  |
| ۴۴ | قسمت ۱۶  |
| ۴۶ | قسمت ۱۷  |
| ۴۷ | قسمت ۱۸  |
| ۴۹ | قسمت ۱۹  |

|     |         |
|-----|---------|
| ۵۱  | قسمت ۲۰ |
| ۵۳  | قسمت ۲۱ |
| ۵۵  | قسمت ۲۲ |
| ۵۸  | قسمت ۲۳ |
| ۶۰  | قسمت ۲۴ |
| ۶۱  | قسمت ۲۵ |
| ۶۳  | قسمت ۲۶ |
| ۶۵  | قسمت ۲۷ |
| ۶۷  | قسمت ۲۸ |
| ۶۹  | قسمت ۲۹ |
| ۷۱  | قسمت ۳۰ |
| ۷۳  | قسمت ۳۱ |
| ۷۵  | قسمت ۳۲ |
| ۷۷  | قسمت ۳۳ |
| ۷۹  | قسمت ۳۴ |
| ۸۱  | قسمت ۳۵ |
| ۸۳  | قسمت ۳۶ |
| ۸۵  | قسمت ۳۷ |
| ۸۷  | قسمت ۳۸ |
| ۹۰  | قسمت ۳۹ |
| ۹۲  | قسمت ۴۰ |
| ۹۵  | قسمت ۴۱ |
| ۹۷  | قسمت ۴۲ |
| ۹۹  | قسمت ۴۳ |
| ۱۰۱ | قسمت ۴۴ |
| ۱۰۲ | قسمت ۴۵ |

|     |             |
|-----|-------------|
| ۱۰۴ | قسمت ۴۶     |
| ۱۰۸ | قسمت ۴۷     |
| ۱۱۰ | قسمت ۴۸     |
| ۱۱۲ | قسمت ۴۹     |
| ۱۱۷ | قسمت ۵۰     |
| ۱۲۱ | پی نوشت     |
| ۱۳۶ | منابع       |
| ۱۴۵ | درباره مرکز |

## راه مهتاب: سخنان و سبک زندگی حضرت فاطمه علیها السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : راه مهتاب: سخنان و سبک زندگی حضرت فاطمه علیها السلام/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: عطر عترة، 1396.

مشخصات ظاهری : 80 ص.؛ 14/5 × 21/5 س م.

شابک : 40000 ریال: 4-197-243-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیا

عنوان دیگر : سخنان و سبک زندگی حضرت فاطمه علیها السلام.

موضوع : فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق.

موضوع : Fatimah Zahra, The Saint

موضوع : فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- فضایل

موضوع : Fatimah Zahra, The Saint -- Virtues

موضوع : شیوه زندگی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Lifestyles -- \*Religious aspects -- Islam

رده بندی کنگره : BP27/2/خ343 ر2 1396

رده بندی دیویی : 297/973

شماره کتابشناسی ملی : 5049283

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیا



## اشاره

راه مهتاب

نگاهی به

سبک زندگی حضرت فاطمه (علیها السلام)

مهدی خدامیان آرانی

مجموعه آثار / 86

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الگوبرداری از زندگی حضرت فاطمه (علیها السلام) بهترین راه برای رسیدن به خانواده آرمانی است، هر چقدر تلاش کنیم که با زندگی آن حضرت آشنا تر شویم به رستگاری نزدیک تر شده ایم.

از زمان های دور آرزو داشتم تا کتابی درباره سبک زندگی حضرت فاطمه (علیها السلام) بنویسم تا نسل جوان امروز بتواند راه زندگی و سعادت را بهتر بیابد.

اکنون خدا را سپاس می گویم که توفیق داد و در این کتاب به پنجاه گزارش از زندگی آن حضرت پرداختم، البته در اینجا از خطبه فدکیه (سخنرانی آن حضرت در مسجد) سخن نگفتم زیرا در کتابی به نام «اشک مهتاب»، آن خطبه را شرح داده ام، همچنین در کتاب «دعای مادرم» به شرح دعاهای آنحضرت پرداخته ام، همچنین ماجرای حوادثی که برای آن بانوی روی داد را در کتاب «فریاد مهتاب» بازگو کرده ام. این کتاب ها را می توانید در سایت [nabnak.ir](http://nabnak.ir) دانلود کنید.

اکنون این کتاب خود را به حضرت فاطمه (علیها السلام) تقدیم می کنم، باشد که راه و روش او، چراغ زندگی ما باشد و ما بتوانیم راه رستگاری را به خوبی بیابیم.

مهدی خدامیان آرانی

خدیجه(علیها السلام)، مادر تو بود، زنی وفادار که همه هستی اش را در راه یاری پیامبر فدا کرد، او در همه حال از پیامبر حمایت می کرد، سال دهم هجری بود خدیجه(علیها السلام) از دنیا رفته بود، تو دختری پنج ساله بودی که به داغ مادر مبتلا شدی.

در آن زمان، پیامبر مدافع دیگر خود را نیز از دست داده بود، عمویش ابوطالب(علیه السلام). او بهترین عموی دنیا بود، با ایمان به خدا و باور به پیامبر تلاش می کرد تا شرّ دشمنان را کم کند، تا او زنده بود کسی جرأت نداشت به پیامبر جسارت کند.

ابوسفیان، بزرگ ترین دشمن پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و تا آنجا که توان داشت به اذیت و آزار پیامبر پرداخت، او دستور می داد تا مردم بت پرست مکه به پیامبر، سنگ بزنند، بر سرش خاکستر بریزند، وقتی پدر به خانه می آمد تو به استقبالش می رفتی، ظرف آب می آوردی و به او کمک می کردی تا سر و صورتش

را بشوید، در آن روزهای تنهایی پیامبر، مثل يك مادر، مثل يك پرستار برای پیامبر بودی!

اینجا بود که لقب «أمّ آبیها» از آن تو شد، «أمّ آبیها» یعنی کسی که در حق پدرش، مادری می کند، (در مناطق گرم مثل عربستان دختر شش یا هفت ساله به اندازه يك دختر سیزده ساله رشد جسمی و روحی دارد و احساس مسؤولیت می کند).<sup>(1)</sup>

تو همه سرمایه ای را که در وجودت بود خرج می کردی تا غبار غم را از چهره پدر پاك کنی، برای همین بود که پیامبر با آن مقام و عظمتی که نزد خدا داشت، خم می شد و دست تو را می بوسید.<sup>(2)</sup>

ص: 4

---

1- عن جعفر بن محمد، عن أبيه: أن فاطمة كانت تكنى أم آبيها. "بحار الأنوار ج 43 ص 19" كانت فاطمة تكنى أم آبيها وكانت أحب الناس إلى رسول الله. "أسد الغابة ج 5 ص 520" تكنى فاطمة أمّ آبيها، أنكحها رسول الله علي بن أبي طالب بعد وقعة أحد. "تهذيب الكمال ج 35 ص 247". كانت تكنى أم آبيها. "الإصابة ج 8 ص 262". فاطمة بنت رسول الله، تكنى أم آبيها وتعرف بالزهراء. "تهذيب التهذيب ج 12 ص 391".

2- وقبّل رسول الله يدها و اجلسها في مجلسه فاذا دخل عليها قامت اليه... "الأمالى لطلوسى ص 400، بحار الأنوار ج 43 ص 25، مرآة العقول ج 5 ص 324".

همراه پدر از مکه به مدینه هجرت کردی، به لطف خدا، مردم مدینه مسلمان شدند و پدر حکومت اسلامی را در آنجا پایه گذاری کرد، عده زیادی از مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند، شرایط مسلمانان رو به بهبود بود.

بعضی از ثروتمندان به خواستگاری تو آمدند، ولی پدرت، پیامبر به آنها جواب منفی داد، زیرا وقتی تو نام آنان را می شنیدی چهره ات را برمی گرداندی و ناراحتی نشان می دادی. نام یکی از آنها، «عبدالرحمن بن عوف» بود، او تاجر بود و ثروت زیادی داشت، یکی از باغ های او به اندازه چهارصد کیلو طلا ارزش داشت!<sup>(1)</sup>

هنوز علی (علیه السلام) به خواستگاری تو نیامده بود، مردم کوچه و بازار می گفتند که چون دست علی (علیه السلام) از مال دنیا کوتاه است، به این امر اقدام نمی کند.

سرانجام يك روز علی (علیه السلام) تصمیم گرفت تا نزد پیامبر برود و تو را از او خواستگاری کند، آن روز پیامبر در منزل اُمّ سلّمه بود، اُمّ سلّمه همسر پیامبر بود،

ص: 5

---

1- راجع الی: تاریخ الاسلام للذهبی ج 3 ص 319، سبل الهدی و الرشاد ج 11 ص 319.

علی (علیه السلام) خود را به آنجا رساند و در زد. پیامبر به اُمّ سلمه گفت: «برخیز و در خانه را باز کن، کسی پشت در است که من او را بیش از همه مردم دوست دارم».

علی (علیه السلام) وارد خانه شد، سلام کرد، پیامبر جواب او را داد، علی (علیه السلام) در مقابل پیامبر نشست و سر به زیر انداخت، گویا او خجالت می کشید که خواسته خود را بیان کند. اینجا بود که پیامبر گفت: «یا علی! من فکر می کنم که تو برای انجام کاری نزد من آمده ای، پس حاجت خود را بگو که هر چه خواهی من قبول می کنم». علی (علیه السلام) در پاسخ گفت: «ای رسول خدا! شما تنها سرمایه من در دنیا و آخرت هستی! من دوست دارم که برای خود همسری داشته باشم که مایه آرامش من باشد، من آمده ام تا دخترتان فاطمه را خواستگاری کنم».

پیامبر لبخندی زد، گویا که او انتظار این لحظه را می کشید، او بسیار خوشحال شد، ولی جواب قطعی را به عهده تو گذاشت. پیامبر به نزد تو آمد و چنین گفت: «دختر عزیزم! تو علی را خوب می شناسی و ایمان و تقوای او را می دانی... او از ثروت دنیا چیزی ندارد، ولی خدا مقامی بس بزرگ به او داده است، آیا راضی هستی که با او ازدواج کنی؟».

اینجا بود که تو سر خود را بالا گرفتی، لبخند زدی و چنین گفتی: «شما در تصمیم گیری بر من سزاوارتر هستید، من هیچ کس را بر علی برتری نمی دهم!». پیامبر بسیار خوشحال شد و نزد علی (علیه السلام) رفت تا به او خبر بدهد... (1)

آری، دختران باید بدانند که بهره نبردن از نظر پدر و مادر و گرفتن تصمیم شتابزده، آسیب های جدی به دنبال دارد، چقدر زیباست که دختران نظر پدر را که از روی خیرخواهی با دنیایی از تجربه است بر نظر خود مقدم بدانند، پدران و مادران هم باید بدانند اگر محیط خانه، سالم و عاطفی نباشد، انتخاب دختر آنها، انتخاب خیابانی خواهد شد، فضای خانه باید، فضای صمیمیت و یکدلی باشد.

ص: 6

---

1- یا رسول الله فقد أحببت مع ما شدّ الله من عضدي بك، أن يكون لي بيت وأن تكون لي زوجة أسكن إليها، وقد أتيتك خاطباً رغباً أخطب إليك ابنتك فاطمة، فهل أنت مزوجي يا رسول الله؟ قالت أم سلمة: فرأيت وجه رسول الله يتهلل فرحاً وسروراً، ثم تبسم فيوجه علي... ولكنني قد زوجتك بالدرع ورضيت بها منك... "كشف الغمّة ج 1 ص 363، بحار الأنوار ج 43 ص 124، یا رسول الله انت اولی بماتری: بحار الانوار ج 43 ص 99".

یکی از مشکلات ازدواج های امروزی همین مهریه های سنگین است، خانواده دختر خیال می کنند که اگر مهریه زیادتری مشخص کنند، به دختر خود ارزش بیشتری داده اند، کاش آنان می دانستند که ارزش يك دختر به کمال اوست نه به مهریه زیاد! بارها شنیده ام که همین مهریه زیاد، علت اصلی طلاق بوده است، وقتی زن دیده است که مهریه او، زیاد است، پس بهانه جویی کرده است، مهریه زیاد، او را وسوسه کرده است و کار به طلاق کشیده است.

پدر و مادر دختر باید بدانند که مهریه زیاد تاکنون خوشبختی کسی را تضمین نکرده است، مهریه ای که بالاتر از توان داماد است، اولین دروغ او به زندگی مشترك است، چقدر خوب است زندگی را ساده بگیریم که در سادگی، سعادت نهفته است.

بانوی من! تو دختر پیامبر بودی، سرآمد همه زنان جهان! مهریه تو، پانصد درهم

پانصد درهم در امروز تقریباً به اندازه 21 سکه طلا ارزش دارد، کسانی که دم از پیروی تو می زنند اما مهریه های هزار سکه ای مشخص می کنند، راه را گم کرده اند. (2)

و چقدر عجیب است که عده ای برای تبرک در کنار مهریه های سنگین، مهریه پانصد درهمی تو را نیز ضمیمه می کنند! این کار آنان، همانند کار آن زمامداری است که شنیده بود علی (علیه السلام) نان جو و نمک می خورد، او سفره ای رنگین پهن می کرد و انواع غذاهای چرب سر سفره می آورد و در کنار سفره هم، مقداری نان جو و نمک قرار می داد و می گفت: «این غذای مولای ما علی (علیه السلام) است و من از او پیروی می کنم»، هر عاقلی می دانست که این کار او، چیزی جز مسخره کردن نام مولا نبود، ولی او اصرار داشت که این کار، نوعی تبرک است.

آن دختری که مهریه هزار سکه ای برای خودش مشخص می کند و سپس مهریه تو (که پانصد درهم است) را برای تبرک اضافه می کند، راه خطا می رود و با آرمان تو بیگانه است.

ص: 8

---

1- زوجتک ابنتی فاطمة علی ما زوجک الرحمن، و قدرضیت بما رضی الله لها فدونک أهلك فإنک أحق بها منی و فی خبر: فنعم الأخ أنت و نعم الختن أنت و نعم الصاحب أنت و کفاک برضی الله رضی فیخر علی ساجداً شکرالله تعالی: مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 127، بحار النوار ج 43 ص 112، جامع احادیث الشیعة ج 30 ص 114.

2- در زمان پیدایش اسلام هر 10 درهم معادل یک دینار (طلا) ارزش داشته، بنابراین معادل مهریه حضرت 50 دینار می شود. از سوی دیگر، در فقه اسلامی وزن هر دینار برابر با یک مثقال شرعی برابر 456/3 گرم است. بنابراین ارزش مهریه حضرت فاطمه (س) حدود 173 گرم طلا بود. در حال حاضر، هر سکه طلای بهار آزادی 133/8 گرم وزن دارد، بنابراین معادل مهریه حضرت زهرا (س) تقریباً 21 سکه بهار آزادی می شود.



خاطره ای از چند سال پیش در ذهنم مانده است، برای دختری خواستگاری آمده بود، آن پسر از خانواده ای اصیل و با ایمان بود، ولی پدر و مادر دختر به آن پسر جواب منفی دادند، وقتی علت را جویا شدم آنان چنین جواب دادند: «این پسر، خانه ندارد، ما می خواهیم دخترمان را به کسی بدهیم که خانه ای برای خودش داشته باشد».

من خیلی تعجب کردم، به یاد این سخن پیامبر افتادم که فرمود: «اگر پسر مؤمنی به خواستگاری دختر شما آمد به او دختر بدهید وگرنه فساد روی زمین را خواهد گرفت». مهمترین ملاک ازدواج باید ایمان و ارزش های آسمانی باشد. (1)

بانوی من! اکنون می خواهم حقیقتی را بازگو کنم، وقتی علی (علیه السلام) به خواستگاری تو آمد، از مال دنیا فقط يك شتر، يك شمشیر و يك زره جنگی داشت، او حتی خانه هم نداشت. زندگی تو با علی (علیه السلام) در اتاقی آغاز شد که پدرت به علی (علیه السلام) داد،

ص: 9

این اتاق در کنار خانه پیامبر بود.

آری، تو و علی (علیه السلام)، سال های سال در اتاقی زندگی کردید که مالک آن، پدر تو بود، تو هرگز از شوهرت نخواستی تا خانه ای تهیه کند، نه سال در آنجا ساکن بودی، این اتاق کوچک، بهشتی بزرگ بود، آرامشی که زندگی شما داشت در هیچ جای دیگر پیدا نمی شد، کاش ما که ادعا می کنیم پیرو تو هستیم می فهمیدیم که آرامش در ثروت و پول نیست، خوشبختی از جنس دیگری است... (1)

ص: 10

---

1- فقال رسول الله: هيئوا لابنتي وابن عمي في حجري بيتا. فقالت أم سلمة: في أي حجرة، يا رسول الله؟ قال: في حجرتك، وأمر نساء أن يزين ويصلحن من شأنها. "الامالی للطوسی ص 42، بحار الانوار ج 43 ص 95."

خیلی ها بین «عقد» و «عروسی» فاصله زیادی می اندازند، گاهی این فاصله تا دو سال هم طول می کشد، این کار لذت زندگی مشترك را کم می کند و چه بسا باعث خستگی عروس و داماد می شود و گاهی همین مساله باعث می شود اختلافات شدید پیش بیاید، وقتی مراسم عقد برگزار شد باید هر چه سریعتر زندگی مشترك را در زیر يك سقف آغاز کرد.

بانوی من! فاصله عقد و عروسی تو فقط يك ماه بود، همه پیروان تو باید این مطلب را الگوی خود قرار بدهند، وقتی يك ماه از عقد تو گذشت، زنان نزد پیامبر آمدند و به او گفتند:

-- علی(علیه السلام) می خواهد همسرش در کنارش باشد.

-- چرا علی(علیه السلام) خودش این مطلب را به من نگفت؟

-- او از شما خجالت می کشید که این مطلب را بازگو کند.

-- از شما می‌خواهم مقدمات این کار را فراهم سازید.

و این گونه بود که تو آماده رفتن به خانه بخت شدی، وقتی وارد خانه علی (علیه السلام) شدی، پیامبر نیز به آنجا آمد، او ظرف آبی را با خود آورده بود، دعایی بر آن آب خواند و به علی (علیه السلام) گفت: «یا علی! از این آب بنوش و وضو بگیر!». سپس به تو گفت: «از این آب بنوش و وضو بگیر!». بعد از آن پیامبر به تو گفت: «دخترم! بدان که شوهر تو زودتر از همه به خدا ایمان آورد، بدان که اخلاق او از همه نیکوتر است». در آن شب، پدر تو از ارزش های آسمانی علی (علیه السلام) سخن گفت، از ایمان و اخلاق نیکوی او! آری، خوشبختی يك زن در این است که مرد او، ایمان داشته باشد و اخلاقش نیکو باشد، ثروت يك مرد، هرگز زن را خوشبخت نمی‌کند... (1)

ص: 12

---

1- قال علي: فأقمت بعد ذلك شهرا أصلي مع رسول الله وأرجع إلى منزلي ولا أذكر شيئا من أمر فاطمة، ثم قلن أزواج رسول الله: ألا نطلب لك من رسول الله دخول فاطمة عليك؟ قلت: افعلن، فدخلن عليه فقالت أم أيمن: يا رسول الله، لو أن خديجة باقية لقرت عينها بزفاف فاطمة، وإن عليا يريده أهله، فقر عين فاطمة ببعولها، واجمع شملهما، وقر عيوننا بذلك! الامالي للطوسي ص 42، بحار الانوار ج 43 ص 95.

«جهیزیّه» همان لوازم منزل و وسایل اولیه زن و شوهری است که می‌خواهند زندگی مشترک را آغاز کنند، افسوس که امروزه همین جهیزیّه به مسابقه‌ای پوچ تبدیل شده است، مسابقه‌ای که آرامش را از خانواده‌ها گرفته است، پدر و مادر دختر از چندجا وام می‌گیرند تا وسائلی را که رویکرد تجمّل‌گرایانه دارد، تهیّه کنند و چه بسا بعضی از این وسایل، حتّی يك بار هم استفاده نمی‌شود!

بانوی من! تو يك دختر معمولی نبودی! تو دختر پیامبری بودی که در شهر مدینه، حکومت تشکیل داده بود، موقعیت اجتماعی شما بسیار بالا و در نزد پدرت بسیار عزیز و محترم بودی! هر کس جای پدر تو بود، جهیزیّه‌ای گران قیمت برای تو تهیّه می‌کرد، ولی پدر، جهیزیّه‌ای که همسان با زهد و پارسایی و خدایپسندانه بود برای تو فراهم کرد و تو راضی به این کار او بودی، پدر می‌خواست تا جهیزیّه تو، فراتر از امکانات مستمندان جامعه نباشد، در زمانی که زنان ثروتمندان،

لباس هایی می پوشیدند که از طلا بافته شده بود، حتی لباس عروسی ات هم ساده بود.

این لیست جهیزیه تو بود:

- يك پیراهن سفید، يك روسری بزرگ، يك چادر. - يك رختخواب که از لیف خرما بافته شده بود.

- دو عدد تشك (یکی از پشم و دیگری از لیف خرما پر شده بود).

- چهار عدد بالش، يك قطعه حصیر.

- يك عدد پوست گوسفند (به عنوان فرش).

- يك سفره، يك آسیای دستی، سه عدد کاسه، يك مَشك آب، سه کوزه سفالین.

- يك طشت برای شستن لباس، يك ظرف برای طهارت گرفتن.

آری، کل جهیزیه تو، همین بود، کف اتاق تو هم از خاک بود، در تاریخ گفته اند که عدّه ای مأمور شدند تا خاک نرم بیاورند و کف اتاق تو را با آن بپوشانند.

وقتی پدر به جهیزیه تو نگاه کرد چنین گفت: «خدایا! بیشتر ظرف های این عروس و داماد از سفال است، از تو می خواهم به آنان برکت عطا کنی!». (1)

جهیزیه تو، درس بزرگی به شیعیان می دهد، این که دل به دنیا نبندند و هدف خود را فراموش نکنند، تو بر سر همه ما فریاد زدی تا به هوش بیایم و بدانیم برای چه به این دنیا آمده ایم؟ آیا ما برای ماندن و خوش بودن به اینجا آمده ایم؟

ما آمده ایم تا در فاصله تولد تا مرگ رشد کنیم، ترس ها و ضعف ها را نابود کنیم و سپس به سوی دنیای دیگری برویم، ما مسافری هستیم که به سوی آخرت می رویم، اینجا منزلگاهی بیش نیست. آری، ما به دنیا نیامده ایم تا عیش و نوش کنیم، بلکه آمده ایم تا عیب های خود را اصلاح کنیم. خدا در این دنیا، زمینه رفع

ص: 14

---

1- وکانت الدراهم التي أعطانيها ثلاثة وستين درهما فانطلقت واشترت فراشا من خيش مصر محشوا بالصوف، ونطعا من آدم، ووسادة من آدم حشوها من ليف النخل، وعباءة خييرية، وقربة للماء وكيزانا، وجرارا، ومطهرة للماء، وستر صوف رقيقا، وحملناه جميعا حتى وضعناهم بين يدي رسول الله فلما نظر إليه بكى وجرت دموعه، ثم رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم بارك لقوم جل آيتهم الخذف. "كشف الغمة ج 1 ص 369، بحار الانوار ج 43 ص 130، اعيان الشيعة ج 1 ص 312."

عیب های ما را فراهم کرده است، سختی ها برای درمان عیب های ماست، این دنیا، جای خوشی ها نیست...

\*\*\*

ما به کجا می رویم؟ زندگی ما چگونه است؟ ازدواج را به يك مسابقه تجمل گرایی تبدیل کرده ایم و همین بهانه می شود که روز به روز، سن ازدواج جوانان ما زیادتر می شود، رقابت های کمرشکن را مانعی برای ازدواج جوانان نموده ایم. ما خود را مسلمان می دانیم، اساس اسلام بر سهولت، سادگی، وارستگی، صفا و صمیمیت استوار است، افسوس که از اساس اسلام فاصله گرفته ایم و تجمل گرایی را ارزش می دانیم و خیال می کنیم هر چه جهیزیه دختر بیشتر باشد، آن دختر خوش بخت تر است!

بانوی من! در آن روزگار هم عده ای اهل تجمل بودند، زیرا هنوز در دل و جان عده ای از مردم، رسم های فرهنگ جاهلیت زنده بود، آنان وقتی مهریه را شنیدند و جهیزیه تو را دیدند، تو را سرزنش کردند ولی تو می خواستی الگویی برای مسلمانان باشی!

ص: 15

اطعام در عروسی، یکی از سنت های زیباست که خدا آن را خیلی دوست دارد، ولی عده ای زیبایی این سنت را با اسراف و چشم و همچشمی از بین می برند، چقدر خوب است که اطعام عروسی، ساده باشد.

شب عروسی، پیامبر به علی (علیه السلام) چنین گفت: «ای علی! من گوشت و نان تهیه می کنم، تو خرما و روغن تهیه کن!». علی (علیه السلام) به بازار رفت و خرما و روغن تهیه کرد و آن را نزد پیامبر آورد، با آن خرما و روغن، حلوا درست کردند. سپس پیامبر دستور داد تا گوسفندی را ذبح کردند و آب گوشتی تهیه کردند و نان هم پختند.

سپس پیامبر به علی (علیه السلام) گفت: «هر کس را که دوست داری دعوت کن!»، علی (علیه السلام) به مسجد رفت و مردم را دعوت کرد، همه مهمانان آمدند، پیامبر از خدا خواست تا به آن غذا برکت بدهد، سپس سفره را انداختند و مهمانان از آن غذا خوردند. (1)

ص: 16

---

1- قال علي: ثم قال لي رسول الله: يا علي اصنع لأهلك طعاما فاضلا، ثم قال: من عندنا اللحم والخبز وعليك التمر والسمن. فاشترت تمرا وسمنا فحسر رسول عندراعه وجعل يشدخ التمر في السمن حتى اتخذه خبيصا وبعث إلينا كبشا سميئا فذبح وخبز لنا خبز كثير، ثم قال لي رسول الله: ادع من أحببت. فأتيت المسجد وهو مشحون بالصحابة، فأحييت أن أشخص قوما وأدع قوما ثم سعدت على ربوة وناديت: أجيوا إلي وليمة فاطمة فأقبل الناس إرسالا. "الامالي للطوسي ص 42، بحار الانوار ج 43 ص 95."



شب عروسی تو بود، تو را به خانه علی (علیه السلام) می بردند، پیامبر همراه تو بود، وقتی تو وارد خانه علی (علیه السلام) شدی، پیامبر لحظه ای کنار در خانه ایستاد و چنین گفت: «من با دوستانِ شما دوست هستم و با دشمنانِ شما دشمن می باشم».

سپس پیامبر وارد خانه شد، او دست تو و دست علی (علیه السلام) را روی سینه خود گذاشت و سپس دست تو را در دست علی (علیه السلام) گذاشت. ساعتی گذشت، سپس پیامبر به خانه خود رفت. (1)

امّ ایمن یکی از زنان مؤمن بود و در حقّ پیامبر، مادری کرده بود، پیامبر او را «مادر» خطاب می کرد. در آن شب عروسی، امّ ایمن خیلی ناراحت بود، آخر جشن عروسی تو ساده برگزار شد، هیچ کس بر سر تو نُقل و سگّه نریخت! آن زمان رسم بود وقتی عروس پا به خانه شوهر می گذاشت بر سر عروس، نُقل و سگّه

ص: 17

---

1- يا عليّ، نعم الزوجة زوجتك، ثمّ أقبل على فاطمة: يا فاطمة، نعم البعل بعلك. ثمّ قام معهما يمشي بينهما حتّى أدخلهما بيتهما الذي هُيئَ لهما... "كشف الغمّة ج 1 ص 271، بحار الأنوار ج 43 ص 132."

آن شب گذشت. فردای آن شب، خانه یکی از همسایه ها عروسی بود. اُمّ ایمن هم به آنجا رفت. در آن مراسم بر سر عروس نقل و سگّه زیادی ریختند. او مقداری از آنها را برداشت و نزد پیامبر رفت، پیامبر به او گفت: «اُمّ ایمن! همراه خود چه داری؟». ناگهان بغض اُمّ ایمن ترکیب و اشکش جاری شد، پیامبر تعجب کرد. اُمّ ایمن همین طور که گریه می کرد، گفت: «پیامبر! این ها سگّه هایی است که بر سر عروس همسایه ما ریختند ولی در عروسی فاطمه (علیها السلام) هیچ کس برای او این کار را نکرد. مگر فاطمه (علیها السلام) از دختران دیگر چه کم داشت؟ من خودم از بعضی ها شنیدم می گفتند: فاطمه (علیها السلام) که خواستگارهای خوب و پولدار داشت پس چرا همسر علی (علیه السلام) شد؟ علی (علیه السلام) که از مال دنیا چیزی ندارد، کاش آن شب علی (علیه السلام) پولی قرض می کرد و نقل و سگّه بر سر عروس خود می ریخت».

پیامبر رو به اُمّ ایمن کرد و چنین گفت: «گریه نکن! به خدا قسم! در شب عروسی فاطمه (علیها السلام)، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با هزاران فرشته به زمین آمدند. آن شب خدا دستور داد تا درخت طوبی بر سر فاطمه (علیها السلام) جواهرات بهشتی بریزد و فرشته ها، این جواهرات بهشتی را بر می داشتند. اُمّ ایمن! خدا آن شب درخت طوبی را به فاطمه (علیها السلام) هدیه داد». (2)

اُمّ ایمن وقتی این سخن را شنید، آرام شد، او سگّه هایی را که در دستش بود بر روی زمین ریخت، آن سگّه ها مال دنیا بود ولی خدا چیزی به فاطمه (علیها السلام) داد که هیچ وقت تمام نمی شود و جاوید و ابدی است.

درخت طوبی، درخت بزرگی است. اگر کسی پانصد سال زیر سایه آن قدم بزند،

ص: 18

---

1- فرجعت به اُمّ ایمن إلى مکّة، وکانت تحضنه، وورث رسول الله من أمّه اُمّ ایمن... "الطبقات الکبری ج 1 ص 116، إمتاع الأسماع ج 4 ص 95، سبل الهدی والرشاد ج 2 ص 121، بحار الأنوار ج 15 ص 116."

2- إذ دخلت علیه اُمّ ایمن فی ملحفتهای شیء، فقال لها رسول الله: یا اُمّ ایمن، أيّ شیء فی ملحفتك؟... ثمّ أنّ اُمّ ایمن بکت... فقالت: فاطمة زوّجتها فلم تشر علیها شیئاً، فقال رسول الله: لا تبکین... "تفسیر العیاشی ج 2 ص 212، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 505، بحار الأنوار ج 8 ص 142."

باز از سایه آن بیرون نمی رود، هر شاخه آن صد نوع میوه دارد، در همه خانه های بهشتی، شاخه ای از آن وجود دارد. روزی همه اهل بهشت از این درخت است. در زیر این درخت، چهار نهر جاری است: نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب بهشتی، نهری از عسل». (1)

دیگر چه بنویسم؟ روز قیامت که بشود، عظمت درخت طوبی را می توان درك کرد...

ص: 19

---

1- وتجري نهر في أصل تلك الشجرة تنفجر منها الأنهار الأربعة، نهرٌ من ماء غير آسن، ونهرٌ من لبن... "تفسير القمّي ج 2 ص 237، التفسير الصافي ج 5 ص 23، بحار الأنوار ج 8 ص 137."

بانوی من! شنیده ام که خانواده، اصل و اساس همه خوبی هاست، حفظ خانواده، مهمترین راه سعادت يك جامعه است، جامعه ای که خانواده های از هم پاشیده داشته باشد، هرگز روی سعادت را نمی بیند.

تو به ما یاد دادی تا به حفظ «خانواده» بیاوریم، به گونه ای زندگی کردی که شوهرت علی (علیه السلام) هرگز از تو خشمگین نشد، هر وقت او تو را می دید همه غم ها و غصه هایش برطرف می شد.

این سخن علی (علیه السلام) است: «من هرگز فاطمه را به خشم نیاوردم، او نیز مرا خشمگین نکرد و هرگز از من نافرمانی نکرد». (1)

آری، این شیوه زندگی توست، در چنین خانواده ای است که ارزش ها شکل می گیرد و راه سعادت پیموده می شود. اگر محیط خانه آرام باشد، مرد می تواند با روحیه ای قوی کارهای بیرون خانه را انجام دهد، مردی که همسری مهربان دارد

ص: 20

---

1- قال علي: فوالله ما أغضبتها، ولا أكرهتها على أمر حتى قبضها الله عز وجل، ولا أغضبتني، ولا عصت لي أمرا، ولقد كنت أنظر إليها فتتكشف عني الهموم والأحزان "كشف الغمة ج 1 ص 373، بحار الانوار ج 43 ص 134."

باید شکرگزار خدا باشد، زیرا محیط خانه برای او گلستان است، چنین مردی، مزه زندگی را می چشد و در کارهای خود موفق است.

\*\*\*

مرگ فرا می رسد و ما به خانه قبر می رویم، خانه ای تاریک! آیا برای آن روز، زاد و توشه ای، آماده کرده ایم؟ به راستی بهترین چیز برای انسان در آن لحظه چیست؟ آن لحظه ای که همه، ما را تنها می گذارند!

این سخن امام باقر (علیه السلام) است: «در شب اول قبر، هیچ چیز برای زن، بهتر از رضایت شوهرش نیست». آری، بهترین شفیع زن در قبر، رضایت شوهرش است.

بانوی من!

وقتی تو از دنیا رفتی، شوهرت علی (علیه السلام) کنار قبر تو ایستاد، او اشک در چشم داشت و دست های خود را به سوی آسمان گرفت و چنین گفت: «خدایا! من از فاطمه راضی هستم». (1)

این سخن چه پیامی برای جامعه ما دارد؟ خانمی که پیرو توست به گونه ای زندگی می کند که شوهرش هم، این گونه برای او دعا کند. افسوس که گروهی از خانم ها از قبر و قیامت می ترسند و کارهای مستحبی زیادی انجام می دهند ولی حقوق واجب شوهر خود را مراعات نمی کنند. آیا خانم های جامعه ما این پیام را خواهند شنید: «خواهر من! اگر می خواهی برای سفر قبر و قیامت خود کاری کنی، اگر می خواهی شب اول قبر، شب راحتی تو باشد، کاری کن که شوهرت از تو راضی باشد»...

ص: 21

---

1- لا شفیع للمرأة أنجح عند ربها من رضا زوجها، ولما ماتت فاطمة قام عليها أمير المؤمنين وقال: اللهم إني راض عن ابنة نبيك، اللهم إنهما قد أوحشت فأنسها... "الخصال، ص 588؛ وسائل الشيعة، ج 20، ص 222؛ بحار الأنوار، ج 78، ص 345."

اکنون می خواهیم ماجرای را از سال هفتم هجری بازگو کنیم: پادشاه حبشه، پارچه ای را (که از طلا بافته شده بود) برای پیامبر فرستاد، پیامبر هم آن را به علی (علیه السلام) بخشید. این پارچه بسیار ارزشمند بود.

روزی از روزها علی (علیه السلام) آن پارچه را به بازار مدینه آورد و فروخت و پول آن را از خریدار تحویل گرفت، (هزار مثقال طلا). سپس علی (علیه السلام) کنار بازار بر روی زمین نشست، همه فقیران دور او حلقه زدند، او همه آن طلاها را به بیچارگان داد، سپس از جا بلند شد در حالی که يك ذره از آن طلاها هم باقی نمانده بود، او همه آن هزار مثقال طلا را در راه خدا انفاق کرد... (1)

بانوی من!

اکنون علی (علیه السلام) به سوی خانه تو می آید، در خانه را می زند، تو در را باز می کنی،

ص: 22

---

1- فامر صائغا ففصل القطيفة سلكاً سلكاً، فباع الذهب وكان ألف مثقال، ففرقه علي في فقراء المهاجرين والأنصار "الأمالى للطوسى ص 614، حلية الأبرار ج 2 ص 267، بحار الأنوار ج 21 ص 19 و ج 37 ص 105."

علی (علیه السلام) با دست خالی آمده است، گویا او می خواهد سرش را پایین بگیرد ولی توبه او لبخند می زنی، به کار شوهرت ایمان داری، می دانی که او اسوه ایشار است، این لبخند تو برای علی (علیه السلام) از همه دنیا ارزشمندتر است. من چگونه باور کنم که تو و فرزندان، امشب گرسنه می خوابید؟ علی (علیه السلام) هزار مثقال طلا را به فقیران بخشید، از همه خانه ها بوی غذا می آید؛ ولی در این خانه، جز گرسنگی چیزی نیست! (1)

هر بار که توبه چهره علی (علیه السلام) لبخند می زنی، اشک فرشتگان جاری می شود، اگر خانم های جامعه، راه تو را می پیموندند، جامعه ما گلستان بود، این پیام توست: «به تصمیم درستی که شوهر گرفته است، احترام بگذارید».

\*\*\*

صبح فرا می رسد، علی (علیه السلام) از خانه بیرون می رود، پیامبر او را می بیند و همراه با چند نفر به خانه توباز می گردند... بوی غذا از خانه به مشام می رسد، ظرف غذایی در کنار توست، علی (علیه السلام) آن ظرف را برمی دارد و نزد مهمانان خود می برد. مهمانان آن غذا را می خورند، سپس پیامبر نزد تو می آید و می گوید: «دخترم! بگو بدانم این غذا از کجا بود؟».

تو آیه 37 سوره آل عمران را می خوانی: (هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ): «این غذا از جانب خداست، او به هر کس که بخواهد روزی بی اندازه می دهد».

آری، تاریخ تکرار شده است. صدها سال پیش، زکریا (علیه السلام) نزد مریم (علیها السلام) آمد، کنار محراب او ظرف غذایی دید. زکریا (علیه السلام) از مریم (علیها السلام) پرسید: این غذا از کجاست؟ و

ص: 23

---

1- ثمَّ رَجِعْ إِلَىٰ مَنْزِلِهِ وَلَمْ يَتْرِكْ مِنَ الذَّهَبِ قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا. "الأُمّالِي لِلطُّوسِي ص 614، حَلِيَةِ الْأُبْرَاجِ ج 2 ص 267، بَحَارِ الْأَنْوَارِ ج 21 ص 19 و ج 37 ص 105."

مریم(علیها السلام) چنین پاسخ داد. و امروز تو همان سخن را تکرار می کنی. این غذایی بود که فرشتگان از بهشت برای تو آورده اند.

اشک در چشم پیامبر حلقه می زند، این اشک شوق است. اشک شادی است، پیامبر رو به آسمان می کند و می گوید: «بار خدایا! من از تو ممنون هستم. تو همان مقامی را که به مریم(علیها السلام) دادی به دخترم نیز عطا کردی».(1)

ص: 24

---

1- فوجد في وسط البيت جفنة من ثريد تفور، وعليها عُراقٌ كثير، وكأنَّ رائحتها المسك، فحملها عليّ حتّيوضعها بين يدي رسول الله ومن حضر معه... "الأمالى للطوسى ص 614، حلية الأبرار ج 2 ص 267، بحار الأنوار ج 21 ص 19 و ج 37 ص 105."



بانوی من! خدا تو را سرآمد زنان بهشتی قرار داده است، تو الگوی زنان مسلمان هستی، نه سال در خانه علی (علیه السلام) زندگی کردی و آرامش را به همسرت ارزانی داشتی، تو در خانه چنان رفتار کردی که علی (علیه السلام) درباره تو چنین گفت: «هر وقت فاطمه (علیها السلام) را می دیدم غم ها و غصّه هایم برطرف می شد».<sup>(1)</sup>

آری، تو مایه آرامش شوهر خود بودی، وقتی غم و غصّه ها دل او را به درد می آورد، نزد تو می آمد، او با دیدن لبخند مهربانی تو، همه غم هایش را فراموش می کرد.

کسی که ادعا می کند پیرو توست باید این گونه رفتار کند، باید رفتار او، مایه آرامش شریک زندگی اش باشد، افسوس که ما از راه و روش تو به دور افتاده ایم، چقدر کسانی را می شناسم که دوست دارند از خانه فرار کنند تا از رفتار بد همسرشان نجات پیدا کنند.

ص: 25

---

1- قال علي: فوالله ما أغضببتها، ولا أكرهتها على أمر حتى قبضها الله عز وجل، ولا أغضببتي، ولا عصت لي أمرا، ولقد كنت أنظر إليها فتتكشف عني الهموم والأحزان "كشف الغمة ج 1 ص 373، بحار الانوار ج 43 ص 134."

یادم می آید که روز بزرگداشت مقام زن بود، يك خانم سخنرانی می کرد، او چنین می گفت: «زنان امروز جامعه ما در حال گذر از کلفتِ خانه به سوی زنان فرهیخته هستند». منظور او این بود که وقتی خانمی در خانه کار می کند و برای همسر و فرزندان خود زحمت می کشد دارد کلفتی می کند! آن روز پیش خود گفتم: «آیا با این سخنان، می توان نظام خانواده را حفظ کرد؟».

بانوی من! خودت می دانی چقدر من آن روز غصه خوردم، در روز ولادت تو که به عنوان «روز زن» مشخص کرده اند، بعضی ها چنین سخنانی را بیان می کنند، ما چقدر از دین خود دور شده ایم! مگر این سخن پیامبر نیست: «وقتی زنی برای مرتب کردن خانه شوهرش، چیزی را از جایی به جای دیگر می گذارد، خدا به او نظر رحمت می کند». (1)

این سخن پیامبر است: «زن تا هنگامی که حق شوهرش را ادا نکرده باشد، حق

ص: 26

---

1- سألت أم سلمة رسول الله عن فضل النساء في خدمة أزواجهن؟ فقال: أيما امرأة رفعت من بيت زوجها شيئاً من موضع إلى موضع تريد به صلاحاً إلا نظر الله إليها... "الأماشي للطوسي، ص 618; بحار الأنوار، ج 100، ص 251."

خدا را ادا نکرده است». «وقتی يك زن به شوهر خود، آب گوارا می دهد و او را سیراب می سازد، بداند که این کار او از يك سال عبادت برتر است». (1)

کاش می دانستیم که راه را گم کرده ایم! کاش مثل تو به سخن پیامبر باور داشتیم و خدمت زن در خانه را کلفتی نمی دانستیم، آن وقت، دیگر آمار طلاق در جامعه ما این قدر زیاد نمی شد!

بانوی من! تو بیمار بودی، با زحمت فراوان از بستر برخاستی و لباس ها را شستی، به بچه هایت رسیدگی کردی، این کار تو چه پیامی برای امروز ما دارد؟ در حالی که پهلوی تو شکسته بود، از جا برخاستی و در خانه شوهرت، لباس ها را شستی، تو می خواستی به همه تاریخ پیام بدهی که خدمت يك زن مسلمان در خانه، ارزش است، این بهترین راهی است که يك زن می تواند رحمت خدا را برای خود، جذب کند و پله های کمال را طی کند.

\*\*\*

کار با آسیاب دستی سخت بود، هر روز مقداری گندم و جو را آسیاب می کردی و با آن نان می پختی، دست های تو دیگر تاول زده بود، با آن دست تاول زده، باز هم کار می کردی. (2)

يك روز یکی از زنان مدینه به خانه تو آمد، او دید که تو در کنار آسیاب دستی خوابت برده است، ولی آسیاب خودش می چرخد، او خیلی تعجب کرد، نگاهی به گهواره انداخت، دید که حسین (علیه السلام) در گهواره است ولی این گهواره خودش تکان می خورد، او دید تسبیحی در دست توست، گویا يك نفر آن را می چرخاند!

او می دانست که تو از خستگی خوابت برده است، دلش نیامد تو را از خواب بیدار کند، با خودش گفت: «خوب است نزد پیامبر بروم و ماجرا را به او بگویم».

او به خانه پیامبر رفت، سلام کرد و گفت:

ص: 27

---

1- ما من امرأة تسقي زوجها شربة من ماء، إلا كان خيراً لها من عبادة سنة صيام نهاراً وقيام ليلها" وسائل الشیعة، ج 20، ص 172؛ جامع أحاديث الشیعة، ج 20، ص 235"

2- وانا والله قد طحنت حتى مجلت يدای من الریح... "مسند احمد ج 1 ص 106، مجمع الزوائد ج 10 ص 99، فتح الباری ج 11 ص 101، کنز العمال ج 15 ص 505، سبل الهدی و الرشاد ج 11 ص 48."

-- امروز در خانه فاطمه (علیها السلام) چیز عجیبی دیدم.

-- مگر در آنجا چه دیدی؟

-- دیدم که فاطمه (علیها السلام) خواب است و آسیاب خودش می چرخد، گهواره حسین (علیه السلام) خود به خود تکان می خورد و تسبیح فاطمه (علیها السلام) خود به خود می چرخد.

-- فاطمه (علیها السلام) روزه است، از خستگی و تشنگی به خواب رفته است، خدا سه فرشته را به خانه او فرستاد، یکی آسیاب را می چرخاند، دیگری گهواره حسین (علیه السلام) را تکان می دهد، سومی با تسبیح فاطمه (علیها السلام) ذکر می گوید. (1)

آری، این سبک زندگی تو بود، در حالی که روزه دار بودی در خانه این گونه خدمت می کردی همواره تلاش می کردی تا محیط خانه عطرآگین و آراسته باشد، حتی در روزهای آخر زندگی ات که در بستر بیماری بودی به یکی از دوستان خود چنین گفتی: «عطر مرا که همیشه خود را با آن عطر آگین می نمودم برایم بیاور!». (2)

ص: 28

---

1- فأتیت إلى باب دارها، وإذا أنا بالباب مغلق فنظرت من شقوق الباب، وإذا بفاطمة الزهراء نائمة عند الرحي، ورأيت الرحي تدور وتطحن البر... "مدينة المعاجز ج 4 ص 48، بحار الأنوار ج 37 ص 98."

2- هاتی طی الذی اتطیب به. "کشف الغمة ج 2 ص 62، بحار الانوار ج 43 ص 185."

ابوبکر سرخوش از مقام خلافت بود، او با کمکِ عُمَر توانست حکومت را به دست بگیرد، وقتی تو دیدی که آنان حَقّ علی (علیه السلام) را غصب کردند و جامعه را به انحراف کشاندند، اعتراض کردی. حکومت با شدّت با تو برخورد کرد و دستور داد تا به خانه تو حمله کنند و آنجا را آتش بزنند، آنان ظلم فراوانی به تو کردند و تو را میان در و دیوار قرار دادند.

روزهای آخر زندگی ات بود، تو در بستر بیماری بودی، همه می دانستند که به زودی از قفس تنگ دنیا پر می کنی و به اوج آسمان ها پرواز می کنی. همه مردم می دانستند که تو از خلیفه ناراضی هستی، برای همین او تصمیم گرفت به عیادت تو بیاید.

در خانه زده شد. فضّه، خدمتکار تو در را باز کرد. ابوبکر و عُمَر را دید، آنها چنین گفتند: «ما آمده ایم تا از فاطمه عیادت کنیم»، فضّه نزد تو آمد، ولی تو اجازه ندادی

آنها وارد خانه بشوند. فردا و پس فردا هم آنها آمدند ولی تو اجازه ندادی، سرانجام آنان به علی (علیه السلام) چنین گفتند: «ما می دانیم که تو به فاطمه گفته ای که ما را به خانه راه ندهد، آیا ما حق نداریم به عیادت دختر پیامبر خود برویم، تو باید او را راضی کنی»، علی (علیه السلام) به آنان پاسخ داد: «من با فاطمه سخن می گویم».

علی (علیه السلام) نزد تو آمد، کنار بستر تو نشست، تو به او رو کردی و گفتی:

-- علی جان! آیا می خواهی سخنی بگویی؟

-- ابوبکر و عمر به دیدار تو آمده اند، اما تو به آنها اجازه نداده ای.

-- آری، من هرگز به آنها اجازه نمی دهم که به عیادت من بیایند.

-- ولی من به آنها قول داده ام تا تو را راضی کنم که آنها به اینجا بیایند. -- آیا تو می خواهی آنها به اینجا بیایند؟

-- من راضی به این کار نیستم، اما صلاح می بینم که آنان به اینجا بیایند.

-- علی جان! این خانه، خانه خودت است من هم کنیز تو هستم، من روی حرف تو حرفی نمی زنم! (1)

آری، این گونه تو نظر علی (علیه السلام) را بر نظر خود برتری دادی و از او اطاعت کردی، این سبک زندگی تو بود، اطاعت از شوهرت، آیین و مرام تو بود. (2)

علی (علیه السلام) به ابوبکر و عمر خبر داد، بعد از ساعتی آنها به عیادت تو آمدند، تو از آنان پرسیدی:

-- آیا شما از پیامبر این سخن را شنیدید که فرمود: «هر کس فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است؟».

-- آری، ای دختر پیامبر! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم.

پس دست های خود را به سمت آسمان بلند کردی و از سوز دل چنین گفتی: «خدایا! تو شاهد باش، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آنها راضی نیستم». (3)

ص: 30

---

1- یا فاطمة، هذا أبو بكر يستأذن عليك، فقالت: إن تحب أن أذن له، قال: نعم... عمدة القاري ج 15 ص 20، كنز العمال ج 5 ص 605، سير أعلام النبلاء ج 2 ص 121، تاريخ الإسلام للذهبي ج 3 ص 47، البداية والنهاية ج 5 ص 310، السيرة النبوية لابن كثير ج 4 ص 575.

2- علم الرجال بذلك، أتياها عائدين واستأذنا عليها، فأبت أن تأذن لهما، فأتي عمر علياً... "علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203."

3- قالت: نشدتكما بالله، هل سمعتما رسول الله يقول: فاطمة بضعة مني، فمن آذاها فقد آذاني... "كتاب سليم بن قيس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303، علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203."

عایشه را همه می شناسیم، او کسی بود که وقتی مردم با علی (علیه السلام) بیعت کردند جنگ جَمَل را به راه انداخت و همه تلاش خود را برای نابودی حکومت عدل علی (علیه السلام) به کار گرفت، عایشه چنین شخصیتی است، با این وجود، او درباره تویک جمله گفته است، آن جمله این است: «من کسی را راستگوتر از فاطمه (علیها السلام) ندیدم».

وقتی من این سخن را شنیدم به فکر فرورفتم، اگر ما پیرو تو هستیم پس چرا در جامعه ما، دروغ گفتن مثل آب خوردن است و همه جا دروغ موج می زند؟ کاش باور می کردیم که افزایش دروغ گویی در یک جامعه، نشانه سقوط اخلاقی آن جامعه است و دروغگو، دشمن خداست!

کاش یقین داشتیم که دروغ باعث می شود که انسان در دنیا و آخرت از رحمت خدا دور بشود.

دروغ اعتماد عمومی را از بین می برد و جامعه را به بیماری نفاق مبتلا می کند.



دروغ سرچشمه همه گناهان است، این سخن امام عسکری (علیه السلام) است: «اگر همه پلیدی ها و گناهان را در خانه ای قرار دهند، کلید آن خانه، دروغ گویی است».

آری، دروغ با ایمان سازگار نیست، از پیامبر پرسیدند: «آیا ممکن است مؤمن ترسو و بخیل باشد؟»، پیامبر پاسخ داد: «آری»، سپس گفتند: «آیا ممکن است مؤمن دروغگو باشد؟»، پیامبر در جواب گفت: «نه». [\(1\)](#)

بانوی من! امید است که جامعه ما با پیروی از توبه سوی راستگویی و صداقت گام بردارد، آن وقت است که ما به سعادت و رستگاری نزدیک می شویم.

ص: 32

---

1- سئل رسول الله یكون المؤمن جباناً؟ قال نعم، قیل ویكون بخيلاً؟ قال نعم، قیل یكون كذاباً؟ قال لا! "المحاسن ج 1 ص 118، روضة الواعظین ص 468، وسائل الشعية ج 12 ص 246، بحار الانوار ج 69 ص 262."

زن و شوهر باید زندگی مشترك را زيبا ببينند و تلاش كنند تا اين زيبايي ها را به زبان آورند، وقتي زن در شوهرش نقطه مثبتی می بيند آن را بازگو كند، همين طور وقتي مرد در همسرش نقطه مثبتی می بيند، آن را بيان كند، اين شيوه ای پسندیده است.

چه بسا زن و شوهری به يكديگر علاقه دارند، ولی غرور بی جا اجازه نمی دهد كه از يكديگر تعريف كنند و همين باعث می شود كه زندگی آنان به سوی سردی پيش می رود.

بانوی من! چند روز بيشتر از زندگی تو و علی نگذشته بود كه پیامبر به خانه شما آمد، او رو به علی (عليه السلام) كرد و چنین گفت: «علی جان! همسر تو چگونه است؟»، او پاسخ داد: «او بهترين يار و ياور من در راه بندگی خداست»، بعد رو به تو كرد و پرسيد: «دخترم! علی چگونه مردی است؟»، تو در پاسخ گفتی: «او بهترين شوهر

گاهی علی (علیه السلام) تورا «سیدتی» صدا می زند، نمی دانم این کلمه را چگونه ترجمه کنم، نمی دانم چگونه اوج احترام و زیبایی که در این کلمه است را به فارسی منتقل کنم، «سیدتی» به معنای «سرور من!»، «بانوی من» می باشد. (1)

\*\*\*

اصلی ترین محور برای تحکیم خانواده این است که زن و شوهر، دیدگاه مثبتی نسبت به یکدیگر داشته باشند، هر چه این دیدگاه مثبت تر باشد، میزان خوشبختی در زندگی زناشویی بیشتر خواهد بود.

اگر یکی از زن و شوهر، احساس کند که همسرش، او را شایسته همسری خود نمی بیند، آن وقت است که بی اعتمادی و بی محبتی میان آنان شکل می گیرد و آرام آرام، تلخکامی و ناخرسندی آغاز می گردد.

این يك درس مهم است: زن و شوهر باید یکدیگر را بهترین همسر برای خود بدانند، هیچ چیز همانند این اصل نمی تواند زندگی را در مسیر خوشبختی به پیش ببرد.

ص: 34

---

1- یا سیدتی ما یبکیک ابیک لما تلقی بعدی... "بحار الانوار ج 43 ص 218".

تو به خانه پیامبر رفته بودی تا او را ببینی، نزد پدر نشسته بودی و با او سخن می گفتی. لحظاتی گذشت، مردی نابینا می خواست نزد پیامبر بیاید، او در زد و اجازه خواست. اینجا بود که تو برخاستی و از اتاق بیرون رفتی. آن مرد نزد پیامبر آمد، سلام کرد و سؤال خود را پرسید.

وقتی او آنجا را ترك کرد، تو نزد پیامبر بازگشتی، پیامبر رو به تو کرد و گفت: «دخترم! چرا از این مرد نابینا دور شدی در حالی که او تو را نمی دید».

تو چنین پاسخ دادی: «درست است که او مرا نمی دید ولی من که او را می دیدم، از طرف دیگر، اگر من اینجا می ماندم او بوی مرا استشمام می کرد». اینجا بود که پیامبر رو به تو کرد و گفت: «به راستی که تو پاره تن من هستی». (1)

ما بر این باوریم که تو «معصوم» هستی و از هر خطایی به دور می باشی، تو با این کار خود می خواستی پیامی به همه زنان مسلمان بدهی، آنان باید در برابر

ص: 35

---

1- عن جعفر بن محمد أنه قال: استأذن أعمى على فاطمة فحجبتة. فقال لها النبي: لم تحجبينه وهو لا يراك؟ قالت: يا رسول الله: إن لم يكن يراني فإني أراه وهو يشم الريح. فقال رسول الله: أشهد أنك بضعة مني "دعائم الاسلام ج 2 ص 214، بحار الانوار ج 43 ص 91".

نامحرم از خودنمایی پرهیز کنند و به نامحرم گرایش پیدا نکنند و با این کار خود، گامی مهم برای پاک‌سازی جامعه بردارند.

آری، حجاب فقط پوشاندن جسم نیست، یک زن مؤمن نباید خود را به شکلی عرضه کند که مردان را تحت تأثیر ویژگی‌های خاص زنانه قرار بدهد. چه بسا زنی حجاب کامل داشته باشد ولی با رفتار خود نامحرمان را به سوی خود جذب کند، چنین زنی از روح اصلی حجاب فاصله گرفته است.

ص: 36

شرایط زندگی، همیشه یکسان نیست، گاهی سختی پیش می آید و چقدر خوب است زن در آن شرایط به مرد خود کمک کند، این نشانه فداکاری زن است و باعث استحکام نظام خانواده می شود.

تو به خانه علی (علیه السلام) آمده بودی، بیشتر مسلمانان در شرایط اقتصادی خوبی نبودند، روزی از روزها شما هم در خانه چیزی برای خوردن نداشتید. علی (علیه السلام) نزد یکی از تاجران رفت و مقداری پشم گرفت و آن را به خانه آورد تا تو آن پشم ها را تبدیل به نخ کنی. در مقابل، علی (علیه السلام) نه کیلو جو به عنوان مزد این کار گرفت.

علی (علیه السلام) جوها را به خانه آورد، تو آن ها را با آسیاب دستی، آرد کردی و نان پختی، سپس شروع به کار کردی و در چندین روز، همه آن پشم ها را به نخ تبدیل کردی، بعد از پایان کار، علی (علیه السلام) آنها را به آن تاجر تحویل داد. [\(1\)](#)

ص: 37

---

1- انطلق علي إلى جار له من اليهود يقال له شمعون يعالج الصوف فقال: هل لك أن تعطيني جزء من صوف تغزلها لك ابنة محمد بثلاثة أصوع من شعير؟ قال: نعم، فأعطاه فجاء بالصوف والشعير وأخبر فاطمة فقبلت وأطاعت. "الامالی للصدوق ص 330، بحار الانوار ج 35 ص 237، البرهان فی تفسیر القرآن ج 5 ص 549، تفسیر نور الثقلین ج 5 ص 474."

وقتی کسی ثروت زیادی دارد و به نیازمندان کمی کمک می کند، شاهکار نکرده است، زیرا او پول زیادی دارد و مقداری از آن را به نیازمندان داده است، شاهکار این است که کسی خودش ثروتی نداشته باشد و به دیگران کمک کند، شاهکار این است که کسی در عزیزترین وقت زندگی خود، نیازمندان را ناامید نکند! این بخشش، ارزش زیادی دارد و کار هر کسی نیست! وقتی علی (علیه السلام) به خواستگاری تو آمد، از مال دنیا یک شتر، یک شمشیر و یک زره جنگی داشت، او زره خود را فروخت و پول آن را به عنوان مهریه تو به پیامبر داد. پیامبر با آن پول، جهیزیّه و دیگر وسائل لازم را برای تو خریداری کرد و نیز با آن پول، پیراهن عروسی برای تو خریداری کردند. (قیمت آن پیراهن تقریباً نصف یک سگّه بهار آزادی بود).

در شب عروسی، تو آن پیراهن را به تن کردی و به خانه شوهر رفتی، ساعتی

گذشت، کنیزی به در خانه آمد و از تو پیراهن کهنه ای را طلب کرد. تو به داخل خانه برگشتی، پیراهن کهنه تر خود را پوشیدی و آن پیراهن عروسی را به آن کنیز دادی.

آری، عزیزترین چیز برای نوعروس عرب، لباس زیبای عروسی اوست که آن را برای همیشه نگه می دارد، ولی تو آنچه را دوست داشتی در راه خدا انفاق کردی.

فردا صبح که شد، پیامبر به دیدن تو آمد، او دید که تو آن پیراهن کهنه را به تن داری، با تعجب پرسید: «دخترم! چرا پیراهن عروسی ات را پوشیدی؟». تو ماجرا را برای پدر بازگو کردی و چنین گفتی: «پدر جان! من از قرآن و از شما آموخته ام که باید چیزی را که دوست دارم در راه خدا انفاق کنم...» (1)

ص: 39

---

1- أن النبي صنع لها قميصا جديدا ليلة عرسها وزفافها، وكان لها قميص مرقوع، وإذا بسائل على الباب، يقول: أطلب من بيت النبوة قميصا خلقا، فأرادت أن تدفع إليه القميص المرقوع، فتذكرت قوله تعالى: لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون، فدفعت له الجديد، فلما قرب الزفاف، نزل جبريل، وقال: يا محمد إن الله يقرؤك السلام، وأمرني أن أسلم على فاطمة، وقد أرسل لها معي هدية... "شرح احقاق الحق ج 10 ص 401".



معنای زندگی مشترك چیست؟ یعنی این زندگی بر دوش زن و شوهر است، هر کدام باید قسمتی از کارها را به عهده بگیرند و با محبت و صمیمیت به یکدیگر کمک کنند.

پیامبر برای زندگی تو و علی (علیه السلام) تقسیم کار کرد، کارهای بیرون خانه را به علی (علیه السلام) سپرد (جمع کردن هیزم و آوردن آن به خانه، آوردن آب به خانه و...)، و کارهای داخل خانه را به تو سپرد (آسیاب کردن گندم، پختن نان و غذا، شستن لباس ها و...). تو از این تقسیم کار بسیار خوشحال شدی و خدا را شکر کردی. (1)

خوشحالی تو برای این بود که از دید نامحرممان به دور بودی، زیرا دوست نداشتی برای کار غیر ضروری از خانه بیرون بروی، چرا که این کار با روح تقوا بیگانه است.

\*\*\*

ص: 40

---

1- تقاضی علی و فاطمة إلى رسول الله في الخدمة، فقضی علی فاطمة بخدمة ما دون الباب، وقضی علی ما خلفه. قال: فقالت فاطمة: فلا يعلم ما داخلني من السرور إلا الله باكفائي رسول الله. "قرب الاسناد ص 52، مستدرک الوسائل ج 13 ص 48، بحار الانوار ج 43 ص 81، جامع احادیث الشيعة ج 20 ص 334."

علی (علیه السلام) در کارهای خانه هم تو را کمک می کرد، او خانه را هم جارو می کرد و در تهیه غذا هم تو را یاری می کرد، روزی از روزها پیامبر به خانه شما آمد، دید که علی (علیه السلام) به تو کمک می کند و مشغول پاک کردن عدس است، اینجا بود که او چنین گفت: «هر مردی که همسرش را در کارهای خانه یاری کند خدا اسم او را همراه با اسم شهیدان ثبت می کند، به هر قدمی که او در خانه برای کمک به همسرش برمی دارد، خدا ثواب يك حجّ و عمره به او می دهد. ای علی! کمک کردن مرد به همسرش، ثواب هزار سال عبادت دارد و باعث کفاره گناهان بزرگ می شود و خشم خدا را خاموش می کند».<sup>(1)</sup>

وقتی این سخن پیامبر را در اینجا نوشتم، چقدر افسوس خوردم، به راستی ما چه دین کاملی داریم و خودمان از آن خبر نداریم! افسوس که ما را سرگرم کردند تا نفهمیم پیرو چه دین و آیینی هستیم...

مردان جامعه ما، خود را پیرو علی (علیه السلام) می دانند ولی از راه و روش او بی خبرند؟ علی (علیه السلام) خانه را جارو می زد، گاهی کنار آسیاب دستی می نشست و جو و گندم را آسیاب می کرد، (آن زمان در شهر مدینه، نانوايي نبود، زنان با آسیاب دستی گندم را آرد می کردند و نان می پختند، آن آسیاب ها از جنس سنگ بود و کار با آن سخت بود).

ص: 41

---

1- ما من رجل يعين امرأته في بيتها الا كان له بكل شعرة على بدنه، عبادة سنة صيام نهارها وقيام ليلها، وأعطاه الله من الثواب ما أعطاه الله الصابرين، وداود النبي ويعقوب وعيسى، يا علي منكان في خدمة عياله في البيت ولم يأنف، كتب الله اسمه في ديوان الشهداء، وكتب الله له بكل يوم وليلة ثواب ألف شهيد، وكتب له بكل قدم ثواب حجة وعمرة. "مستدرک الوسائل ج 13 ص 48، بحار الانوار ج 101 ص 132، جامع احاديث الشيعة ج 17 ص 139."

هر کلمه بار عاطفی خاصی دارد و آن را به مخاطب منتقل می کند، وقتی فرزندی پدرش را «بابا» یا «پدر» صدا می زند، دنیایی از عاطفه را به قلب پدر منتقل می کند، برای همین است که هیچ کلمه دیگری نمی تواند جایگزین این دو کلمه بشود، من دیده ام که عدّه ای پدر خود را «حاج آقا»، «آقای دکتر»، «آقای مهندس» خطاب می کنند و این گونه پدر خود را از اوج عاطفه محروم می سازند.

مردم مدینه پیامبر را «یا محمد!» صدا می زدند، خدا آیه 63 سوره نور را نازل کرد و از مسلمانان خواست تا پیامبر را با احترام صدا کنند و او را «یا رسول الله» خطاب کنند. اینجا بود که تو هم تصمیم گرفتی مثل بقیّه پدر را «رسول الله» صدا بزنی، زیرا تو به قرآن عمل می کردی، خیلی ها قرآن می خوانند ولی به آن عمل نمی کنند...

تصمیم گرفتی به دیدار پیامبر بروی! همیشه وقتی به دیدار پیامبر می رفتی او را

«بابا» و «پدرجان» خطاب می کردی، ولی آن روز او را «رسول الله» صدا زدی، پیامبر وقتی صدای تو را شنید به تو چنین گفت: «فاطمه جان! آن آیه درباره تو و خاندان تو نازل نشده است، تو از من هستی و من از تو هستم، آن آیه درباره دیگران است. تو مرا پدر صدا بزنی که این کلمه، دل مرا شاد می کند و خدا را هم خوشنود می سازد».<sup>(1)</sup>

ص: 43

---

1- لَمَّا نَزَلَتْ «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِهِ كُمْ بَعْضًا» هَبَّتْ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ يَقُولَ لَهُ يَا أَبَةَ فَاكُنْتَ أَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَعْرَضَ عَنِّي مَرَّةً وَاثْنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزَلْ فِيكَ وَلَا فِي أَهْلِكَ وَلَا فِي نَسْلِكَ أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالغَلْظَةِ مِنْ قَرِيشٍ أَصْحَابِ الْبَدَخِ وَالْكَبِيرِ قَوْلِي يَا أَبَةَ فَإِنَّهَا أَحْيَا لِلْقَلْبِ وَأَرْضِي لِلرَّبِّ" مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 102، بحار الانوار ج 43 ص 33، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 629.

كمك به ديگران، بهترين راه براي رسيدن به رحمت خداست، وقتي كسي خواسته اي از ما دارد، بايد تلاش كنيم به او كمك كنيم، اگر كسي از ما پرسشي دارد و ما در آن زمينه، اطلاعاتي داريم بايد به او پاسخ بدهيم و او را از علم خود بهره مند سازيم.

يك روز، يكي از زنان مدينه نزد تو آمد و چنين گفت: «مادري پير و ناتوان دارم، او دربارۀ نماز چند سؤال دارد، مرا فرستاده است تا سؤال هاي او را بپرسم».

تو به او گفتي: «سؤال ها را بپرس تا من پاسخ بدهم»، او سؤال ها را پرسيد و تو پاسخ دادی.

او لحظه اي به خود آمد، ديد كه وقت زيادي از تو گرفته است، براي همين خجالت كشيد تا بقيه سؤالات را بپرسد و از تو عذرخواهي نمود، تو متوجه اين مطلب شدي پس به او رو كردي و گفتي:

-- من يك مثال برای تو می زنم: اگر به کسی صد هزار سکه طلا بدهند و به او بگویند بار سنگینی را به پشت بام ببرد، به نظر تو آیا آن شخص از آن کار، احساس خستگی می کند؟

-- نه. در مقابل آن همه سکه طلا، چنین کاری، خستگی ندارد!

-- وقتی من به سؤال های تو پاسخ می دهم، نزد خدا پاداش فراوان دارم، پاداشی که بیش از فاصله زمین تا عرش خداست. وقتی من بدانم چنین پاداشی دارم هرگز از جواب دادن به سؤال تو، خسته نمی شوم. هر وقت سؤالی داشتی به اینجا بیا و سؤال خودت را بپرس! (1)

ص: 45

---

1- حضرت امراة عند الصديقة فاطمة الزهراء فقالت: إن لي والدة ضعيفة وقد لبس عليها في أمر صلاتها شيء، وقد بعثتني إليك أسألك، فأجابتها فاطمة عن ذلك، فثنت فأجابت ثم ثلثت إلى أن عشت فأجابت ثم خجلت من الكثرة... "بحار الانوار ج 2 ص 3."

کودکان نیاز به این دارند که مادر برای آنان شعر بخواند، چند روز پیش، یک نرم افزار در گوشی خود نصب کردم که اشعار مناسب برای بچه ها در آن بود، با کمال تعجب دیدم که مردم از این شعر بیش از هر شعر دیگری، استقبال کرده اند: «من بُزی دارم، خیلی قشنگه/ این بُز شیطون، زبر و زرنگه»، «بُز بُز قندی، هیچ نمی خندی/ می پری هر روز، روی بلندی».

این شعر را هم برای «لالایی بچه ها» در آن نرم افزار دیدم: «لالالا، گل پونه/ بابات رفته درِ خونه»، «لالالالا، گل آلو/ درخت سیب و زردآلو»، «لالالالا- گل زیره/ بابات دستاش به زنجیره». لالایی دیگری هم توجه مرا به خود جلب کرد: «لالالالا- گلم بودی/ عزیز و مونس بودی»، «برو لؤلوی صحرائی/ از این بچه، چه می خواهی».

این اشعاری است که بعضی از مادران برای بچه های خود می خوانند، شعری که

در ضمیرنا خود آگاه بچه حگ می شود و آن را هیچ وقت از یاد نمی برد.

سوالی در ذهن من نقش بست: بانوی من! تو برای بچه هایت چه شعری می خواندی؟ لالایی تو برای بچه هایت چه بود؟ آیا تاریخ در این باره سخنی گفته است؟ وقتی بررسی کردم دیدم که اشعار زیبایی و پرمحتوای تو به دست ما رسیده است. تو می دانستی که آنچه در آن سن برای کودکان خود بخوانی در شکل گیری شخصیت و ساختار فکری آنان بسیار مهم است، تو حسن (علیه السلام) را در آغوش می گرفتی و برای او چنین شعر می خواندی:

أشبه أباك يا حسن \*\*\* وأخلع عن الحق الرسن... (1)

کاش زبان مادری من، عربی بود و می توانستم اوج زیبایی این شعر را درک کنم، در اینجا سعی می کنم معنای شعر تو را بازگو کنم: «حسن جان! مانند پدرت علی باش!»

تو برای فرزندت، الگو تعریف می کنی و از او می خواهی همانند پدرش باشد، تربیت، بدون داشتن الگو و سرمشق ممکن نیست، کودکان هم به طور طبیعی به دنبال یافتن الگو و سرمشق مناسب هستند، تو از حسن (علیه السلام) می خواهی تا از پدرش الگو و سرمشق بگیرد، زیرا علی (علیه السلام) مظهر همه کمالات و فضایل انسانی است، تو با این جمله، فرزندت را به عدالت خواهی، حق طلبی، جوانمردی، ایثار، علم، تقوا، عقل و... فرا می خوانی، این ها گوشه ای از صفات علی (علیه السلام) است.

جمله دوم شعر تو چنین است: «حسن جان! از حق حمایت کن!»، تو از فرزندت می خواهی تا همواره از حق دفاع کند و با اهل باطل مبارزه کند، آری، این گونه است که روح آزادگی در جان فرزند نهادینه می شود.

جمله سوم شعر تو این است: «حسن جان! خدایی را عبادت کن که به تو نعمت

ص: 47

---

1- وکانت فاطمة ترقص ابنها حسنا وتقول: أشبه أباك يا حسن / وأخلع عن الحق الرسن / وأعبد إلهها ذا منن / ولا توال ذا الإحن. وقالت للحسين: أنت شبيه بأبي / لست شبيها بعلي "مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 159، بحار الانوار ج 43 ص 286، اعيان الشيعة ج 1 ص 563".



فراوان داده است». تو این گونه فرزندت را به توحید و یکتاپرستی فرا می خوانی، خدا را برای فرزندت این گونه معرفی می کنی، خدایی که مهربان است و نعمت های فراوان به همه ما داده است، تو از زیبایی های خدا برای فرزندت می گویی، کاری می کنی که محبت به خدا در دل فرزندت ریشه بگیرد و او خدا را دوست داشته باشد (روشن است که حسن (علیه السلام)، امام دوم است و خدا دانش آسمانی را به او داده است، تو برای او این شعرها را می خوانی تا به ما درس بدهی).

ای کاش مادران جامعه ما شبیه تو بودند! اشعاری پر محتوا برای فرزندان خود می خواندند، اشعاری که درس ایمان، حق طلبی و خداشناسی را در خود دارد چرا که این اشعار مانند نقشی است که بر سنگ حک می شود و هیچ گاه از یاد فرزند نمی رود.

پیامبر در مسجد از یاران خود سؤالی پرسید و از همه خواست تا بهترین جواب را برای آن سؤال پیدا کنند. سؤال پیامبر این بود: «بهترین چیز برای زن چیست؟».

چند نفر به این سؤال جواب دادند ولی پیامبر جواب آنان را نپسندید، او منتظر بود تا يك نفر به جواب صحیح برسد.

علی(علیه السلام) در مسجد بود، او به سوی خانه آمد و سؤال را برای تو بازگو نمود، تو در پاسخ چنین گفتی: «بهترین چیز برای زن این است که او مردان نامحرم را نبیند و مردان نامحرم هم او را نبینند».

علی(علیه السلام) در حالی که به حقیقتی که در کلام تو بود فکر می کرد خود را به مسجد رساند و جواب را برای پیامبر بیان کرد. پیامبر این جواب را پسندید و پرسید:

-- ای علی! این جواب را از چه کسی گرفته ای؟

-- از دختر شما.

در نگاه تو، بهترین چیز برای آرامش و ارزش شخصیتی يك زن این است که بدون ضرورت و نیاز، در معرض دید نامحرم نباشد، این يك اصل اخلاقی است و برای همه زمان ها و مکان هاست. آنچه اجتماع ما را امروز به شدت آزار می دهد و علت بسیاری از ناهنجاری ها و فسادهاست، حضور لجام گسیخته زن در اجتماع است.

زنی که پیرو توست تا جایی که امکان دارد از ارتباط با مردان نامحرم دوری می کند و بدون دلیل و برای کارهای بی ارزش و پیش پا افتاده راهی کوچه و بازار نمی شود.

این يك حقیقت است که نشست و برخاست های غیر ضروری، سخن گفتن بی حساب، اجتماع را فاسد می کند، زن مسلمان باید از سخن گفتن غیر ضروری با نامحرم دوری کند و خود را در معرض دید آنان قرار ندهد.

در بیشتر نشست و برخاست های فاسد، زمام امر به دست زن است، ممکن است يك مرد نامحرم دوست داشته باشد سخن هوس آلود به زنی بگوید ولی تا آن زن اجازه ندهد مرد نمی تواند ادامه بدهد.

ص: 50

---

1- وعن علي أنه قال: قال لنا رسول الله: أي شيء خير للمرأة؟ فلم يجبه أحد منا، فذكرت ذلك لفاطمة فقالت: ما من شيء خير للمرأة من أن لا ترى رجلا ولا يراها، فذكرت ذلك لرسول الله فقال: صدقت، إنها بضعة مني "دعائم الاسلام ج 2 ص 215، مستدرک الوسائل ج 14 ص 183، مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 119، بحار الانوار ج 43 ص 84."

آنچه اهمیت دارد حفظ حالات معنوی در همه شرایط است، هر چه انسان خدا را بهتر بشناسد و به او محبت بیشتری داشته باشد، آرامش بیشتری دارد و در هیچ شرایطی از یاد او غفلت نمی کند.

بانوی من! معرفت و شناخت تو به خدا، بیش از همه بود و برای همین در شب عروسی هم به یاد خدا بودی و از یادش غافل نشدی.

در شب عروسی، علی (علیه السلام) دید که تو رو به قبله نشسته ای و اشک می ریزی، از تو پرسید: «چرا گریه می کنی؟» در پاسخ چنین گفتی: «در این لحظه های آغاز زندگی از تو می خواهم تا نماز بخوانیم و در این شب خدا را عبادت کنیم». (1)

آری، زیباترین شروع برای زندگی مشترک، یاد خداست، اگر نگاه عروس و داماد، نگاه خدایی باشد، شب عروسی هم می تواند عارفانه ترین شب زندگی باشد.

ص: 51

---

1- لما دخل الليل ودخل على فاطمة رآها تبكي، فقال: ما يبكيك؟ أما ترضين أن أكون لك بعلا وتكوني لي أهلا. قالت: بلى، ولكنني تفكرت في حالي وأمري عند ذهاب عمري ونزولي في قبري، فشبته دخولي في فراشي بمنزلي كدخولي إلى لحدي وقبري، فأشكك الله أن قمت إلى الصلاة فنعبد الله تعالى هذه الليلة، فكانا يقطعان الليل والنهار بالصلاة... "شرح احقاق الحق ج 23 ص 489".

پیامبر نماز عصر را خوانده بود، ناگهان پیرمردی وارد مسجد شد و چنین گفت: «ای پیامبر! من گرسنه ام، لباس هم می خواهم، مقداری پول هم نیاز دارم».

پیامبر به او گفت: «ای برادر! من اکنون چیزی در اختیار ندارم که به تو کمک کنم، ولی تو را نزد کسی می فرستم که در راه خدا ایثار می کند، تو به در خانه دخترم فاطمه برو!».

پیرمرد همراه با بلال از مسجد بیرون رفت و به در خانه تو آمد و حال خویش را بازگو کرد. حمزه عموی پدر تو بود، دختر حمزه خیلی تو را دوست داشت، او مدتی قبل، گردنبندی را به تو هدیه داد، اینجا بود که تو آن گردنبند را به آن پیرمرد دادی و گفتی: «این را بگیر و بفروش و مشکل خود را برطرف کن!».

پیرمرد آن را گرفت و با خوشحالی نزد پیامبر بازگشت و ماجرا را تعریف کرد، عمّار در آنجا بود، او آن گردنبند را از پیرمرد خرید، از او خواست تا به خانه اش

بیاید، عمّار گردنبد را از او گرفت و به او مقدار زیادی پول و لباس داد، پیرمرد خیلی خوشحال شد و به سوی خانه خود حرکت کرد. (1)

بعد از آن عمّار گردنبد را به غلام خود داد و به او گفت: «این گردنبد را نزد پیامبر ببر و به او بگو که من آن را به او بخشیدم، تو را هم به پیامبر بخشیدم».

غلام نزد پیامبر آمد و ماجرا را بیان کرد، پیامبر به او گفت: «گردنبد را نزد فاطمه ببر! من تو را به او بخشیدم». غلام به در خانه تو آمد، تو گردنبد را تحویل گرفتی و آن غلام را در راه خدا آزاد کردی، اینجا بود که آن غلام گفت: «چه گردنبد بابرکتی! گرسنه ای را سیر کرد، فقیری را ثروتمند ساخت، برده ای را آزاد کرد و سرانجام نزد صاحب اصلی اش بازگشت». (2)

ص: 53

---

1- پولی که عمار به او داد تقریباً معادل 17 سگه بهار آزادی می شود.

2- صلی بنا رسول الله صلاة العصر فلما انفتل جلس في قبلته والناس حوله، فبينما هم كذلك إذ أقبل إليه شيخ من مهاجرة العرب عليه سمل قد تهلل وأخلق وهو لا- يكاد يتمالك كبرا وضعفا، فأقبل عليه رسول الله يستحثه الخبر فقال الشيخ: يا نبي الله أنا جائع فأطعمني، وعاريا بالجسد فاكسني، وفقير فأرشني "بشارة المصطفى ص 28، بحار الانوار ج 43 ص 57".

شب های جمعه که فرا می رسید، با خدای خویش خلوت می کردی، گوشه ای از خانه را به عنوان «محراب» برای خودت انتخاب کرده بودی، از سر شب در آنجا به نماز می ایستادی، در مقابل عظمت خدا به رکوع و سجده می رفتی و تا اذان صبح عبادت می کردی. تو چنان غرق عبادت می شدی و نمازهایت طول می کشید که پای تو، متورّم شده بود. (1)

این نشانه عظمت روح تو بود، هیچ چیز برای تو با ارزش تر از عبادت خدا نبود، افسوس که من از راه تو دور مانده ام، خود را شیعه تو می دانم ولی چه بگویم که فقط به نمازهای واجب، اکتفا می کنم، شب های جمعه را هم شب تعطیلی می دانم و پای تلویزیون می نشینم و فیلم می بینم!

کاش تو بر سر من فریاد می زدی شاید از خواب غفلت بیدار شوم، چرا به يك زندگي پست، دل خوش کرده ام! چرا همه تلاش من برای به دست آوردن دنیای

ص: 54

---

1- ما كان في الدنيا أعبد من فاطمة، كانت تقوم حتى تتورم قدمها "بحار الانوار ج 43 ص 55."

بیشتر، شده است؟ من چه زمانی می خواهم بفهمم که دنیا بازیچه ای بیش نیست، مردم همه سرمایه های وجودی خویش را صرف پندارها می کنند و پس از مدتی، همه می میرند و زیر خاک پنهان می شوند و همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود.

وقتی برای ثروت دنیا تلاش می کنم، راه را گم کرده و به بیراهه می روم، می پندارم که کارم بسیار خوب و سودمند است و به خود افتخار می کنم، ولی به زودی مرگ به سراغ من می آید و با دست خالی روانه قبر می شوم...

خوشا به حال کسی که پیرو واقعی توست، از این دنیا، برای خود توشه ای همچون عبادت خدا برمی گیرد، این توشه هرگز نابود نمی شود و گنجی پربها است که زندگی جاوید در بهشت را برای او به ارمغان می آورد.

ص: 55



امروزه در جامعه، ریاکاری زیاد شده است و آفت بزرگی است، خیلی از افراد، کارهای خوبی را انجام می دهند ولی آن کارها از اخلاص به دور است، خدا کاری که در آن، اخلاص نباشد، قبول نمی کند، کاری که از روی ریا انجام شود نه تنها ثوابی ندارد بلکه عذاب هم دارد چرا که این کار یک نوع، شرك است.

کاری که با نیت خالص به خاطر رضایت خدا انجام شود، ارزشمند و گرانبهاست هر چند آن کار به ظاهر، اندک باشد، کاری که از روی ریا انجام شود بی ارزش است هر چند زیاد باشد.

بانوی من! تو همه ما را به اخلاص فرا می خوانی و برای ما چنین می گویی: «کسی که عبادت با اخلاص به پیشگاه خدا بفرستد، خدا نیز بهترین مصلحت را برای او می فرستد».<sup>(1)</sup>

آری، اخلاص در عبادت باعث می شود تا رحمت خدا نازل شود، وقتی من از ریا

ص: 56

---

1- من اصعد الى الله خالص عبادة اهبط الله عز و جل افضل مصلحته "عدة الداعي ص 218، بحار الانوار ج 67 ص 249."

دوری کنم و در کارهای خود، فقط رضایت خدا را در نظر گیرم، خدا به قدرت خویش، جزئیات زندگی و حوادث روزمره مرا به گونه ای تنظیم می کند که نتیجه آن جز خیر و خوبی برای من نباشد.

این سخن تواز رابطه خدا با انسان حکایت می کند، رابطه ای دو طرفه! انسان در این دنیا به حال خود رها نشده است، این يك قانون کلی است، کسی که خدا را یاد کند، خدا هم او را یاد می کند، کسی که به عهد خدا، وفا کند، خدا نیز به عهد او، وفا می کند، کسی که اخلاص پیشه کند، خیر و رحمت خدا را در زندگی اش می بیند...

ص: 57

بانوی من! به راستی ویژگی های شیعه واقعی چیست؟ چگونه من می توانم خود را محك بزخم که آیا پیرو شما هستم یا نه؟ این سؤالی است که ذهن مرا درگیر کرده است.

يك روز، یکی از کسانی که به شما خاندان پیامبر علاقه داشت به همسر خود گفت: «به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) برو و از او بپرس که آیا ما از شیعیان شما هستیم یا نه؟».

همسر او به خانه تو آمد و این سؤال را پرسید، تو در پاسخ چنین گفتی: «اگر به گفته های ما عمل می کنید از شیعیان ما هستید». آن زن این پاسخ را برای شوهرش برد، وقتی شوهرش این سخن را شنید چنین گفت: «خدا به من رحم کند، من که آلوده به گناهان هستم، پس جایگاه من در آتش خواهد بود». او شروع به گریه کرد و چنین پنداشت که از شیعیان شما به حساب نمی آید.

وقتی همسرش حال او را دید به نزد تو بازگشت و ماجرا را بیان کرد، اینجا بود که تو برای او چنین پیام دادی: «هر کس ما را دوست بدارد و با دشمن ما، دشمن باشد، هر چند که به گناه آلوده باشد، اهل بهشت خواهد بود، ولی او وقتی اهل بهشت می شود که با بلاها و سختی های این دنیا یا سختی های روز قیامت از گناه پاک بشود، اگر گناهان او زیاد باشد، مدّتی در جهنّم در عذاب خواهد بود تا پاک شود، آن وقت است که ما از او شفاعت می کنیم و او را به بهشت می آوریم».

آری، بین شیعه و مُحَبّ شما تفاوت است، شیعه شما در روز قیامت مستقیم به بهشت می رود زیرا او از گناهان پاک است، ولی کسی که شما را دوست دارد و از دشمنان شما بیزار است («مُحَبّ») است، او با بلاها و سختی ها باید از گناهانش پاک شود و آن وقت با شفاعت شما اهل بهشت می شود.

آری، اگر مُحَبّ شما در این دنیا به گناه آلوده بشود، به سختی ها و بلاها گرفتار خواهد شد، این سختی ها، کفّاره گناهان اوست، بلاها رحمتی از جانب خداست تا او پاک شود و آلودگی ها از روح و جان او زدوده شود. (1)

نکته مهم این است که «مُحَبّ» کسی است که اهل تولّی و تبرّی است، دروغ می گوید کسی که ادّعا می کند شما را دوست دارد ولی از دشمنان شما، بیزاری نمی جوید، او راه را گم کرده است. حقیقت دین، چیزی جز تولّی و تبرّی نیست. تولّی یعنی با دوستان خدا دوست بودن! تبرّی یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن!

ص: 59

---

1- وقال رجل لامرأته: اذهبي إلى فاطمة بنت رسول الله فاسأليني أني من شيعتكم أم ليس من شيعتكم؟ فسألته فقالت: قولي له: إن كنت تعمل بما أمرناك، وتنتهي عما زجرناك عنه، فأنت من شيعتنا وإلا فلا، فرجعت فأخبرته فقالت: يا ويلي ومن ينفك من الذنوب والخطايا، فأنا إذا خالد في النار، فإن من ليس من شيعتهم فهو خالد في النار، فرجعت المرأة فقالت لفاطمة ما قال زوجها، فقالت لفاطمة: قولي له: ليس هكذا، شيعتنا من خيار أهل الجنة وكل محبيننا وموالي أوليائنا ومعادي أعدائنا والمسلم بقلبه ولسانه لنا ليسوا من شيعتنا إذا خالفوا أو أمرنا ونواهيننا في سائر المواقف... "بحار الانوار ج 65 ص 155، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 602".

وقت نماز مغرب بود، پیامبر به مسجد آمد، مسلمانان در مسجد بودند، نماز اقامه شد، بعد از نماز مردم به سوی خانه های خود رفتند، پیرمردی به سوی پیامبر آمد، سلام کرد و گفت: «ای پیامبر! دو روز است که غذا نخورده ام، گرسنه ام، آیا غذایی هست که مرا سیر کند؟»

پیامبر بلال را صدا زد و به او گفت: «به خانه من برو، بین که آیا در خانه من غذایی برای شام تهیّه شده است؟»

بلال رفت، لحظاتی گذشت، او برگشت و چنین گفت: «همسران سلام رساند و گفت که در خانه جز آب چیزی پیدا نمی شود». پیامبر نمی خواست آن پیرمرد با دست خالی برود، برای همین رو به یاران خود کرد و گفت: «چه کسی امشب غذایی به این پیرمرد می دهد؟».

مدینه روزگار سختی را پشت سر می گذاشت، همه سکوت کردند، علی (علیه السلام)

می دانست که تو امشب برای بچه ها غذایی درست کرده ای، او تصمیم گرفت تا آن فقیر را مهمان کند، پس به پیامبر گفت: «امشب پیرمرد مهمان من است».

پیامبر لبخندی زد و پیرمرد هم خوشحال شد و همراه علی (علیه السلام) به سوی خانه تو حرکت کرد. وقتی علی (علیه السلام) به خانه رسید نزد تو آمد و گفت: «ما امشب مهمان داریم». تو در پاسخ چنین گفتی: «مهمان تو را بر اهل خانه مقدم می دارم». تو غذا را به علی (علیه السلام) می دهی، آن غذا به اندازه ای بود که یک نفر را سیر می کرد، علی (علیه السلام) غذا را به پیرمرد می دهد، پیرمرد تشکر می کند و می رود.

علی (علیه السلام) نزد تو می آید و می گوید: «فاطمه جان! چراغ را خاموش کن و بچه ها را خواب کن».

آن شب حسن، حسین و زینب (علیهما السلام) با گرسنگی خوابیدند، تو غذایی را که به آن نیاز داشتی به فقیر بخشیدی. تو با خدا معامله کردی. تو می خواستی به تاریخ، درس ایثار بدهی.

فردا صبح فرا رسید، علی (علیه السلام) نزد پیامبر رفت، سلام کرد و نشست، لحظه ای گذشت، جبرئیل نازل شد و آیه 9 سوره حشر را نازل کرد: (وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ): «آنها نیازمندان را بر خود مقدم می دارند هر چند خود بسیار نیازمند باشند» (1).

\*\*\*

بانوی من! وقتی این ایثار تو را با رفتار خودم مقایسه می کنم، جز شرمندگی نمی یابم، بدیهی است که من نمی توانم همانند تو، ایثار کنم، ولی می توانم کمی به شما شباهت پیدا کنم، درد من این است که روزگار کاری با من کرد که دیگر، زندگی ام شباهتی به شما ندارد، من از تو شرمسارم... چقدر از روش و سبک زندگی شما فاصله گرفته ام، من به کجا می روم؟

ص: 61

---

1- جاء رجل إلى النبي فشكا إليه الجوع، فبعث رسول الله إلى بيوت أزواجه، فقلن: ما عندنا إلا الماء. فقال رسول الله: من لهذا الرجل الليلة؟ فقال علي بن أبي طالب: أنا له يا رسول الله. وأتى فاطمة فقال: ما عندك يا ابنة رسول الله؟ فقالت: ما عندنا إلا قوت الصبية، لكننا نؤثر ضيفنا. فقال علي: يا ابنة محمد، نومي الصبية، وأطفئ المصباح. فلما أصبح علي غدا على رسول الله، فأخبره الخبر، فلم يبرح حتى أنزل الله: (وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ يَأْزِلْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) "الألماني للطوسي ص 185، وسائل الشيعة ج 9 ص 462، حلية الأبرار ج 1 ص 231، بحار الأنوار ج 36 ص 59 و ج 41 ص 34، جامع أحاديث الشيعة ج 8 ص 373، التفسير الصافي ج 7 ص 154، وراجع شواهد التنزيل للحسكاني ج 2 ص 331."

بانوی من! تو می دانی که در هر زمان، طاغوت تلاش می کند تا مردم را فریب بدهد، آنان پول زیادی خرج می کنند تا برای خود، قداست بیافرینند و مردم را پیرو خود نمایند.

وقتی پیامبر از دنیا رفت، عده ای دست به کودتا زدند، آنان از خطّ نفاق بودند و با اسلام دشمنی داشتند، بهترین راه برای نابودی اسلام واقعی را در این دانستند که حکومت را در دست بگیرند و حقّ علی (علیه السلام) را غصب کنند، آنان به ظاهر نماز می خواندند ولی دل های آنان از ایمان خالی بود. آنان خود را نماینده خدا در روی زمین معرفی کردند در حالی که نماینده شیطان بودند و دین خدا را به بازی گرفتند و جامعه را از مسیر رستگاری دور کردند.

در این دوران، تو همواره تلاش می کردی تا راه سعادت را آشکار کنی، برای مردم روشنگری نمایی، به مسجد آمدی و سخنرانی کردی، با مردم سخن گفتی،

در این میان، زنان مؤمنی که با تو دوست بودند، راه و روش تو را فرا گرفتند، آنان نیز در این راه گام برداشتند.

يك روز، یکی از خواهران مؤمن با زنی که دشمن شما بود وارد گفتگو شد و او را شکست داد. آن خواهر مؤمن بسیار خوشحال شد و نزد تو آمد و ماجرا را بیان کرد، او به تو گفت: «با سخنان خود توانستم تبلیغات دشمن را بی اثر کنم و حق را آشکار نمایم، آن زن که از باطل دفاع می کرد بسیار ناراحت شد و نزد پیروانش، شرمنده و خوار شد».

اینجا بود که تو به آن خواهر مؤمن چنین گفتی: «بدان که فرشتگان بیش از تو خوشحال شدند، تو ناراحتی آن زن را دیدی، بدان که ناراحتی شیطان از ناراحتی او بیشتر بود». (1)

آری، وقتی کسی که اهل علم و آگاهی است از حق دفاع می کند، فرشتگان را خوشحال می کند و شیطان را به خشم می آورد، زیرا این کار باعث اصلاح جامعه و نابودی باطل می شود، فرشتگان همواره برای چنین کسانی دعا می کنند و از خدا برای او طلب رحمت می نمایند.

ص: 63

---

1- إن فرح الملائكة باستظهارك عليها أشد من فرحك، وإن حزن الشيطان ومردته بحزنها أشد من حزنها "بحار الانوار ج 2 ص 8."



در این دنیا چه چیزی را دوست داری؟ تو الگوی من هستی و چقدر خوب است که پاسخ این سؤال را بیان کنی تا زندگی خود را بر اساس آن تنظیم کنم.

ممنون تو هستم که پاسخ سؤال را می دهی، این سخن توست: «از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: قرآن خواندن، نگاه کردن به چهره پیامبر، انفاق در راه خدا».<sup>(1)</sup>

تلاوت قرآن، دل را روشنی می بخشد، هر کس در قرآن تدبیر کند، دل از این دنیا برمی کند و به این باور می رسد که باید برای آخرت، تلاش کند که راهی طولانی در پیش دارد.

تو نگاه به چهره پیامبر را دوست داشتی، زیرا او فرستاده خداست و آمده است تا انسان ها را به رستگاری برساند، نگاه به پیامبر، نگاه به همه خوبی ها، پاکی ها و زیبایی ها بود، درست است که روزگار بین من و پیامبر فاصله انداخته است ولی

ص: 64

---

1- حُبُّ الی من دنیاکم ثلاث: تلاوة کتاب الله و النظر فی وجه رسول الله و الانفاق فی سبیل الله "صحيفة الزهراء للقيومي ص 276."

سخنان او که در دسترس است، من به جای این که وقت خود را صرف امور بیهوده کنم باید کتاب در دست بگیرم و با شیوه زندگی و راه و روش او آشنا شوم، سخنان او را بخوانم، وقتی این کار را بکنم؛ مثل این است که به چهره پیامبر نگاه کرده ام، به راستی من چقدر از پیامبر خود می دانم و چقدر وقت خود را صرف مطالعه درباره احادیث او می کنم؟ اگر با پیامبر بیشتر آشنا بودم هرگز این قدر به دنبال دنیای فانی نبودم.

تو انفاق در راه خدا را دوست داشتی، زیرا این کار انسان را از وابستگی به مادیات رها می کند، با انفاق خالصانه و بی ریا می توان بهشت را خرید و به رضای خدا رسید.

ص: 65

برایم بگو که در دیدگاه شما، بهترین انسان ها چه کسانی هستند؟ آیا کسی که بیشتر نماز می خواند و روزه می گیرد و روی پیشانی او، جای سجده نقش بسته است، بهترین انسان ها است؟

به سخن تو گوش فرا می دهم: «بهترین شما کسی است که با مردم نرم تر رفتار کند و زنان را بیشتر گرامی دارد». (1)

در نگاه تو، این دو ویژگی باعث می شود که يك انسان از دیگران برتر باشد: «نرم خوئی و احترام به زنان».

ابتدا درباره «نرم خوئی» سخن می گویم: نرم خوئی یکی از ویژگی های مهم پیامبر بود، او خوش اخلاق و مهربان بود، با خوش رویی مردم را به سوی خدا فرا می خواند، او همواره لبخند به لب داشت، او اصل را بر «جذب» می گذاشت نه «دفع»! زبان و ادبیات او پر از مهر و محبت بود. خدا در آیه 159 سوره اعراف به

ص: 66

---

1- خياركم اليكم مناكبة واکرمهم لئسائهم "صحيفة الزهر للقيومي ص 290".

پیامبر چنین خطاب کرد: «ای محمّد! از پرتو رحمت من است که تو با بندگان من مهربان و خوش اخلاق هستی، اگر تو تندخو و سنگدل بودی، همه از دور تو پراکنده می شدند».

افسوس که ما اسلام واقعی را فراموش کرده ایم، خیال می کنیم هر کس به اسم دین با مردم تندتر برخورد کند، ایمانش قوی تر و به خدا نزدیک تر است! به خیال خود می خواهیم امر به معروف کنیم ولی نمی دانیم که با تندی کردن، مردم را از دین خدا زده می کنیم!

اگر من با زبان نرم و روی خوش با مردم رفتار کنم، می توانم آنان را به دین خدا علاقمند کنم، وقتی من در نگاه مردم به عنوان فردی مؤدّب، دلسوز، خوش اخلاق جلوه کنم بهتر می توانم آنان را امر به معروف و نهی از منکر کنم. اکنون درباره «احترام به زنان» سخن می گویم: نزدیک ترین زنانی که به یک مرد نسبت دارند مادر، همسر، خواهر و دختر اوست، اگر مردان جامعه نسبت به آنان مهربان باشند و با بزرگواری با آنان رفتار کنند، روابط خانوادگی به سوی آرامش، اعتماد و کمال حرکت خواهد کرد، با سلامت خانواده است که جامعه هم به سعادت و رستگاری می رسد.

از کودکی بارها شنیده ام که بهشت زیر پای مادران است، اما نمی دانستم آنچه شنیده ام، یادگاری از توست. بانوی من! این سخن توست: «آماده خدمت به مادر باش که بهشت زیر پای مادر است».<sup>(1)</sup>

من اگر سعادت دنیا و آخرت را می خواهم باید به مادر خویش خدمت کنم، پیامبر هم همواره از جوانان می خواست تا پدر و مادر خود را احترام کنند و در خدمت آنان باشند و به آنان مهربانی کنند، در اینجا مناسب می بینم ماجرای را بنویسم:

يك روز جوانی نزد پیامبر آمد و چنین گفت: «خیلی علاقه دارم که به جهاد بروم و در راه خدا با دشمنان بجنگم، ولی پدر و مادرم پیر شده اند و از رفتن من ناراحت می شوند، زیرا آنها با من انس دارند».

پیامبر به او پاسخ داد: «ای جوان! کنار پدر و مادر خود بمان. به خدایی که جانم در دست قدرت او است، این که يك شب کنار پدر و مادر خود بمانی و آنها با تو

ص: 68

---

1- الزم رجلها فان الجنة تحت اقدامها - یعنی الوالدة "کنز العمال ج 16 ص 461، شرح احقاق الحق ج 25 ص 503."

انس بگیرند از يك سال جهاد در راه خدا بالاتر است». (1)

پیامبر جهاد در راه خدا را بالاتر از چهل سال عبادت می دانست، پس اگر يك شب در کنار پدر و مادر خود باشی بهتر از این است که 142 قرن عبادت کرده باشی!! (2)

من جوان هایی را می شناسم که به خیال خودشان حسرت شهادت دارند، اما دریغ از يك مهربانی نسبت به پدر و مادرشان! چقدر از افراد را می شناسم که اهل نماز و عبادت هستند و می خواهند خدا را خوشحال کنند، اما به پدر و مادر خود مهربانی نمی کنند! برای رسیدن به معنویت، برای رسیدن به خدا، برای رفتن به آغوش مهر خدا، هیچ راهی بهتر و نزدیک تر از مهربانی به پدر و مادر نیست...

\*\*\*

يك روز پیامبر به خانه تو آمد، تو در آن لحظه نماز مستحبی می خواندی، وقتی صدای پدر را شنیدی نماز خود را به احترام پدر شکستی و به استقبال پدر رفتی و دست او را بوسیدی، آری تو این گونه به ما درس دادی که با پدر خویش با بزرگواری رفتار کنیم. (3)

پدر نیز از تو احترام زیادی می گرفت، وقتی تو به خانه اش می رفتی به احترام تو از جا برمی خاست و پیشانی تو را می بوسید، او وقتی تو را می دید چنین می گفت: «پدر به فدای تو!». (4)

ص: 69

1- أتى رجل رسول الله فقال: يا رسول الله، إني راغب في الجهاد نشيط، قال: فقال له النبي: فجاهد في سبيل الله، فإنك إن تقتل تكن حياً عند الله تُرزق، وإن تمت فقد وقع أجرك على الله، وإن رجعت رجعت من الذنوب كما وُلدت، قال: يا رسول الله، إن لي والدين كبيرين يزعمان أنهما يأنسان بي ويكرهان خروجي؟! فقال رسول الله: فقرّر مع والديك، فوالذي نفسي بيده لأنسهما بك يوماً وليلة خير من جهاد سنة"الكافي ج 2 ص 160، وسائل الشيعة ج 15 ص 20، بحار الأنوار ج 71 ص 52.

2- إن صبر المسلم في بعض مواطن الجهاد يوماً واحداً، خيراً له من عبادة أربعين سنة... "مستدرک الوسائل ج 11 ص 21، جامع أحاديث الشيعة ج 713، شرح ابن أبي الحديد ج 10 ص 39."

3- فقطعت صلاتها و خرجت من المصلى فسلمت عليها"مناقب آل ابى طالب ج 3 ص 113، بحار الانوار ج 43 ص 40."

4- فاذا دخل عليها قامت اليه فرحبت و قبلت يده... قام لها و اقبل راسها و اجلسها مجلسه"الامالى للطوسى ص 400، بحار الانوار ج 43 ص 25، قال صلى الله عليه وآله: فداها ابوها... الامالى للصدوق ص 305، روضة الواعظين ص 444، مناقب آل ابى طالب ج 3 ص 121، بحار الانوار ج 43 ص 30."

شب جمعه بود، شبی که تو با خدای خویش خلوت می کردی و به محراب عبادت می ایستادی و تا صبح نماز می خواندی. فرزندت حسن (علیه السلام) کنار تو بود، او دید که تمام شب برای مردان و زنان مؤمن دعا می کنی، نام تک تک آنان را در نماز می بری و برای آنان از خدا طلب رحمت می کنی، تو در آن شب، برای خودت دعایی نکردی.

فرزندت حسن (علیه السلام) به تو رو کرد و گفت: مادر جان! چرا فقط برای دیگران دعا کردی، چرا برای خودت دعایی نمی کنی؟ در پاسخ به او چنین گفتی: «پسر! اول همسایه ها، سپس اهل خانه!». (1)

آری، تو ایثار را در «دعا» هم به اوج رساندی، سبک زندگی تو، سراسر مهربانی و عطوفت است، من چقدر با تو فاصله دارم، اگر شبی حال دعا هم پیدا کنم بیشتر به آرزوهای خودم فکر می کنم و برای رسیدن به آنها دعا می کنم، اما هدف و آرمان

ص: 70

---

1- رأیت أمي فاطمة قامت في محرابها ليلة جمعتها فلم تزل راکعة ساجدة حتى اتضح عمود الصبح وسمعتها تدعو للمؤمنين والمؤمنات وتسميهم وتكثر الدعاء لهمولا تدعو لنفسها بشئ، فقلت لها يا أماه لم لا تدعون لنفسك كما تدعون لغيرك؟ فقالت يا بني: الجار ثم الدار" علل الشرايع ج 1 ص 182، وسائل الشيعة ج 7 ص 113، مستدرک الوسائل ج 6 ص 244، الاختصاص ص 337."

تو، هرگز شخصی نبود، تو برای سعادت دیگران دعا می کردی و از خدا می خواستی تا خطاهای آنان را ببخشد و رحمت خودش را به آنان نازل کند.

اگر کسی بخواهد تو را الگوی خود قرار بدهد، حداقل باید همسایه های خود را بشناسد، نام آنان را بداند تا بتواند در نماز خود، آنان را به اسم دعا کند، همین روش تو، می تواند چقدر در جامعه، انس و الفت ایجاد کند و صفا و صمیمیت را در جامعه رونق بدهد، وقتی کسی در نماز، همسایه اش را دعای کند دیگر نگاهش به همسایه عوض می شود، از خطای او چشم می پوشد، با عفو و مهربانی با او رفتار می کند...

افسوس که ما از راه و روش تو دور شده ایم و جامعه ای را ساخته ایم که همسایه، همسایه اش را نمی شناسد و از او خبر ندارد...

ص: 71



يك روز پیامبر به خانه تو آمد و تو را در غم و غصّه دید، به تو گفت: «دخترم! چه شده است؟ از چه ناراحتی؟». در جواب گفتی: «من به یاد روز قیامت افتادم، از سختی های آن روز غم مرا فرا گرفت». پیامبر در پاسخ گفت: «دخترم! روز قیامت روز سختی است...» (1).

درست است که خدا به تو مقام عصمت عطا کرده است و تو سرآمد زنان بهشتی هستی، ولی روش تو این چنین بود که برای دنیا اندوهناک نمی شدی، غم و غصّه تو برای فردای قیامت بود، این درسی بود که تو به پیروان خود دادی، اگر قرار است من اندوهناک باشم، باید از هراس آن روز بزرگ، در غصّه باشم.

هیچ چیز برای سعادت انسان، بهتر از یاد قیامت نیست، کسی که آن روز را به یاد داشته باشد، از گناهان دوری می کند، کسی که به قیامت ایمان داشته باشد، از زشتی ها پرهیز می کند و برای آن روز، توشه برمی گیرد.

ص: 72

---

1- دخل رسول الله ذات يوم على فاطمة وهي حزينة فقال لها: ما حزنك يا بنية؟ قالت: يا أبا ذررت المحشر ووقوف الناس عراة يوم القيامة. قال: يا بنية إنه ليوم عظيم... "تفسير فرات الكوفي ص 445، بحار الانوار ج 43 ص 225."

قرآن از روز قیامت، زیاد سخن گفته است، قیامت چه روزی است؟ روزی که خورشید تیره و تار می شود و ستارگان بی نور می شوند و کوه ها متلاشی می شوند و مانند گرد و غبار پراکنده می شوند و به حرکت درمی آیند و دریاها برافروخته می شوند و به جوش می آیند، همه انسان ها و حتی فرشتگان نابود می شوند.

مدتی می گذرد. خدا اراده می کند تا همه را زنده کند، انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند. روز حسابرسی فرا رسیده است. در آن روز، مؤمنان از کافران جدا می شوند، هر کس با همتای خود همراه می شود، مؤمنان با مؤمنان خواهند بود و کافران با کافران.

آن روز، پرونده اعمال هر انسانی را به دست او می دهند و این پرونده ها گشوده می شوند و آن ها می بینند که همه رفتارها و کردارشان در آن ثبت شده است. دوزخ افروخته و شعله‌ور می گردد تا کافران در آتش آن بسوزند، بهشت به مؤمنان نزدیک شود و فرشتگان مؤمنان را به بهشت راهنمایی کنند تا در آنجا آسایش یابند...

شب قدر، شب نازل شدن قرآن بر قلب پیامبر است، خدا در سوره قدر درباره این شب چنین سخن گفته است: «من قرآن را در شب قدر نازل کردم، و کسی چه می داند که فضیلت و برتری شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و روح در آن شب، به اذن من برای تقدیر هر کاری، نازل می شوند. آن شب تا طلوع سپیده، سرشار از سلامتی، برکت و رحمت است».

آری، شب قدر بهتر از هزار ماه است، این شب را به این نام، نامیده اند زیرا کسی قدر و عظمت آن را نمی داند، شبی است بسیار با فضیلت. شبی که فرشتگان بزرگ خدا به زمین فرود می آیند. شبی که خدا رحمت و مهربانی خود را برای بندگانش قرار می دهد و گروه زیادی را از عذاب نجات می دهد. به احتمال زیاد شب قدر، شب بیست و سوم رمضان است، بانوی من! تو برای این شب برنامه عبادت داشتی، مهم این بود که کودکان خردسالت را برای عبادت

در این شب، آماده می کردی، روز قبل، از آنان می خواستی تا استراحت کنند تا برای شب زنده داری در شب بیست و سوم آمادگی داشته باشند. (1)

چقدر خوب است کودکان از همان کودکی با شب زنده داری آشنا باشند، از دعا و نیایش بهره ببرند، بعضی از مادران می گویند: «بچه ما اذیت می شود، او شب باید بخوابد»، آنان به آسایش جسم کودک خویش اهمیت می دهند ولی از آشنایی روح او با دعا و مناجات غفلت می کنند.

ص: 75

---

1- و كانت فاطمة لا تدع أحدا من أهلها ينام تلك الليلة، وتداويهم بقلة الطعام وتتأهب لها من النهار، وتقول: محروم من حرم خيرها" دعائم الاسلام ج 1 ص 282، روضة الواعظين ص 153، وسائل الشيعة ج 8 ص 29.

بعضی از دخترها وقتی ازدواج می کنند دیگر پدر و مادر خویش را از یاد می برند و به آنان بی اعتنایی می کنند، درست است که وقتی دختری ازدواج کرد باید به زندگی خودش رسیدگی کند، ولی (در حدّ رضایت شوهر) نباید پدر و مادرش را هم از یاد ببرد، توبارها برای پیامبر غذا می پختی و آن غذا را به خانه او می بردی، اکنون می خواهم ماجرای را نقل کنم:

تو ظرف غذایی را در دست داشتی و از خانه خارج شدی و نزد پدر رفتی، سلام کردی، پدر جواب سلام تو را به گرمی داد و به احترام تو از جا برخاست، تو چنین گفتی:

-- پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده ام.

-- فاطمه جانم! پس علی و حسن و حسین کجا هستند؟

-- آن ها در خانه هستند.

ص: 76

-- برو و آن ها را همراه خود به اینجا بیاور تا در کنار هم غذا بخوریم.

تو به خانه برگشتی و در حالی که دست حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفته بودی نزد پدر آمدی، علی (علیه السلام) نیز پشت سر شما آمد، پیامبر با دیدن آنها خیلی خوشحال شد، شما سر سفره نشستید و از آن غذا خوردید، بعد از آن پیامبر عباى خود را برداشت و آن را روی همه شما انداخت و این گونه دعا کرد: «خدایا! اینان یادگاران من می باشند، از تو می خواهم همه پلیدی ها را از آنها دور کنی و آنها را پاک گردانی».

دستان پیامبر به سوی آسمان بود که جبرئیل نازل شد و آیه 33 سوره احزاب را برای پیامبر نازل کرد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا): «خدا اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر نشست، او این آیه را سه بار با صدای بلند خواند، او خوشحال بود خدا دعای او را مستجاب نمود، این همان آیه «تطهیر» است، شما به حکم این آیه از هر خطا و عیبی به دور هستید. (1)

ص: 77

---

1- ثم لفّ عليهم ثوبه - أو قال: كساء - ثم تلا هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، ثم قال: اللَّهُمَّ هؤلاء أهل بيتي، وأهل بيتي أحقّ بالمجموع للنووي ج 3 ص 467، بحار الأنوار ج 35 ص 217، المستدرک للنیشابوری ج 2 ص 416، السنن الكبرى للبيهقي ج 2 ص 152، شواهد التنزيل ج 2 ص 64، تاريخ مدينة دمشق ج 41 ص 25، تاريخ الإسلام ج 6 ص 217؛ فدخلوا ودخلت معهما، فأجلس علياً عن يساره وفاطمة عن يمينه والحسن والحسين بين يديه، ثم التفت عليهم بثوبه وقال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) "العمدة لابن البطريق ص 34، بحار الأنوار ج 35 ص 218، وراجع بحار الأنوار ج 35 ص 218، شواهد التنزيل ج 2 ص 69، الأملالي للصدوق ج 1 ص 111."

حسن و حسین (علیهما السلام) مریض شدند، علی (علیه السلام) نذر کرد که اگر آنها شفا بگیرند سه روز روزه بگیرد، خدا آنان را شفا داد و موقع ادای نذر فرارسید، تو دوست داشتی که در روزه گرفتن، علی (علیه السلام) را همراهی کنی. وقتی حسن و حسین (علیهما السلام) از ماجرا باخبر شدند تصمیم گرفتند همراه شما روزه بگیرند. (1)

به تصمیم حسن و حسین (علیهما السلام) احترام گذاشتی و با آن که آنان کودک بودند، اجازه دادی تا روزه بگیرند، تو دوست داشتی که آنان از همان کودکی تمرین بندگی خدا کنند.

برای افطار نان پختی، بعد از نماز سفره انداختی، در سفره افطار فقط آب و نان جو بود، همه سر سفره بودید ناگهان صدایی به گوش شما رسید: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من فقیر هستم، از غذای خود به من بدهید که من گرسنه ام».

علی (علیه السلام) نگاهی به تو کرد، گویا از تو اجازه گرفت، تو لبخند رضایت می زدی،

ص: 78

---

1- فقال علي بن أبي طالب: إن عافى الله ولديّ ممّا بهما صمت لله ثلاثة أيام متواليات، وقالت الزهراء مثل ما قال زوجها، وكانت لهما جارية بربرية تدعى فضة، قالت: إن عافى الله سيدي ممّا بهما صمت لله ثلاثة أيام... وإن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب أخذ بيد الغلامين، وهما كالفرخين لا ريش لهما يرتعشان... "تفسير فرات الكوفي ص 520، بحار الأنوار ج 35 ص 249، مستدرک الوسائل ج 16 ص 88".

حسن و حسین (علیهما السلام) هم با لبخندی رضایت خود را اعلام کردند، علی (علیه السلام) نان ها را برداشت و به آن فقیر داد، شما آن شب با آب خالی افطار کردید.

فردای آن روز هم روزه گرفتید، برای سحری چیزی نداشتید، برای افطار نان پختی، همه سر سفره نشستند بودید که صدایی به گوش شما رسید: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من یتیم هستم، پدرم در راه اسلام شهید شده است. به من غذایی بدهید». شما غذای خود را به یتیم دادید و با آب خالی افطار کردید.

روز سوم هم روزه گرفتید، هنگام افطار صدایی به گوش شما رسید: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من اسیر هستم! گرسنه ام، از غذای خود به من بدهید». در خانه دیگر هیچ چیزی یافت نمی شد، شما سه روز بود چیزی نخورده بودید ولی آن اسیر را ناامید نکردید. (1)

فرشتگان مات و مبهوت این صحنه بودند، آن ها می دانستند که هرگز دیگر شاهد چنین منظره ای نخواهند بود، این اوج ایثار بود.

روز بعد که فرا رسید، پیامبر به دیدار شما آمد، او با يك نگاه همه چیز را فهمید، اثر گرسنگی را در شما دید، نگاهی به آسمان کرد و دعا نمود، جبرئیل نزد پیامبر آمد و به او گفت: ای محمد! خدا در مقام خاندان تو، سوره انسان را نازل کرده است:

\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا... إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا... وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا....

آیا زمانی طولانی بر انسان نگذشت که او هیچ چیزی نبود و از او هیچ یاد و

ص: 79

1- مرض الحسن والحسين وهما صبيان صغيران، فعادهما رسول الله ومعه رجلان، فقال أحدهما: يا أبا الحسن، لو نذرت في ابنك نذراً إن الله عافاهما، فقال: أصوم ثلاثة أيام شكراً لله عز وجل "الأمالی للصدوق ص 329، روضة الواعظین ص 160، وسائل الشیعة ج 23 ص 304، مستدرک الوسائل ج 2 ص 153، جامع احادیث الشیعة ج 17 ص 375، تفسیر نور الثقلین ج 5 ص 474؛ "إن الحسن والحسين مرضا، فنذر علي وفاطمة والحسن والحسين: صيام ثلاثة أيام، فلما عافاهما الله وكان الزمان قحطاً... فلما كان عند المساء أتى یتیم فأعطوه ولم يذوقوا إلا الماء... وكان مضى على رسول الله أربعة أيام والحجر على بطنه وقد علم بحالهم" بحار الأنوار ج 35 ص 244.



نشانی به میان نبود؟ ما انسان را آفریدیم و او را بینا و شنوا قرار دادیم و راه سعادت و گمراهی را به او نشان دادیم.

در روز قیامت، مؤمنان از آب گوارایی سیراب خواهند شد که با عطر خوشی آمیخته است، فقط آنان از آن چشمه می نوشند، آنان کسانی هستند که به نذر خود وفا می کنند و از روز قیامت در هراس هستند و غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر می دهند در حالی که خودشان به آن نیازمند هستند، آنان این کار را به خاطر خدا انجام می دهند و هرگز انتظار پاداش و سپاس از دیگران ندارند... و خدا هم به آنان بهشت خویش را ارزانی می دارد... (1)

\*\*\*

بعد از لحظاتی، فرشتگان از آسمان کاسه غذایی را آوردند، بوی غذای بهشتی، همه جا را فرا گرفته است، همه سر سفره نشستید و از آن غذا خوردید و بعد از سه روز گرسنگی سیر شدید و خدا را شکر کردید. (2)

ص: 80

1- وأقبل علي بالحسن والحسين: نحو رسول الله وهما يرتعشان كالفرخ من شدة الجوع، فلما بصر بهم النبي قال: يا أبا الحسن، شدما يسوؤني ما أرى بكم؟! انطلق إلى ابنتي فاطمة. فانطلقوا إليها وهي في محرابها، قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع وغارت عيناها، فلما رآها رسول الله ضمها إليه وقال: وا غوثاه بالله؟ أنتم منذ ثلاث فيما أرى؟ فهبط جبرئيل فقال: يا محمد، خذ ما هيأ الله لك في أهل بيتك، قال: وما آخذ يا جبرئيل؟ قال: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ) "الأمالی للصدوق ص 332، روضة الواعظین ص 163، مناقب أمير المؤمنين لمحمد بن سليمان الكوفي ج 1 ص 182، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف ص 108، بحار الأنوار ج 35 ص 240، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 477، تفسير الثعلبي ج 10 ص 101، تفسير القرطبي ج 19 ص 134، المناقب للخوارزمي ص 271، كشف الغمة ج 1 ص 309، ينابيع المودة ج 1 ص 280."

2- وأصبحوا مفطرين ليس عندهم شيء، ثم قال: فرأهم النبي جوعاً، فنزل جبرئيل ومعه صحيفة من الذهب مرصعة بالدرّ والياقوت، مملوءة من الثريد وعراق يفوح منه رائحة المسك والكافور، فجلسوا وأكلوا حتى شبعوا، ولم تنقص منها لقمة واحدة" مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 148، بحار الأنوار ج 35 ص 241، التفسير الصافي ج 5 ص 262 و ج 7 ص 359، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 473."

يك روز پیامبر به خانه تو آمد، دید تو لباس ساده به تن داری، کنار آسیاب دستی نشسته ای، جو و گندم آسیاب می کنی، در همان حال به نوزاد خودت، شیر می دهی، پیامبر وقتی این منظره را دید چنین گفت: «دخترم! سختی های دنیا را تحمل کن چرا که بهشت در انتظار توست».

تو نگاهی به پدر کردی و گفتی: «من خدا را به خاطر نعمت هایش سپاس می گویم و به خاطر آنچه او به من عطا کرده است، شکرگزارم».

(1)

بانوی من! تو در اوج سختی های دنیا، خدا را این گونه سپاس می گویی، تو درس شکرگزاری را به من می دهی!

این يك قانون است، درباره هر چه فکر کنم و سخن بگویم آن را به سوی خود جذب می کنم، اگر همواره از سختی ها و فقر سخن بگویم آن را بیشتر به سوی خود می کشانم، کسانی هستند همواره دم از یأس و ناامیدی می زنند و هر کجا

ص: 81

---

1- رأى النبي فاطمة وعليها كساء من أجلة الإبل وهي تطحن بيديها وترضع ولدها فدمعت عينا رسول الله فقال: يا بنتاه تعجلي مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة، فقالت: يا رسول الله! الحمد لله على نعمائه والشكر لله على آلائه "مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 120، بحار الانوار ج 43 ص 86".

فرصت پیدا کنند، منفی ها را بیان می کنند، آنها نمی دانند با این کارشان همان بدی ها را به سوی خود جذب می کنند.

واژه ها با تصاویری که به همراه خود در ذهن ما ایجاد می کنند بر ضمیر ناخودآگاه ما اثر می گذارند، ما در دنیای خارج همان را درو می کنیم که در عالم اندیشه خود کاشته ایم برای همین باید تلاش کنیم تا در ذهن خود همواره زیبایی ها را قرار دهیم و در زبان خود را به بدی ها باز نکنیم، باید از نعمت هایی که خدا به ما داده است یاد کنیم و شکر آن را به جا آوریم، به داشته هایمان فکر کنیم نه به نداشته هایمان!

اگر مردم ما عادت داشتند در مورد نعمت هایی که خدا به آنها داده است، سخن بگویند آیا دیگر این همه ناامیدی و ناشکری در جامعه ما موج می زد؟

ما عادت کرده ایم از اول صبح که از خواب بیدار می شویم به فکر نداشته های خود باشیم و تا شب همین طور بدویم تا شاید به نداشته های خود برسیم، ولی نمی دانیم که نداشته های ما نامحدود است و هیچ وقت تمام نمی شود، برای همین است که جامعه ما در عطش دنیاطلبی می سوزد، امروزه دیگر قناعت در این جامعه يك افسانه شده است! باید روش تو را پیش بگیریم، در زندگی به یاد نعمت هایی باشیم که خدا به ما داده است و شکر او را به جا آوریم، اگر در خانه همسر مهربانی داریم که به ما عشق میورزد، اگر فرزندان سالمی داریم، اگر بدن سالمی داریم و ... درباره اینها فکر کنیم و سخن بگوییم و شکر آنها را به جا آوریم.

دشمنان قصد داشتند که به مدینه حمله کنند، مسلمانان به فکر دفاع از شهر مدینه بودند، علی (علیه السلام) هم که به عنوان شجاع ترین رزمنده اسلام شناخته می شد چند روزی بود که درگیر این مسأله شده بود.

اولین ماه های زندگی شماست، هنوز خدا به شما فرزندی نداده است، تو در خانه، منتظر آمدن علی (علیه السلام) بودی، سرانجام انتظار به سر آمد، او به خانه آمد، سلام کرد و در گوشه ای نشست، او خیلی خسته بود، نیاز به استراحت داشت، چند ساعت گذشت، او رو به تو کرد و گفت:

-- فاطمه! آیا غذایی داری؟

-- در خانه چیزی نیست.

-- چرا زودتر به من خبر ندادی؟

-- من به سفارش پدرم عمل کردم. او بارها به من سفارش کرد که چیزی از تو

نخواهم. او به من گفت: اگر شوهرت چیزی به خانه آورد بپذیر و گرنه از او چیزی درخواست نکن! (1)

علی (علیه السلام) از جا برخاست و به بیرون خانه رفت تا مقداری جو و گندم و خرما تهیه کند و به خانه بیاورد...

\*\*\*

تاریخ مات و مبهوت از این سخن توست، سه روز در خانه چیزی برای خوردن پیدا نمی شود و وقتی شوهر تو نزد تو می آید باز هم سکوت می کنی و از او نمی خواهی که برود غذا تهیه کند، بر گرسنگی صبر می کنی ولی لب به سخن نمی گشایی! تو عهد کرده ای که هرگز از علی (علیه السلام) چیزی که از جنس دنیا باشد، نخواهی و به این عهد خود وفادار ماندی! اما ادعا می کنیم که پیرو تو هستیم ولی چقدر از راه و روش تو دور هستیم، کاش فقط ذره ای به تو شبیه بودیم! زنی که مقداری به تو شبیه باشد دیگر از شوهرش، خواسته های نابجا نخواهد داشت، چقدر مردانی را می شناسم که به خاطر این که همسرشان هوس گردنبنند و دستبند طلا کرده اند، وام گرفته اند و قرض های زیادی دارند!

یادم نمی رود یکی از دوستانم مرا دید و از من تقاضا کرد تا با پسرش سخن بگویم و او را به ازدواج تشویق کنم، من این کار را کردم و قرار شد به خواستگاری دختری برویم، شب خواستگاری فرا رسید. من هم همراه آنان بودم، دختر و پسر ساعتی با هم سخن گفتند، بعد از آن، دیدم که پسر بسیار ناراحت است و از ازدواج پشیمان شده است، ما عذرخواهی کردیم و از آن خانه بیرون آمدیم.

فردا من آن پسر را دیدم و با او سخن گفتم، از او پرسیدم که چرا چنین کردی؟ او چنین گفت: «آن دختر از خانواده ای مذهبی بود، ولی از همان دیشب از من

ص: 84

---

1- فقال لها يوما: يا فاطمة هل عندك شيء؟ قالت: والذي عظم حقا ما كان عندنا منذ ثلاثة أيام شيء نقریک به، قال: أفلا أخبرتي؟ قالت: كان رسول الله نهاني أن أسألك شيئا فقال: لا تسألين ابن عمك شيئا إلا فلا تسألينه "بحار الانوار ج 14 ص 197، ج 43 ص 31".

خواست که خانه ای آنچنانی، ماشین آنچنانی برایش تهیه کنم و... اگر ازدواج این است من دیگر ازدواج نمی کنم».

کاش می دانستیم که خواسته های مادی هرگز نمی تواند آرامش را برای انسان فراهم کند! چقدر زندگی ها به خاطر همین خواسته های زنان، جهنم شده است. این حکایت خیلی از زندگی های امروز است: مرد در روز با هزاران دغدغه و دشواری دست به گریبان است، او بعد از کار به خانه می آید تا قدری بیاساید و از فشار مشکلات بکاهد و شور و نشاط لازم را به دست آورد، ولی همین که قدم به خانه می گذارد، با فشارها و خواسته های همسرش روبرو می شود. روشن است که این نوع زندگی، نامش زندگی نیست...

بانوی من! دیگر سکوت می کنم و از دردها نمی نویسم، خیلی از زنان این جامعه ادعا می کنند پیرو تو هستند، اما در عمل پیرو چه کسی هستند، خدا می داند، ما عادت کرده ایم دروغ بگوییم، و گرنه وضع جامعه ما این چنین نبود!

نمی دانم چه شده است که بسیاری از زنان با هم مسابقه گذاشته اند تا غرور مردانه همسرشان را نادیده بگیرند، کاش آنان می دانستند که نداشته ها را می توان جبران کرد ولی برای غرور شکسته یک مرد، هیچ جبرانی نیست!

پیامبر در بستر بیماری بود، گاهی از هوش می رفت، معلوم بود که به زودی او از دنیا خواهد رفت، تو در کنار بستر او نشسته بودی و آرام آرام اشک می ریختی.

ساعتی گذشت، پیامبر چشمان خود را باز کرد به تو نگاهی کرد و چنین گفت: «دخترم، در خاندان من، تو اولین کسی هستی که به من ملحق خواهی شد!» (1).

اینجا بود که تو لبخند زدی و شادمان گشتی، همه از لبخند تو متعجب شدند، پیامبر به تو خبر داد که مرگ تو به زودی فرا خواهد رسید و تو خوشحال گشتی، به راستی مرگ در نگاه تو چگونه است؟ چرا من این قدر از مرگ در هراسم؟ چرا از مرگ می ترسم و از اسم آن هم، وحشت دارم؟

من که مثل بقیه مردم در جستجوی دنیای بیشتر هستم، دنیا (این عروس هزار داماد) دلم را می فریبد و سرانجام به من وفا نمی کند، وقتی به آن می رسم، از من جدا می شود، و مرا رها می کند و با دلی پر از حسرت، تنها می مانم!

ص: 86

---

1- فجاءت الرواية أنه قيل لفاطمة: ما الذي أسرَّ إليك رسول الله فسرى عنك به ما كنت عليه من الحزن والقلق بوفاته؟ قالت: إنه أخبرني أنني أول أهل بيته لحوقاً به، وأنه لن تطول المدّة لي بعده حتى أدركه، فسرى ذلك عني "الإرشاد ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 22 ص 470".

کاش اهل معرفت می شدم، خودم و دنیا را می شناختم، می فهمیدم در این دنیا مسافری هستم که باید به وطن خود بازگردم.

کدام وطن؟ وطن من کجاست؟

خدا روح انسان ها را در ملکوت آفرید، روح در آنجا قدرتی عجیب و استعدادی شگرف داشت، خدا می دانست که اگر روح انسان ها در ملکوت بماند، دچار غرور می گردد و این غرور سبب می شود تا انسان ها از کمال و سعادت فاصله بگیرند.

در عالم ملکوت، هیچ محدودیتی وجود نداشت، هر چه روح انسان می خواست برای او آماده بود، آن دنیا، دنیای برتر بود و زمینه سختی ها و بلاها در آنجا وجود نداشت. در این دنیا، انسان به گرسنگی، تشنگی، فقر و بیماری مبتلا می شود، این سختی ها، درمان غرور روح انسان است. این راز زندگی دنیا است. (1)

وقتی به این شناخت برسم، می فهمم که وطن من کجاست، به راستی که حب وطن از ایمان است، آن وقت می فهمم که به اینجا آمده ام تا دردم درمان شود و بار دیگر به ملکوت بازگردم. آری، وقتی دانستم که روح من از جنس ملکوت است، درد جدایی از عالم ملکوت را حس می کنم، می فهمم از اصل خویش دور افتاده ام، آن وقت در انتظار مرگ می نشینم و مرگ را زیبا می بینم، زیرا این مرگ است که مرا به وطن اصلی ام باز می گرداند، دل من از همه این دنیای خاکی بالاتر و بزرگ تر است، من اینجایی نیستم، وقتی آسمانی بشوم، آرام می شوم. آن وقت است که مرگ را زیبا می بینم...

ص: 87



بانوی من! دشمنان به خانه ات هجوم آوردند و آنجا را به آتش کشیدند و تو را میان در و دیوار قرار دادند، به راستی همه آن مجاهدت ها و تلاش های تو برای چه بود؟ برای چه این همه سختی و مصیبت دیدی؟

تو به میدان آمدی تا علی (علیه السلام) که حجت خدا بود، غریب و مظلوم نباشد و اشک غریبانه اش در نخلستان ها و خارج از شهر، جاری نشود! علی (علیه السلام) امام زمان تو بود و تو برای یاری او به میدان آمدی.

امروز مولای ما، آقای ما، مهدی تو در غیبت گرفتار است و مردم زمانه سرگرم دغدغه های این دنیای مادی شده اند، هر کسی به فکر آرزوهای دنیایی است و بسیاری فراموش کرده اند که امام زمانی دارند، آنان به روزگار غیبت امام زمان، عادت کرده اند و اگر کسی را ببینند که این درد را درک می کند و از آن می نالد با تعجب به او می نگرند.

مردم نمی دانند که همه گرفتاری آنان به خاطر این است که حجت خدا را از یاد برده اند و دنبال دیگران رفته اند، چشمه آب زندگی را رها کرده اند و به سرابی دروغین دل خوش کرده اند.

\*\*\*

پیامبر در بستر بیماری بود، خط نفاق لحظه شماری می کرد تا پیامبر از دنیا برود و آنان دست به کودتا بزنند و ظلم و ستم بر شما اهل بیت آغاز شود، تو از برنامه شوم آنان باخبر بودی، می دانستی که آنان برای به دست آوردن حکومت، چه جنایت ها خواهند کرد.

تو به دیدار پدر رفتی، اشک در چشمانت حلقه زد، پدر به تو رو کرد و گفت: «دخترم! صبر داشته باش و به خدا توکل کن... بدان که مهدی که عیسی پشت سر او نماز می خواند از فرزندان توست». وقتی تو نام فرزندان مهدی (علیه السلام) را می شنوی غم ها از دلت می رود، یاد او شفابخش دل غمزده ات می شود. (1)

بانوی من! در روزگاری گرفتار شده ام که سیاهی ها همه جا را گرفته اند، نسل امروز از همه چیز و همه کس ناامید شده است، سپاه غم و اندوه ما را تاراج کرده است، چه چیزی غیر از یاد مهدی (علیه السلام) می تواند امید را به ما بازگرداند و مرهم دل غمدیده ما باشد؟

ص: 89

---

1- دخلت عليه فاطمة الزهراء، فلما رأته ما به خنقتها العبرة حتى فاضت دموعها على خديها، فلما أن رأها رسول الله قال: ما يبكيك يا بنية؟ قالت: وكيف لا أبكي وأنا أرى ما بك من الضعف، فمن لنا بعدك يا رسول الله؟ قال لها: لكم الله، فتوكلني عليه... ثم علياً فزوجتك إياه وجعله وصياً، فهو أعظم الناس حقاً على المسلمين بعد أبيك، وأقدمهم سلماً، وأعزهم خطراً، وأجملهم خلقاً، وأشدّهم في الله وفي غضباً، وأشجعهم قلباً، وأثبتهم وأربطهم جأشاً، وأسناها كفاً. ففرحت بذلك الزهراء فرحاً شديداً... "تفسير فرات الكوفي ص 464 بحار الأنوار ج 22 ص 496."

برای يك زن مسلمان، حیا و عفت در همه حال ها ارزشمند است، فرقی بین زمان مرگ و زندگی نیست، تو که الگوی برتر برای زنان مسلمان هستی در این فکر بودی تا حتی پس از مرگ هم پیکرت از دید نامحرمان به دور باشد.

در بستر بیماری بودی، اسماء یکی از دوستان تو بود، او در سال هایی که مسلمانان در مکه در سختی بودند همراه با شوهر خودش به حبشه هجرت کرده بود، شوهر او، جعفر (برادر علی (علیه السلام)) بود که در جنگ تبوك به شهادت رسید، پیامبر او را جعفر طیار نامید، زیرا در میدان جنگ، دو دست او قطع شد، خدا در بهشت به او دو بال عطا کرد.

اسماء کنار بستر تو نشسته بود، تو به او رو کردی و گفتی: «تشییع جنازه با این روش که در مدینه هست را دوست ندارم»، در آن زمان، در مدینه رسم بود که جنازه را بر روی چوبی می گذاشتند و پارچه ای روی آن می کشیدند و به سوی

قبرستان می برند، در واقع آنها از تابوت استفاده نمی کردند و برای همین معلوم بود که شخصی که مرده است زن است یا مرد.

اسماء فکری کرد و چنین گفت: «زمانی که در حبشه بودم دیدم که آنها جنازه ها را در تابوت خاصی می گذاشتند». او از جا بلند شد، تختی را که در اتاق بود به پشت، کف اتاق قرار داد، پایه های تخت رو به بالا قرار گرفت، بعد چند شاخه درخت خرما طلبید و آن را به پایه های تخت بست و سپس پارچه ای روی آن کشید و گفت: «در حبشه تابوت به این شکل است».

اینجا بود که تو خیلی خوشحال شدی و گفتی: «چه تابوت خوبی! در درون آن پیکر زن یا مرد شناخته نمی شود. شبیه این تابوت را برای تو بساز!».

نزدیک به دو ماه از رحلت پیامبر گذشته بود، در آن مدّت کسی لبخند تو را ندیده بود، ولی وقتی این تابوت را دیدی لبخند زدی و خیلی خوشحال شدی. (1)

اکنون سؤالی می پرسم: خیلی از زنان جامعه ما ادّعا می کنند که پیرو تو هستند، آیا آنان این گونه مراقب حجاب خود هستند که نامحرمی ویژگی های پیکر آنان را نبیند، چه برسد پس از مرگ!

امروز مُد شده است که زنان لباس هایی به تن می کنند که ویژگی های آنان در کوچه و بازار، بیشتر آشکار شود، به راستی چقدر جامعه ما از سبک زندگی تو، فاصله گرفته است، ما به کجا می رویم...

ص: 91

---

1- انّ فاطمة بنت رسول الله قالت لأسماء إني قد استقبحت ما يصنع بالنساء أنه يطرح على المرأة الثوب فيصنها لمن رأى فقالت أسماء بنت رسول الله انا أريك شيئاً رأيته بأرض الحبشة قال فدعت بجريدة رطبة فحنتها ثم طرحت عليها ثوباً فقالت فاطمة ما أحسن هذا وأجمله لا تعرف به المرأة من الرجل... "كشف الغمة ج 2 ص 126، وسائل الشيعة ج 3 ص 221، بحار الانوار ج 43 ص 189."

روزهای آخر زندگی تو بود، در بستر بیماری در خواب بودی، چشمان خود را باز کردی، علی (علیه السلام) را در بالای سر خود دیدی که آرام آرام گریه می کرد، قطرات اشک علی (علیه السلام) بر صورت تو می چکید. اشک چشم علی (علیه السلام) را گرفتی و بر چهره خود کشیدی و چنین گفتی: «علی جان! از پدرم شنیدم که اشک کسی که غم به دل دارد، باعث رحمت خدا می شود، علی جان! تو غم به دل داری، من اشک تو را به چهره ام می کشم تا به رحمت خدا برسم». (1)

تو با این کار خود درس بزرگی به تاریخ دادی، اشکِ مظلوم، حرمت دارد، اشکِ مظلوم، شفای دل است و رحمت خدا را نصیب انسان می کند، آیا تاریخ مظلوم تر از علی (علیه السلام) دیده است؟ روزهای تنهایی علی (علیه السلام) نزدیک بود، وقتی تو از دنیا بروی، علی (علیه السلام) نزد چه کسی اشک خواهد ریخت؟ بعد از رفتن تو، دیگر باید به بیابان برود و با چاه درد دل کند و اشک بریزد!

ص: 92

---

1- ثم بکيا جميعاً ساعة، وأخذ عليّ رأسها وضّمّها إلیصدره، ثم قال: أوصيني بما شئت... "روضة الواعظين ص 151، بحار الأنوار ج 43 ص 192، أعيان الشيعة ج 1 ص 321، بيت الأحران ص 176."

روزهای آخر زندگی تو بود، خیلی وقت بود که می خواستی از علی (علیه السلام) حلالیت بطلبی، تو يك بار هم شوهرت را ناراحت نکردی، هرگز او را خشمگین نکردی، ولی باز هم می خواهی از زبان خودش بشنوی که او از تو راضی است، تو می خواهی وصیت های خود را بازگو کنی، پس رو به علی (علیه السلام) کردی و چنین گفتی:

-- علی جان! تو باید در مرگ من صبر داشته باشی! یادت هست در روز آخر زندگی پدرم، او به من وعده داد که من زودتر از همه به او ملحق خواهم شد، اکنون وقت وعده پیامبر است.

-- آن سخن پیامبر را به یاد دارم.

-- علی جان! اگر در زندگی از من کوتاهی دیدی ببخش و مرا حلال کن! (1)

-- ای فاطمه! تو نهایت عشق و محبت را به من ارزانی داشتی، تو با سختی های

ص: 93

---

1- فاجتمعت لذلك تأمر علياً بأمرها وتوصيه بوصيتها وتعهد إليه عهداً وأمير المؤمنين يجزع لذلك... "بحار الأنوار ج 43 ص 201، بيت الأحران ص 170."

زندگی من ساختی، تو هیچ کوتاهی در حق من نکردی.

-- علی جان! از تو می خواهم که بعد از من با فرزندانم، مهربانی بیشتری داشته باشی، بعد از من با دختر خواهرم، امامه، ازدواج کن، زیرا او با فرزندان من مهربان است.

-- فاطمه جان! ان شاء الله تو به زودی خوب می شوی و شفا می یابی.

-- نه، من به زودی نزد پدر خود می روم. (1)

ص: 94

---

1- ثمّ قالت: جزاك الله عنّي خير الجزاء يا بن عمّ رسول الله. ثمّ أوصته بأن يتزوَّج بعدها أُمّامة بنت أختها زينب... "بيت الأحران ص 177; وراجع مستدرک الوسائل ج 2 ص 134، بحار الأنوار ج 43 ص 217، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 134."

تو هرگز با کسانی که راه باطل را برگزیدند سازش نکردی، تو می دانستی که باید راه حقّ برای آیندگان روشن بشود، می خواستی به ما درس بدهی که هرگز اهل سازش با باطل نباشیم، از هر فرصتی برای یاری حقّ بهره گرفتی و روشنگری نمودی.

وقتی زنان مدینه به عیادت تو آمدند به آنان چنین گفتی: «بدانید که من از مردان شما ناراضی هستم، زیرا آنها ما را تنها گذاشتند و به دنبال هوس های خود رفتند. عذاب بسیار سختی در انتظار آنها می باشد، وای بر کسانی که دشمن ما را یاری کردند!». (1)

زنان مدینه با شنیدن سخنان تو به گریه افتادند، آنها نزد شوهران خود رفتند و به آنها گفتند: دختر پیامبر از شما ناراضی است، آیا سخن پیامبر را به یاد دارید که

ص: 95

---

1- لَمَّا مَرَضَتْ سَيِّدَتُنَا فَاطِمَةُ الْمَرْضَةُ الَّتِي تَوَقَّيْتُ فِيهَا، دَخَلَتْ عَلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لِيَعِدْنَهَا... "الاحتجاج ج 1 ص 146، بحار الأنوار ج 43 ص 159، أعيان الشيعة ج 1 ص 320"



فرمود: «فاطمه، پاره تن من است، هر کس او را اذیت و آزار دهد مرا آزرده است». اکنون باید بروید و فاطمه را راضی و خشنود سازید!  
[\(1\)](#)

مردان مدینه نزد تو آمدند تا از تو عذرخواهی کنند، در خانه به صدا در آمد، علی (علیه السلام) در را باز کرد. آنان به عیادت تو آمده بودند، آنان چنین بهانه آوردند و گفتند: «ای سرور زنان! وقتی ما می خواستیم خلیفه انتخاب کنیم اگر علی زودتر از بقیه به جمع ما می آمد، با او بیعت می کردیم».

آنها می خواستند برای بیوفایی خود عذر بیاورند، ولی خودشان هم می دانستند این عذر بدتر از گناه است، توبه آنان گفتی: «بعد از روز غدیر دیگر برای کسی عذری باقی نمی ماند! شما در آن روز با علی (علیه السلام) پیمان بسته بودید، چرا بر سر پیمان خود نماندید؟ اکنون از پیش من بروید، من نمی خواهم شما را ببینم، آیا بهانه دیگری هم دارید که بگویید؟ شما مقصّر هستید که در حق ما کوتاهی کردید». همه، سرهای خود را پایین انداختند و از خانه تو بیرون رفتند. [\(2\)](#)

\*\*\*

بعد از آن تو رو به علی (علیه السلام) کردی و چنین گفتی:

-- علی جان! من وصیت دیگری هم دارم.

-- چه وصیتی؟ -- بدنم را شب غسل بده، شب به خاک بسپار، تو را به خدا قسم می دهم مبدا بگذاری آنهایی که بر من ظلم کردند بر جنازه من حاضر شوند، آنهایی که مرا با تازیانه زدند؛ محسن (علیه السلام) مرا کشتند نباید بر پیکر من نماز بخوانند. [\(3\)](#)

-- چشم، فاطمه جان! من قول می دهم نگذارم آنها بر پیکر تو نماز بخوانند. [\(4\)](#)

ص: 96

1- فاطمة بضعة مني، يؤذيني ما آذاها" مسند أحمد ج 4 ص 5، صحيح مسلم ج 7 ص 141، سنن الترمذي ج 5 ص 360، المستدرک ج 3 ص 159، أمالي الحافظ الإصفهاني ص 47، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 272، تاريخ دمشق ج 3 ص 156، تهذيب الكمال ج 35 ص 250؛ فاطمة بضعة مني، يريني ما رابها، ويؤذيني ما آذاها: المعجم الكبير ج 22 ص 404، نظم درر السمطين ص 176، كنز العمال ج 12 ص 107 وراجع: صحيح البخاري ج 4 ص 210، 212، 219، سنن الترمذي ج 5 ص 360، مجمع الزوائد ج 4 ص 255، فتح الباري ج 7 ص 63، مسند أبي يعلى ج 13 ص 134، صحيح ابن حبان ج 15 ص 408، المعجم الكبير ج 20 ص 20، الجامع الصغير ج 2 ص 208، فيض القدير ج 3 ص 20 و ج 4 ص 215 و ج 6 ص 24، كشف الخفاء ج 2 ص 86، الإصابة ج 8 ص 265، تهذيب التهذيب ج 12 ص 392، تاريخ الإسلام للذهبي ج 3 ص 44، البداية والنهاية ج 6 ص 366، المجموع للنووي ج 20 ص 244، تفسير الثعلبي ج 10 ص 316، التفسير الكبير للرازي ج 9 ص 160 و ج 20 ص 180 و ج 27 ص 166 و ج 30 ص 126 و ج 38 ص 141، تفسير القرطبي ج 20 ص 227، تفسير ابن كثير ج 3 ص 267، تفسير الثعلبي ج 5 ص 316، تفسير الألويسي ج 26 ص 164، الطبقات الكبرى لابن سعد ج 8 ص 262، أسد الغابة ج 4 ص 366، تهذيب الكمال ج 35 ص 250، تذكرة الحفاظ ج 4 ص 1266، سير أعلام النبلاء ج 2 ص 119 و ج 3 ص 393 و ج 19 ص 488، إمتاع الأسماع ج 10 ص 273 و 283، المناقب للخوارزمي ص 353، ينابيع

المودّة ج 2 ص 52 و 53 و 58 و 73، السيرة الحلبية ج 3 ص 488، الأملالي للصدوق ص 165، علل الشرائع ج 1 ص 186، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 4 ص 125، الأملالي للطوسي ص 24، نوادر الراوندي ص 119، كفاية الأثر ص 65، شرح الأخبار ج 3 ص 30، تفسير فرات الكوفي ص 20، الإقبال بالأعمال ج 3 ص 164، تفسير مجمع البيان ج 2 ص 311، بشارة المصطفى ص 119 بحار الأنوار ج 29 ص 337 و ج 30 ص 347 و 353 و ج 36 ص 308 و ج 37 ص 67.

2- فأعدت النساء قولها على رجالهنّ، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين... "بحار الأنوار ج 43 ص 161."

3- لا تُصلِّ عليَّ أُمَّةٌ تقضت عهد الله وعهد أبي... وأخذوا إرثي وكذبوا شهودي.. "بحار الأنوار ج 30 ص 348; وراجع علل الشرائع ج 1 ص 189، بحار الأنوار ج 43 ص 205، كشف الغمّة ج 2 ص 122، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 202; مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 137، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 75، بحار الأنوار ج 31 ص 619، صحيح البخاري ج 5 ص 82، فتح الباري ج 7 ص 378، عمدة القاري ج 17 ص 258، كتاب سليم بن قيس ص 392، مستدرک الوسائل ج 2 ص 360، بحار الأنوار ج 43 ص 199; بحار الأنوار ج 29 ص 113، مستدرک الوسائل ج 2 ص 290."

4- فإنّك تجدني فيها أمضى كما أمرتني، وأختار أمرك على أمري "بحار الأنوار ج 43 ص 192."

-- علی جان! من می خواهم قبرم مخفی باشد. (1)

آری، تو چنین وصیت کردی و تا روزی که فرزندت مهدی (علیه السلام) ظهور کند، قبر تو مخفی خواهد بود، مخفی بودن قبر تو، برای تاریخ، يك علامت سؤال بزرگ است، هر کس که تاریخ را بخواند با خود می گوید: «چرا قبر دختر پیامبر مخفی است؟»، جواب این سؤال، آبروی اهل باطل را می برد.

ص: 97

---

1- ولا تدفني إلا ليلاً، ولا تُعلم أحداً قبري... "مستدرک الوسائل ج 2 ص 186، دلائل الإمامة ص 132، بحار الأنوار ج 43 ص 209، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 202."

در قرآن از حضرت سلیمان (علیه السلام) به عنوان بنده «اَوَّاب» یاد شده است، «اَوَّاب» کسی است که با خدا بسیار راز و نیاز دارد و همواره دلش به یاد خداست، هیچ چیز برای او مانند مناجات با خدا لذت ندارد. آری، «اَوَّابین» کسانی هستند که شیرینی خلوت با خدا را چشیده اند و برای همین همواره به دنبال این هستند که فرصت پیدا کنند و با خدای خویش راز و نیاز کنند.

افسوس که روزگار با من کاری کرد که شیرینی مناجات با خدا را از یاد بردم، وقتی فکر و ذهن من پر از چیزهای دیگر شد، وقتی پای تلویزیون نشستم و فیلم های خنده آور دیدم، دیگر از آن وادی ها دور افتادم! اکنون چه باید بکنم؟

بانوی من! تو سرآمد همه «اَوَّابین» بودی، برای همین نماز تو را «نماز اَوَّابین» نام نهاده اند، اگر من بخواهم لذت مناجات با خدا را بچشم باید این نماز را بخوانم

و کم کم در این مسیر گام بردارم!

این نماز را باید این گونه بخوانم: وضو می گیرم و رو به قبله می ایستم و دو رکعت نماز می خوانم، در رکعت اول، سوره حمد را يك بار می خوانم، سپس 50 بار سوره (قل هو الله احد) را می خوانم، رکوع و سجده را انجام می دهم، رکعت دوم را مثل رکعت اول می خوانم. وقتی این نماز دو رکعتی تمام شد و سلام دادم، از جا برمی خیزم و دو رکعت دیگر به این صورت می خوانم، وقتی نماز دوم را تمام کردم از خدا می خواهم که گناهان مرا ببخشد.

این سخن امام صادق(علیه السلام) است: «هر کس این نماز را بخواند با پایان این نماز، بین او و بین خدا هیچ گناهی باقی نمی ماند».<sup>(1)</sup>

آری، خواندن این نماز، بهترین راه برای توبه و بخشش گناهان است، خوشا به حال کسی که هر شب جمعه این نماز را می خواند، استادی داشتم، او به من سفارش کرد: «وقتی مشهد یا کربلا می روی این نماز را در حرم بخوان!».

ص: 99

---

1- من توضحاً فأسبغ الوضوء، وافتتح الصلاة فصلی أربع ركعات يفصل بينهما بتسليمة، يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله أحد خمسين مرة انفتل حين يفتل وليس بينه وبين الله عز وجل ذنب إلا غفر له "جامع احاديث الشيعة ج 7 ص 430، " من صلى أربع ركعات فقرأ في كل ركعة بخمسين مرة قل هو الله أحد كانت صلاة فاطمة وهي صلاة الأوابين "من لايحضره الفقيه ج 1 ص 564، وسائل الشيعة ج 8 ص 113".

تو همواره انگشتر عقیق به دست داشتی، بر روی انگشتر تو، این جمله نوشته شده بود: «أَمِنَ الْمُتَوَكِّلُونَ»، یعنی کسانی که به خدا توکل کنند از خطرها در امان هستند. (1)

من لحظه ای به این جمله فکر می کنم، تو که سرآمد اهل توکل بودی، ولی چرا به مصیبت ها و سختی ها مبتلا شدی؟ دشمن به خانه تو هجوم آورد و آنجا را به آتش کشید و تو را زیر تازیانه ها قرار داد، پس چرا از آن خطرها در امان نبودی؟ این سؤال مرا چه کسی پاسخ می دهد؟

هر کس به خدا توکل کند، دیگر از غیر خدا نمی هراسد، حکومت کودتا خانه تو را آتش زد، او می خواست تو بهرآسی و دست از یاری حق و حقیقت برداری، ولی تو ذره ای در این میدان کوتاه نیامدی، به خدا توکل کرده بودی و تك و تنها در مقابل ظلم يك حکومت ایستادی و پیروز این میدان شدی.

ص: 100

---

1- وکان نقش خاتمها «امن المتوكلون» بحار الانوار ج 43 ص 9.

هجوم به خانه خطری نبود که تو از آن به خدا پناه ببری، تو با تمام وجود به میدان مبارزه با طاغوت آمدی و می دانستی مبارزه با طاغوت این سختی ها را دارد، تو از چیز دیگری می هراسیدی، از این که دین خدا نابود شود، خدا تو را از آنچه می ترسیدی در امان داشت. آن حکومت می خواست دین پدر تو را از بین ببرد، ولی هنوز صدای اذان از گلدسته ها به گوش می رسد و این نشانه پیروزی توست، توبه خدا توکل کردی و بر دشمن پیروز شدی!

ص: 101

يك روز داشتم فكر می كردم كه در دنيا چقدر طلا وجود دارد، مقداری بررسی كردم، دیدم يك شركت خارجی كه در تجارت طلا كار می كند كل طلای دنيا را 170 هزار تُن طلا- تخمین زده است. به راستی این مقدار طلا- چقدر ارزش دارد؟ در دنيا، جواهرات زیادی وجود دارد، آیا كسی می تواند همه ثروتی كه در دنيا هست را حساب كند؟

بانوی من! این سخنان را برای چه می نویسم؟ می خواهم ماجرای را بازگو كنم: يك روز پیامبر به دیدار تو آمد و به تو گفت: «ای فاطمه! آیا می خواهی دعایی به تو یاد بدهم؟ هر كس، خدا را با این دعا بخواند، حاجت های او برآورده می شود». تو در پاسخ می گویی: «بله. پدرجان! دوست دارم این دعا را از تو بیاموزم، بدان كه این دعایی را كه تو می گویی از دنيا و آنچه در دنياست، بیشتر دوست می دارم».

به سخن تو فكر می كنم، تو دعایی را كه پیامبر آن را بازگو كند، بهتر از همه



ثروت دنیا می دانی! دعایی که کمتر از یک صفحه است. تو ارزش این دعا را از همه طلاها و جواهرات دنیا بیشتر می دانی! تو دنیا را چگونه می بینی، زاویه نگاه تو چیست؟ چقدر من با این نگاه تو فاصله گرفته ام!

بانوی من! در روزگاری گرفتار شده ام که عده ای دعا را مسخره می کنند و می گویند این حرف ها قدیمی است، از شما چه پنهان که این سخن ها در من هم اثر کرده است، درست است که به دعا ایمان دارم ولی باور من به اثر آن کم رنگ شده است، این درد من است، در هر کاری به دنبال، اسباب طبیعی آن می گردم، دیگر کمتر به اسباب آسمانی دل می بندم...

شاید من این دعا را بخوانم و صلاح خدا بر آن باشد که به خواسته ام نرسم، خواسته های من بیشتر دنیایی است، شاید مصلحت خدا چیز دیگر باشد، اکنون می خواهم مطلب دیگری را بیان کنم، آن مطلب این است: اصل این دعا در نزد تو این قدر ارزش دارد که آن را بهتر از همه دنیا می دانی. این نکته برای من مهم است و من از آن غافل شده ام، تو در گفتگو با خدا چه چیزی می بینی که این گونه سخن می گویی، چه رمز و رازی در دعا است که من از آن بیگانه ام...

\*\*\*

اکنون ترجمه آن دعایی که پیامبر به تو یاد داد را ذکر می کنم:

یا الله! ای خدایی که نام تو گرامی ترین نامی است که به زبان جاری می شود، عزّت و فرمانروایی تو قبل از همه چیز بوده است و همیشه خواهد بود!

یا الله! ای کسی که هر کس از تو طلب مهربانی کند تو به او مهربانی می کنی، ای پناه کسانی که به تو پناه می آورند، هر کس غم و غصّه به دل داشته باشد و دردش را به تو بگوید تو به او رحم می کنی.

من از درگاه تو گدایی می کنم و می دانم که درگاه تو، بهترین جا برای گدایی کردن

است و تو خیلی زود به گدای خویش، پاسخ می دهی! ای کسی که فرشتگان که از جنس نور هستند از عظمت تو در هراسند!

تورا می خوانم به حق آن اسم های تو که فرشتگان تورا به آن می خوانند، آن فرشتگانی که نظام هستی را به اذن تو اداره می کنند و از هراس عذاب، ذکر تورا بر زبان دارند و تورا تسبیح می کنند.

تورا به آن نام هایت می خوانم که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل تورا به آن می خوانند، از تو می خواهم دعایم را اجابت کنی و گره از کارم بگشایی و گناهانم را بپوشانی!

تو در روز قیامت فرمان می دهی تا اسرافیل در «صُور» بدمد و همه مردگان به قدرت تو زنده می شوند و همه برای حسابرسی حاضر می شوند. به حق آن نامی که با آن، استخوان های پوسیده را زنده می کنی، از تو می خواهم که قلبم را زنده کنی، سینه ام را گشاده گردانی تا بر طاقتم افزوده شود، از تو می خواهم امور زندگی مرا اصلاح کنی!

ای کسی که جاودانگی را فقط برای خودت قرار دادی و مرگ و زندگی و فنا را برای آفریده های خود قرار دادی و همه سرانجام نابود می شوند و فقط تو می مانی!

ای کسی که هر کاری بخواهی انجام بدهی، فقط دستور آن را می دهی، دستور تو بر همه چیز جاری می شود، انجام هر کاری برای تو آسان است و کافی است فقط اراده کنی.

وقتی ابراهیم (علیه السلام) را در آتش انداختند، او تورا به نامی از نام هایت صدا زد و تو او را از آتش نجات دادی، من اکنون تورا به همان نام می خوانم.

وقتی موسی (علیه السلام) در کوه طور گرفتار سرما شد و راه را گم کرد، تورا به نامی از

نام هایت صدا زد و او را نجات دادی، من تو را به همان نام می خوانم.

وقتی ایوب به بلاهای فراوان گرفتار شد، تو را به نامی از نام هایت خواند و تو بلاها را از او دور کردی، من تو را به همان نام می خوانم.

خدایا! توبه داوود(علیه السلام) را پذیرفتی چون او تو را به آن نام صدا زد.

خدایا! باد را در اختیار سلیمان قرار دادی، جنّ ها را تسلیم فرمان او کردی، زبان پرندگان را به او یاد دادی، زیرا سلیمان(علیه السلام) تو را به آن نام خواند.

زکریا(علیه السلام) فرزندی نداشت، به سن پیری رسیده بود، او تو را به آن نام خواند و توبه او فرزندی به نام یحیی دادی، تو عیسی(علیه السلام) را بدون آن که پدر داشته باشد از «روح القدس» با آن نام خودت خلق کردی. خدایا! تو را به آن نام می خوانم که عرش و کرسی را با آن نام آفریدی، تو را به آن نام می خوانم که فرشتگانی را که در بالاترین جایگاه عرش تو هستند، آفریدی، تو را به آن نام می خوانم که جنّ ها و انسان ها را با آن نام خلق کردی!

تو را با آن نام می خوانم که آفریده ها را با آن نام، خلق کردی، تو هر چه که اراده کنی با آن اسم خلق می کنی، با آن نام، بر هر کاری توانایی داری!

خدایا! تو را به حقّ این اسم های بزرگ می خوانم که حاجتم را برآوری، و خواسته هایم را اجابت فرمایی که تو بزرگواری!

\*\*\*

در اینجا متن عربی آن دعا را هم می نویسم:

يَا اَعَزَّ مَذْكُورٍ وَّ اَقْدَمَهُ قِدْمًا فِي الْعِزِّ وَّ الْجَبْرُوتِ، يَا اللّٰهُ يَا رَحِيْمٌ كُلِّ مُتْرَحِّمٍ وَّ مَفْزَعِ كُلِّ مَلْهُوفٍ يَا رَاحِمَ كُلِّ حَزِيْنٍ يَسْتَكُوْبَتُهُ وَّ حُزْنُهُ اِلَيْهِ، يَا اللّٰهُ يَا خَيْرَ مَنْ طَلِبَ الْمَعْرُوْفُ مِنْهُ وَّ اَسْرَعَهُ اِعْطَاءً، يَا مَنْ تَخَافُ الْمَلَائِكَةُ الْمُتَوَقِّدَةَ بِالتُّورِ مِنْهُ اَسْأَلُكَ

ص: 105

بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي يَدْعُوكَ بِهَا حَمَلَةُ عَرْشِكَ وَ يُسَبِّحُونَ بِهَا شَهْفَةً مِنْ خَوْفِ عَذَابِكَ وَ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي يَدْعُوكَ بِهَا جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ إِلَّا أَجَبْتَنِي وَ كَشَفْتُمْ كُرْبَتِي يَا إِلَهِي وَ سَتَرْتَ ذُنُوبِي، يَا مَنْ يَا مُرُّ بِالصَّيْحَةِ فِي خَلْقِهِ (فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ مُحْشُورُونَ) وَ بِذَلِكَ الْإِسْمِ الَّذِي تُحْيِي بِهِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ أَنْ تُحْيِيَ قَلْبِي وَ تَشْرَحَ صَدْرِي وَ تُصَلِّحَ شَأْنِي يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْبَقَاءِ وَ خَلَقَ لِتَرْيَّتِهِ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ، يَا مَنْ فَعَلَهُ قَوْلٌ وَ قَوْلُهُ أَمْرٌ وَ أَمْرُهُ مَاضٍ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ. وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهَا خَلِيلُكَ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ قُلْتَ يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي دَعَا بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ عَيْسَى مِنْ رُوحِ الْقُدْسِ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي وَهَبْتَ لِزَكَرِيَّا يَحْيَى وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي كَشَفْتَ بِهِ عَنْ أَيُّوبَ الضَّرَّ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي تُبَّتَ عَلَيَّ دَاوُدَ وَ سَخَّرْتَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ وَ السِّيَاطِينَ وَ عَلَّمْتَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْعَرْشَ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْكُرْسِيِّ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الرُّوحَانِيِّينَ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ جَمِيعَ الْخَلْقِ وَ جَمِيعَ مَا أَرَدْتَ مِنْ شَيْءٍ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي قَدَّرْتَ بِهِ عَلَيَّ كُلَّ شَيْءٍ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ لَمَّا أَعْطَيْتَنِي سُؤْلِي وَ قَضَيْتَ حَوَائِجِي يَا كَرِيمُ. (1)

\*\*\*

اکنون که سخن از این دعا شد، این مطلب را هم بنویسم: غروب جمعه که می شد، آن لحظه ای که نیمی از خورشید در افق فرو رفته بود، دست به دعا بر می داشتی و آن زمان را لحظه استجاب دعا می دانستی، در آن لحظه با خدای خویش راز و نیاز می کردی. (2)

باور من این است که اگر من این دعای مهم را در آن لحظه بخوانم رحمت و مهربانی خدا را به سوی خود جذب کرده ام.

ص: 106

1- دلائل الامامة ص 6، بحار الانوار ج 92 ص 404.

2- عن فاطمة بنت النبي قالت: سمعت النبي صلى الله عليه وآله: إن في الجمعة لساعة لا يراقبها رجل مسلم يسأل الله عز وجل فيها خيرا إلا أعطاه إياه... "معاني الاخبار ص 400، وسائل الشيعة ج 7 ص 384، بحار الانوار ج 86 ص 269."

روزی که سیاهی ها، جامعه را فرا گرفت، تو به میدان آمدی و برای دفاع از حق و حقیقت به پاخاستی، به مسجد رفتی و در آنجا سخن گفتی، با سخنان خود، چراغی برافروختی که برای همیشه در تاریخ نورافشانی می کند.

پیامبر تلاش کرد تا یکتاپرستی را در جامعه رواج دهد و مردم بندگی خدا کنند، پیامبر در روز غدیر از همه خواست تا پیرو علی (علیه السلام) باشند تا به رستگاری برسند. علی (علیه السلام) حجت خدا در روی زمین بود و تنها کسی بود که می توانست جامعه را به سوی رستگاری راهنمایی کند، ولی عده ای (که پیرو شیطان بودند) به میدان آمدند و در حق علی (علیه السلام) ظلم و ستم کردند.

آن ستمگران در مکانی به نام «سقیفه» جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند و او را «خلیفه خدا» خواندند و سپس در جامعه، آتش ترس و وحشت برافروختند و مردم را از حجت خدا دور کردند.

آری، آنان در ظاهر نماز می خواندند، ریش سفید داشتند ولی دلشان از یاد خدا خالی بود، ظاهرشان دم از اسلام می زد اما باطن آنان فریادگر کفر بود، آنان همان خطّ نفاق بودند؛ نفاق چیزی جز دورویی نیست، آنان با ظاهر خود مردم را فریب دادند و حجّت خدا را خانه نشین کردند.

شیطان به میدان آمده بود، سیاهی همه جا را فرا گرفته بود، خطّ نفاق قدرت نمایی می کرد، از مؤمنان تعداد انگشت شماری باقی مانده بود، کسانی که سال ها در راه پیامبر تلاش کرده بودند، در امتحان سختی قرار گرفتند و با فتنه ها همراه شدند و کمک کردند تا قدرت شیطان شکل بگیرد. راه حقّ نیاز به روشننگری داشت، کسی باید می آمد و در آن فضای مه آلود، حقّ را بار دیگر آشکار می کرد و به همه می فهماند حکومتی که روی کار آمده است، حکومت شیطان است. این کاری بود که تو با سخنان خود انجام دادی!

بانوی من! تو در راه دفاع از حقّ، سختی های فراوان دیدی، ولی این راه را رها نکردی، تو به میدان آمدی تا امام زمانت، غریب و مظلوم نباشد و حجّت خدا، بی یار و یاور نماند، تو به مسجد آمدی و سخنرانی کردی تا هرگز، راه گم نشود!

تو برای همه نسل ها و همه زمان ها سخن گفتی، امروز هم بر سر ما فریاد می زنی که راه را گم نکنیم، به راستی ما کجا ایستاده ایم؟

\*\*\*

دنیای امروز، همچون جهنمی است که در آتش ظلم و ستم می سوزد، این جهنّم، شراره ای از همان آتشی است که خانه تو را سوزاند، بشر برای نجات از این جهنّم ظلم و ستم، نیاز به راه و روش تو دارد، همه باید مبارزه با طاغوت را از تو فرا بگیرند که چگونه به میدان مبارزه آمدی.

وقتی دیدی که مردم به سوی ابوبکر رفتند و با او بیعت کردند، شب ها همراه با

علی، حسن و حسین (علیهم السلام) از خانه بیرون آمدی و به در خانه مردم مدینه رفتی و آنان را به یاری حقّ فرا خواندی. (1)

وقتی دیدی که امام تو، غریب و مظلوم شده است، دیگر هرگز شاد نبودی، وقتی نامردان برای کشتن امام زمانت هجوم آوردند، سینه سپر نمودی تا آنجا که میخ در به سینه ات فرو رفت و خون سینه ات بر زمین ریخت، بین در و دیوار، استخوان هایت در هم شکست، تازیانه های دشمن بر بدنت اصابت کرد، با غلاف شمشیر، بازوانت را شکستند و محسن تو را شهید کردند...

گریه تو هنوز قطع نشده است، گریه تو، فریاد اعتراض به غفلت انسان ها از حجت خداست، این گریه های توست که هنوز خواب را از چشم مردم می رباید و حقیقت را به آنان گوشزد می کند تا برخیزند و یاد امام زمان خویش را زنده نگاه دارند و برای ظهورش، دعا کنند. تو دشمنانِ امام خود را بعد از هر نماز، نفرین می کردی، هر کس پیرو توست، باید دشمنان امام زمانش را بشناسد و در حقّ آنان نفرین کند تا مبادا ناخواسته در دام آنان بیفتد، نمازی رنگ و بوی تو را دارد که در آن، دشمنان حقّ و حقیقت، نفرین بشوند.

از خدا می خواهیم به ما توفیق دهد تا پیرو تو باشیم، از روش زندگی تو درس بیاموزیم تا راه را گم نکنیم...

پایان

ص: 109

---

1- فلما أمسى بايعه ثلاثمئة وستون رجلاً على الموت... "الكافي ج 8 ص 33، بحار الأنوار ج 28 ص 241" فلما كان الليل حمل عليّ فاطمة علي حمار وأخذ بيد ابنيه الحسن والحسين... "كتاب سليم بن قيس ص 146، الاحتجاج ج 1 ص 107."





1. عن جعفر بن محمد، عن أبيه: أن فاطمة كانت تكنى أم أبيها. "بحار الأنوار ج 43 ص 19"

كانت فاطمة تكنى أم أبيها وكانت أحب الناس إلى رسول الله. "أسد الغابة ج 5 ص 520"

تكنى فاطمة أم أبيها، أنكحها رسول الله علي بن أبي طالب بعد وقعة أحد. "تهذيب الكمال ج 35 ص 247."

كانت تكنى أم أبيها. "الإصابة ج 8 ص 262."

فاطمة بنت رسول الله، تكنى أم أبيها وتعرف بالزهراء. "تهذيب التهذيب ج 12 ص 391."

2. وقبّل رسول الله يدها واجلسها في مجلسه فاذا دخل عليها قامت اليه... "الأمالى لطلوسى ص 400، بحار الأنوار ج 43 ص 25، مرآة العقول ج 5 ص 324."

3. راجع الى: تاريخ الاسلام للذهبي ج 3 ص 319، سبل الهدى والرشاد ج 11 ص 319.

4. يا رسول الله فقد أحببت مع ما شدّ الله من عضدي بك، أن يكون لي بيت وأن تكون لي زوجة أسكن إليها، وقد أتيتك خاطباً راعياً أخطب إليك ابنتك فاطمة، فهل أنت مزوّجى يا رسول الله؟ قالت أم سلمة: فرأيت وجه رسول الله يتهلّل فرحاً وسروراً، ثم تبسّم فيوجه علي... ولكنتي قد زوّجتك بالدرع ورضيت بها منك... "كشف الغمّة ج 1 ص 363، بحار الأنوار ج 43 ص 124، يا رسول الله انت اولى بماترى: بحار الانوار ج 43 ص 99."

5.

6. در زمان پیدایش اسلام هر 10 درهم معادل يك دينار (طلا) ارزش داشته، بنابراین معادل مهریه حضرت 50 دينار می شود. از سوى دیگر، در فقه اسلامى وزن هر دينار برابر با يك مثقال شرعى برابر 456/3 گرم است. بنابراین ارزش مهریه حضرت فاطمه(س) حدود 173 گرم طلا بود. در حال حاضر، هر سگّه طلاى بهار آزادى 133/8 گرم وزن دارد، بنابراین معادل مهریه حضرت زهرا(س) تقريباً 21 سگّه بهار آزادى می شود.

7. راجع: نهج الفصاحة حديث 247.

8. فقال رسول الله: هيئوا لابنتي وابن عمي في حجري بيتا. فقالت أم سلمة: في أي حجرة، يا رسول الله؟ قال: فيحجرتك، وأمر نساءه أن يزين ويصلحن من شأنها. "الامالى للطلوسى ص 42، بحار الانوار ج 43 ص 95."

9. قال علي: فأقمت بعد ذلك شهرا أصلي مع رسول الله وأرجع إلى منزلي ولا أذكر شيئا من أمر فاطمة، ثم قلن أزواج رسول الله: ألا نطلب لك من رسول الله دخول فاطمة عليك؟ قلت: افعلن، فدخلن عليه فقالت أم أيمن: يا رسول الله، لو أن خديجة باقية لقرت عينها بزفاف فاطمة، وإن عليا يريد أهله، فقر عين فاطمة بيعلها، واجمع شملهما، وقر عيوننا بذلك! "الامالى للطلوسى ص 42، بحار الانوار ج 43 ص 95."

10. وكانت الدراهم التي أعطانها ثلاثة وستين درهما فانطلقت واشترت فراشا من خيش مصر محشوا بالصوف، ونطعا من آدم، ووسادة من آدم حشوها من ليف النخل، وعباءة خييرية، وقربة للماء وكيزانا، وجرارا، ومطهرة للماء، وستر صوف رقيقا، وحملناه جميعا حتى وضعناهم بين يدي

ص: 111

رسول الله فلما نظر إليه بكى وجرت دموعه، ثم رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم بارك لقوم جل أنبتهم الخزف. "كشف الغمة ج 1 ص 369، بحار الأنوار ج 43 ص 130، اعيان الشيعة ج 1 ص 312."

11. قال علي: ثم قال لي رسول الله: يا علي اصنع لأهلك طعاما فاضلا، ثم قال: من عندنا اللحم والخبز وعليك التمر والسمن. فاشترت تمرا وسمنا فحسر رسول عنذراعه وجعل يشدخ التمر في السمن حتى اتخذه خبيصا وبعث إلينا كبشا سميينا فذبح وخبز لنا خبز كثير، ثم قال لي رسول الله: ادع من أحببت. فأتيت المسجد وهو مشحون بالصحابة، فأحييت أن أشخص قوما وأدع قوما ثم سعدت على ربوة وناديت: أجيئوا إلى وليمة فاطمة فأقبل الناس إرسالا. "الأمالي للطوسي ص 42، بحار الأنوار ج 43 ص 95."

12. يا علي، نعم الزوجة زوجتك، ثم أقبل على فاطمة: يا فاطمة، نعم البعل بعلك. ثم قام معهما يمشي بينهما حتى أدخلهما بيتهما الذي هبني لهما... "كشف الغمة ج 1 ص 271، بحار الأنوار ج 43 ص 132."

13. فرجعت به أم أيمن إلى مكة، وكانت تحضنه، وورث رسول الله من أمه أم أيمن... "الطبقات الكبرى ج 1 ص 116، إمتاع الأسماع ج 4 ص 95، سبل الهدى والرشاد ج 2 ص 121، بحار الأنوار ج 15 ص 116."

14. إذ دخلت عليه أم أيمن في ملحفتها شيء، فقال لها رسول الله: يا أم أيمن، أي شيء في ملحفتك؟... ثم أن أم أيمن بكت... فقالت: فاطمة زوجتها فلم تنثر عليها شيئا، فقال رسول الله: لا تبكين... "تفسير العياشي ج 2 ص 212، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 505، بحار الأنوار ج 8 ص 142."

15. وتجري نهر في أصل تلك الشجرة تنفجر منها الأنهار الأربعة، نهر من ماء غير آسن، ونهر من لبن... "تفسير القمي ج 2 ص 237، التفسير الصافي ج 5 ص 23، بحار الأنوار ج 8 ص 137."

16. قال علي: فوالله ما أغضبته، ولا أكرهتها على أمر حتى قبضها الله عز وجل، ولا أغضبته، ولا عصت لي أمرا، ولقد كنت أنظر إليها فتتكشف عني الهموم والأحزان "كشف الغمة ج 1 ص 373، بحار الأنوار ج 43 ص 134."

17. لا شفيع للمرأة أنجح عند ربها من رضا زوجها، ولما ماتت فاطمة قام عليها أمير المؤمنين وقال: اللهم إني راض عن ابنة نبيك، اللهم إنها قد أوحشت فأنسها... "الخصال، ص 588؛ وسائل الشيعة، ج 20، ص 222؛ بحار الأنوار، ج 78، ص 345."

18. فأمر صائغا ففصل القطيفة سلكا سلكا، فباع الذهب وكان ألف مثقال، ففرقه علي في فقراء المهاجرين والأنصار "الأمالي للطوسي ص 614، حلية الأبرار ج 2 ص 267، بحار الأنوار ج 21 ص 19 و ج 37 ص 105."

19. ثم رجع إلى منزله ولم يترك من الذهب قليلا ولا كثيرا. "الأمالي للطوسي ص 614، حلية الأبرار ج 2 ص 267، بحار الأنوار ج 21 ص 19 و ج 37 ص 105."

20. فوجد في وسط البيت جفنة من ثريد تفور، وعليها عرقا كثير، وكان رائحتها المسك، فحملها علي حتى وضعها بين يدي رسول الله ومن حضر معه... "الأمالي للطوسي ص 614، حلية الأبرار ج 2 ص 267، بحار الأنوار ج 21 ص 19 و ج 37 ص 105."

21. قال علي: فوالله ما أغضبته، ولا أكرهتها على أمر حتى قبضها الله عز وجل، ولا أغضبته، ولا عصت لي أمرا، ولقد كنت أنظر إليها

فتتكشف عني الهموم والأحزان"كشف الغمة ج 1 ص 373، بحار الأنوار ج 43 ص 134."

22. سألت أم سلمة رسول الله عن فضل النساء في خدمة أزواجهن؟ فقال: أيما امرأة رفعت من بيت زوجها شيئاً من موضع إلى موضع تريد به صلاحاً إلا نظر الله إليها... "الأمالى للطوسى، ص 618؛ بحار الأنوار، ج 100، ص 251."

23. ما من امرأة تسقى زوجها شربة من ماء، إلا كان خيراً لها من عبادة سنة صيام نهاراً وقيام ليلها"وسائل الشيعة، ج 20، ص 172؛ جامع

ص: 112

24. وأنا والله قد طحنت حتى مجلت يداي من الرحي... "مسند احمد ج 1 ص 106، مجمع الزوائد ج 10 ص 99، فتح الباري ج 11 ص 101، كنز العمال ج 15 ص 505، سبل الهدى والرشاد ج 11 ص 48."

25. فأتيت إلى باب دارها، وإذا أنا بالباب مغلق فنظرت من شقوق الباب، وإذا بفاطمة الزهراء نائمة عند الرحي، ورأيت الرحي تدور وتطحن البر... "مدينة المعاجز ج 4 ص 48، بحار الأنوار ج 37 ص 98."

26. هاتي طيبى الذى اتطيب به. "كشف الغمة ج 2 ص 62، بحار الانوار ج 43 ص 185."

27. يا فاطمة، هذا أبو بكر يستأذن عليك، فقالت: إن تحب أن أذن له، قال: نعم... "عمدة القاري ج 15 ص 20، كنز العمال ج 5 ص 605، سير أعلام النبلاء ج 2 ص 121، تاريخ الإسلام للذهبي ج 3 ص 47، البداية والنهاية ج 5 ص 310، السيرة النبوية لابن كثير ج 4 ص 575."

28. علم الرجلان بذلك، أتياها عائدين واستأذنا عليها، فأبت أن تأذن لهما، فأتى عمر علياً... "علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203."

29. قالت: نشدتكما بالله، هل سمعتما رسول الله يقول: فاطمة بضعة مني، فمن آذاها فقد آذاني... "كتاب سليم بن قيس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303، علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203."

30. سئل رسول الله يكون المؤمن جباناً؟ قال نعم، قيل و يكون بخيلاً؟ قال نعم، قيل يكون كذاباً؟ قال لا! "المحاسن ج 1 ص 118، روضة الواعظين ص 468، وسائل الشعية ج 12 ص 246، بحار الانوار ج 69 ص 262."

31. يا سيدتي ما يبكيك ابيك لما تلقى بعدى... "بحار الانوار ج 43 ص 218."

32. عن جعفر بن محمد أنه قال: استأذن أعمى على فاطمة فحجبتة. فقال لها النبي: لم تحجبيته وهو لا يراك؟ قالت: يا رسول الله: إن لم يكن يراني فاني أراه وهو يشم الريح. فقال رسول الله: أشهد أنك بضعة مني "دعائم الاسلام ج 2 ص 214، بحار الانوار ج 43 ص 91."

33. انطلق علي إلى جار له من اليهود يقال له شمعون يعالج الصوف فقال: هل لك أن تعطيني جزء من صوف تغزلها لك ابنة محمد بثلاثة أصوع من شعير؟ قال: نعم، فأعطاه فجاء بالصوف والشعير وأخبر فاطمة فقبلت وأطاعت. "الامالى للصدوق ص 330، بحار الانوار ج 35 ص 237، البرهان فى تفسير القرآن ج 5 ص 549، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 474."

34. أن النبي صنع لها قميصاً جديدا ليلة عرسها وزفافها، وكان لها قميص مرقوع، وإذا بسائل على الباب، يقول: أطلب من بيت النبوة قميصاً خلقاً، فأرادت أن تدفع إليه القميص المرقوع، فتذكرت قوله تعالى: لن تتألموا البر حتى تتفقوا مما تحبون، فدفعت له الجديد، فلما قرب الزفاف، نزل جبريل، وقال: يا محمد إن الله يقرؤك السلام، وأمرني أن أسلم على فاطمة، وقد أرسل لها معي هدية... "شرح احقاق الحق ج 10 ص 401."

35. تقاضى علي وفاطمة إلى رسول الله في الخدمة، فقضيعلى فاطمة بخدمة ما دون الباب، وقضى على علي ما خلفه. قال: فقالت فاطمة:

فلا يعلم ما داخلني من السرور إلا الله بكفائي رسول الله. "قرب الاسناد ص 52، مستدرك الوسائل ج 13 ص 48، بحار الانوار ج 43 ص 81، جامع احاديث الشيعة ج 20 ص 334."

36. ما من رجل يعين امرأته في بيتها الا كان له بكل شعرة على بدنه، عبادة سنة صيام نهارها وقيام ليلها، وأعطاه الله من الثواب ما أعطاه الله الصابرين، وداود النبي ويعقوب وعيسى، يا علي منكان في خدمة عياله في البيت ولم يأنف، كتب الله اسمه في ديوان الشهداء، وكتب الله له بكل يوم وليلة ثواب ألف شهيد، وكتب له بكل قدم ثواب حجة وعمرة. "مستدرك الوسائل ج 13 ص 48، بحار الانوار ج 101 ص 132، جامع احاديث الشيعة ج 17 ص 139."

ص: 113

37. لَمَّا نَزَلَتْ «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِهِ كُمْ بَعْضًا» هَبَّتْ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ يَقُولَ لَهُ يَا أَبَةَ فَاكُنْتَ أَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَعْرَضَ عَنِّي مَرَّةً وَاثْنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ فِيكَ وَلَا فِي أَهْلِكَ وَلَا فِي نَسْلِكَ أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْغَلْظَةِ مِنْ قَرِيشٍ أَصْحَابِ الْبَدْحِ وَالْكَبْرِ قَوْلِي يَا أَبَةَ فَإِنَّهَا أَحْيَا لِلْقَلْبِ وَأَرْضِي لِلرَّبِّ" مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 102، بحار الانوار ج 43 ص 33، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 629.

38. حضرت امرأة عند الصديقة فاطمة الزهراء فقالت: إن لي والدة ضعيفة وقد لبس عليها في أمر صلاحها شيء، وقد بعثتني إليك أسألك، فأجابتها فاطمة عن ذلك، فثنت فأجابت ثم ثلثت إلى أن عشت فأجابت ثم خجلت من الكثرة... "بحار الانوار ج 2 ص 3."

39. وكانت فاطمة ترقص ابنها حسنا وتقول: أشبه أباك يا حسن/ واخلع عن الحق الرسن/ واعبد إلها ذا منن/ ولا توال ذا الإحن. وقالت للحسين: أنت شبيه بأبي/ لست شبيها بعلي "مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 159، بحار الانوار ج 43 ص 286، اعيان الشيعة ج 1 ص 563."

40. وعن علي أنه قال: قال لنا رسول الله: أي شيء خير للمرأة؟ فلم يجبه أحد منا، فذكرت ذلك لفاطمة فقالت: ما من شيء خير للمرأة من أن لا ترى رجلا ولا يراها، فذكرت ذلك لرسول الله فقال: صدقت، إنها بضعة مني "دعائم الاسلام ج 2 ص 215، مستدرک الوسائل ج 14 ص 183، مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 119، بحار الانوار ج 43 ص 84."

41. لما دخل الليل ودخل على فاطمة رآها تبكي، فقال: ما يبكيك؟ أما ترضي أن أكون لك بعلا وتكوني لي أهلا. قالت: بلى، ولكنني تفكرت في حالي وأمري عند ذهاب عمري ونزولي في قبوري، فشبهت دخولي في فراشي بمنزلي كدخولي إلى لحدي وقبري، فأشددك الله أن قمت إلى الصلاة فنعبد الله تعالى هذه الليلة، فكانا يقطعان الليل والنهار بالصلاة... "شرح احقاق الحق ج 23 ص 489."

42. پولی کہ عمار به او داد تقریباً معادل 17 سگہ بهار آزادی می شود.

43. صلى بنا رسول الله صلاة العصر فلما انفتل جلس في قبلته والناس حوله، فبينما هم كذلك إذ أقبل إليه شيخ من مهاجرة العرب عليه سمل قد تهلل وأخلق وهو لا يكاد يتمالك كبرا وضعفا، فأقبل عليه رسول الله يستحته الخبر فقال الشيخ: يا نبي الله أنا جائع فأطعمني، وعاريا لاجسد فاكسني، وفقير فأرشي "بشارة المصطفى ص 28، بحار الانوار ج 43 ص 57."

44. ما كان في الدنيا أعبد من فاطمة، كانت تقوم حتى تتورم قدمها "بحار الانوار ج 43 ص 55."

45. من اصعد الى الله خالص عبادته اهبط الله عز وجل افضل مصلحته "عدة الداعي ص 218، بحار الانوار ج 67 ص 249."

46. وقال رجل لامرأته: اذهبي إلى فاطمة بنت رسول الله فاسأليها عني أني من شيعتكم أم ليس من شيعتكم؟ فسألتها فقالت: قولي له: إن كنت تعمل بما أمرناك، وتنتهي عما زجرناك عنه، فأنت من شيعتنا وإلا فلا، فرجعت فأخبرته فقال: يا ويلي ومن ينفك من الذنوب والخطايا، فأنا إذا خالد في النار، فإن من ليس من شيعتهم فهو خالد في النار، فرجعت المرأة فقالت لفاطمة ما قال زوجها، فقالت لفاطمة: قولي له: ليس هكذا، شيعتنا من خيار أهل الجنة وكل محبيننا وموالي أوليائنا ومعادي أعدائنا والمسلم بقلبه ولسانه لنا ليسوا من شيعتنا إذا خالفوا أو أمرنا ونواهينا في سائر المواقف... "بحار الانوار ج 65 ص 155، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 602."

47. جاء رجل إلى النبي فشكا إليه الجوع، فبعث رسول الله إلى بيوت أزواجه، فقلن: ما عندنا إلا الماء. فقال رسول الله: من لهذا الرجل

الليلة؟ فقال علي بن أبي طالب: أنا له يا رسول الله. وأتى فاطمة فقال: ما عندك يا ابنة رسول الله؟ فقالت: ما عندنا إلا قوت الصبية، لكننا نؤثر ضيفنا. فقال علي: يا ابنة محمد، نومي الصبية، وأطفئ المصباح. فلما أصبح علي غدا على رسول الله، فأخبره الخبر، فلم يبرح حتى أنزل الله: (وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقْ شِحْحَ نَفْسِهِ يَأْفُوكَ لَكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) "الأمالى للطوسى ص 185، وسائل الشيعة ج 9 ص 462، حلية الأبرار ج 1 ص 231، بحار الأنوار ج 36 ص 59 و ج 41 ص 34، جامع أحاديث الشيعة ج 8 ص 373، التفسير الصافى ج 7 ص 154، وراجع شواهد التنزيل

ص: 114



48. إن فرح الملائكة باستظهارك عليها أشد من فرحك، وإن حزن الشيطان ومردته بحزنها أشد من حزنها "بحار الأنوار ج 2 ص 8".
49. حُبب الي من دنياكم ثلاث: تلاوة كتاب الله و النظر في وجه رسول الله و الانفاق في سبيل الله "صحيفة الزهراء للقيومي ص 276".
50. خياركم اليكم مناكبة و اكرمهم لسنائهم "صحيفة الزهراء للقيومي ص 290".
51. الزم رجلها فان الجنة تحت اقدامها - يعنى الوالدة "كنز العمال ج 16 ص 461، شرح احقاق الحق ج 25 ص 503".
52. أتى رجل رسول الله فقال: يا رسول الله، إني راغب في الجهاد نشيط، قال: فقال له النبي: فجاهد في سبيل الله، فإنك إن تقتل تكن حياً عند الله تُرزق، وإن تمت فقد وقع أجرك على الله، وإن رجعت رجعت من الذنوب كما وُلدت، قال: يا رسول الله، إن لي والدين كبيرين يزعمان أنّهما يأنسان بي ويكرهان خروجي؟! فقال رسول الله: فقرّر مع والديك، فوالذي نفسي بيده لأنسهما بك يوماً وليلة خير من جهاد سنة "الكافي ج 2 ص 160، وسائل الشيعة ج 15 ص 20، بحار الأنوار ج 71 ص 52".
53. إنّ صبر المسلم في بعض مواطن الجهاد يوماً واحداً، خيراً له من عبادة أربعين سنة... "مستدرك الوسائل ج 11 ص 21، جامع أحاديث الشيعة ج 713، شرح ابن أبي الحديد ج 10 ص 39".
54. فقطعت صلاتها و خرجت من المصلى فسلمت عليها "مناقب آل ابي طالب ج 3 ص 113، بحار الأنوار ج 43 ص 40".
55. فاذا دخل عليها قامت اليه فرحبت و قبلت يده... قام لها و اقبل راسها و اجلسها مجلسه "الامالي للطوسي ص 400، بحار الأنوار ج 43 ص 25، قال صلى الله عليه و آله: فداها ابوها... الامالي للصدوق ص 305، روضة الواعظين ص 444، مناقب آل ابي طالب ج 3 ص 121، بحار الأنوار ج 43 ص 30".
56. رأيت أمي فاطمة قامت في محرابها ليلة جمعتها فلم تزل راكعة ساجدة حتى اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنين و المؤمنات و تسميهم و تكثر الدعاء لهمولا تدعو لنفسها بشئ، فقلت لها يا أماه لم لا تدعون لنفسك كما تدعون لغيرك؟ فقالت يا بني: الجار ثم الدار "علل الشرايع ج 1 ص 182، وسائل الشيعة ج 7 ص 113، مستدرك الوسائل ج 6 ص 244، الاختصاص ص 337".
57. دخل رسول الله ذات يوم على فاطمة وهي حزينة فقال لها: ما حزنك يا بنية؟ قالت: يا أبه ذكرت المحشر ووقوف الناس عراة يوم القيامة. قال: يا بنية إنه ليوم عظيم... "تفسير فرات الكوفي ص 445، بحار الأنوار ج 43 ص 225".
58. وكانت فاطمة لا تدع أحدا من أهلها ينام تلك الليلة، و تدأويهم بقلّة الطعام و تتأهب لها من النهار، و تقول: محروم من حرم خيرها "دعائم الاسلام ج 1 ص 282، روضة الواعظين ص 153، وسائل الشيعة ج 8 ص 29".
59. ثم لفّ عليهم ثوبه - أو قال: كساء - ثم تلا هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، وأهل بيتي أحقّ بالمجموع للنووي ج 3 ص 467، بحار الأنوار ج 35 ص 217، المستدرك للنيشابوري ج 2 ص 416، السنن الكبرى



للبيهقي ج 2 ص 152، شواهد التنزيل ج 2 ص 64، تاريخ مدينة دمشق ج 41 ص 25، تاريخ الإسلام ج 6 ص 217؛

فدخلوا ودخلت معهما، فأجلس علياً عن يساره وفاطمة عن يمينه والحسن والحسين بين يديه، ثم التفت عليهم بثوبه وقال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) "العمدة لابن البطريق ص 34، بحار الأنوار ج 35 ص 218، وراجع بحار الأنوار ج 35 ص 218، شواهد التنزيل ج 2 ص 69، الأمالي للصدوق ج 1 ص 111."

60. فقال علي بن أبي طالب: إن عافى الله ولديّ ممّا بهما صمت لله ثلاثة أيام متواليات، وقالت الزهراء مثل ما قال زوجها، وكانت لهما جارية بربرية تُدعى فضة، قالت: إن عافى الله سيديّ ممّا بهما صمت لله ثلاثة أيام... وإن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب أخذ بيد الغلامين، وهما كالفرخين لا ريش لهما يرتعشان... "تفسير فرات الكوفي ص 520، بحار الأنوار ج 35 ص 249، مستدرک الوسائل ج 16 ص 88."

61. مرض الحسن والحسين وهما صبيان صغيران، فعادهما رسول الله ومعه رجلان، فقال أحدهما: يا أبا الحسن، لو نذرت في ابنك نذراً إن الله عافاهما، فقال: أصوم ثلاثة أيام شكراً لله عزّ وجلّ "الأمالي للصدوق ص 329، روضة الواعظين ص 160، وسائل الشيعة ج 23 ص 304، مستدرک الوسائل ج 2 ص 153، جامع أحاديث الشيعة ج 17 ص 375، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 474؛

إنّ الحسن والحسين مرضا، فنذر علي وفاطمة والحسن والحسين: صيام ثلاثة أيام، فلما عافاهما الله وكان الزمان قحطاً... فلما كان عند المساء أتى يتيم فأعطوه ولم يذوقوا إلاّ الماء... وكان مضى على رسول الله أربعة أيام والحجر على بطنه وقد علم بحالهم "بحار الأنوار ج 35 ص 244."

62. وأقبل علي بالحسن والحسين: نحو رسول الله وهما يرتعشان كالفرخ من شدة الجوع، فلما بصر بهم النبي قال: يا أبا الحسن، شدّما يسوؤني ما أرى بكم؟! انطلق إلى ابنتي فاطمة. فانطلقوا إليها وهي في محرابها، قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع وغارت عيناها، فلما رآها رسول الله ضمّها إليه وقال: وا غوثاه بالله؟ أنتم منذ ثلاث فيما أرى؟ فهبط جبرئيل فقال: يا محمّد، خذ ما هيأ الله لك في أهل بيتك، قال: وما أخذ يا جبرئيل؟ قال: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ) "الأمالي للصدوق ص 332، روضة الواعظين ص 163، مناقب أمير المؤمنين لمحمّد بن سليمان الكوفي ج 1 ص 182، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف ص 108، بحار الأنوار ج 35 ص 240، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 477، تفسير الثعلبي ج 10 ص 101، تفسير القرطبي ج 19 ص 134، المناقب للخوارزمي ص 271، كشف الغمّة ج 1 ص 309، ينابيع المودّة ج 1 ص 280."

63. وأصبحوا مفطرين ليس عندهم شيء، ثم قال: فرأهم النبي جياً، فنزل جبرئيل ومعه صحيفة من الذهب مرصّعة بالدرّ والياقوت، مملوءة من الثريد وعراق يفوح منه رائحة المسك والكافور، فجلسوا وأكلوا حتّى شبّعوا، ولم تنقص منها لقمة واحدة "مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 148، بحار الأنوار ج 35 ص 241، التفسير الصافي ج 5 ص 262 و ج 7 ص 359، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 473."

64. رأى النبي فاطمة وعليها كساء من أجلة الإبل وهي تطحن بيديها وترضع ولدها فدمعت عينا رسول الله فقال: يا بنتاه تعجلي مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة، فقالت: يا رسول الله! الحمد لله على نعمائه والشكر لله على آلائه "مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 120، بحار الأنوار ج 43 ص 86."

65. فقال لها يوماً: يا فاطمة هل عندك شيء؟ قالت: والذي عظم حقدك ما كان عندنا منذ ثلاثة أيام شيء تقريك به، قال: أفلا أخبرتني؟ قالت:

كان رسول الله نهاني أن أسألك شيئاً فقال: لا تسألين ابن عمك شيئاً إن جاءك بشئ عفووا وإلا فلا تسأليه "بحار الأنوار ج 14 ص 197، ج 43 ص 31".

66. فجاءت الرواية أنه قيل لفاطمة: ما الذي أسرّ إليك رسول الله فسرى عنك به ما كنت عليه من الحزن والقلق بوفاة؟ قالت: إنه أخبرني أنني أول أهل بيته لحوقاً به، وأنه لن تطول المدّة لي بعده حتى أدركه، فسرى ذلك عني "الإرشاد ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 22 ص 470".

67. راجع الى: علل الشرايع ج 1 ص 15، بحار الأنوار ج 58 ص 133.

68. دخلت عليه فاطمة الزهراء، فلمّا رأته ما به خنقتها العبرة حتى فاضت دموعها على خديها، فلمّا أن رآها رسول الله قال: ما يبكيك يا بنية؟

ص: 116

قالت : وكيف لا أبكي وأنا أرى ما بك من الضعف ، فمن لنا بعدك يا رسول الله ؟ قال لها : لكم الله ، فتوكّلي عليه... ثم علياً فزوّجتك إياه وجعله وصياً ، فهو أعظم الناس حقاً على المسلمين بعد أبيك ، وأقدمهم سلماً ، وأعزهم خطراً ، وأجملهم خلقاً ، وأشدّهم في الله وفي غضباً ، وأشجعهم قلباً ، وأثبتهم وأربطهم جاشاً ، وأسّاها كفاً . ففرحت بذلك الزهراء فرحاً شديداً... "تفسير فرات الكوفي ص 464 بحار الأنوار ج 22 ص 496."

69. أنّ فاطمة بنت رسول الله قالت لأسماء إني قد استقبحت ما يصنع بالنساء أنه يطرح على المرأة الثوب فيصنفها لمن رأى فقالت أسماء يا بنت رسول الله انا أريك شيئاً رأيته بأرض الحبشة قال فدعت بجريدة رطبة فحنتها ثم طرحت عليها ثوباً فقالت فاطمة ما أحسن هذا وأجمله لا تعرف به المرأة من الرجل... "كشف الغمة ج 2 ص 126 ، وسائل الشيعة ج 3 ص 221 ، بحار الأنوار ج 43 ص 189."

70. ثم بكيا جميعاً ساعة ، وأخذ عليّ رأسها وضمّها إلى صدره ، ثم قال: أوصيني بما شئت... "روضة الواعظين ص 151 ، بحار الأنوار ج 43 ص 192 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 321 ، بيت الأحران ص 176."

71. فاجتمعت لذلك تأمر علياً بأمرها وتوصيه بوصيتها وتعهد إليه عهداً وأمير المؤمنين يجزع لذلك... "بحار الأنوار ج 43 ص 201 ، بيت الأحران ص 170."

72. ثم قالت: جزاك الله عني خير الجزاء يا بن عمّ رسول الله. ثم أوصته بأن يتزوّج بعدها أمّامة بنت أختها زينب... "بيت الأحران ص 177 ; وراجع مستدرك الوسائل ج 2 ص 134 ، بحار الأنوار ج 43 ص 217 ، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 134."

73. لما مرضت سيّدتنا فاطمة المرضة التي توفّيت فيها ، دخلت عليها نساء المهاجرين والأنصار ليعدنها... "الاحتجاج ج 1 ص 146 ، بحار الأنوار ج 43 ص 159 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 320"

74. فاطمة بضعة منّي ، يؤذيني ما آذاها" مسند أحمد ج 4 ص 5 ، صحيح مسلم ج 7 ص 141 ، سنن الترمذي ج 5 ص 360 ، المستدرك ج 3 ص 159 ، أمالي الحافظ الإصفهاني ص 47 ، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 272 ، تاريخ دمشق ج 3 ص 156 ، تهذيب الكمال ج 35 ص 250 ؛ فاطمة بضعة منّي ، يريني ما رابها ، ويؤذيني ما آذاها: المعجم الكبير ج 22 ص 404 ، نظم درر السمطين ص 176 ، كنز العمال ج 12 ص 107 وراجع: صحيح البخاري ج 4 ص 210 ، 212 ، 219 ، سنن الترمذي ج 5 ص 360 ، مجمع الزوائد ج 4 ص 255 ، فتح الباري ج 7 ص 63 ، مسند أبي يعلى ج 13 ص 134 ، صحيح ابن حبان ج 15 ص 408 ، المعجم الكبير ج 20 ص 20 ، الجامع الصغير ج 2 ص 208 ، فيض القدير ج 3 ص 20 و ج 4 ص 215 و ج 6 ص 24 ، كشف الخفاء ج 2 ص 86 ، الإصابة ج 8 ص 265 ، تهذيب التهذيب ج 12 ص 392 ، تاريخ الإسلام للذهبي ج 3 ص 44 ، البداية والنهاية ج 6 ص 366 ، المجموع للنووي ج 20 ص 244 ، تفسير الثعلبي ج 10 ص 316 ، التفسير الكبير للرازي ج 9 ص 160 و ج 20 ص 180 و ج 27 ص 166 و ج 30 ص 126 و ج 38 ص 141 ، تفسير القرطبي ج 20 ص 227 ، تفسير ابن كثير ج 3 ص 267 ، تفسير الثعلبي ج 5 ص 316 ، تفسير الآلوسي ج 26 ص 164 ، الطبقات الكبرى لابن سعد ج 8 ص 262 ، أسد الغابة ج 4 ص 366 ، تهذيب الكمال ج 35 ص 250 ، تذكرة الحفاظ ج 4 ص 1266 ، سير أعلام النبلاء ج 2 ص 119 و ج 3 ص 393 و ج 19 ص 488 ، إمتاع الأسماع ج 10 ص 273 و 283 ، المناقب للخوارزمي ص 353 ، ينابيع المودّة ج 2 ص 52 و 53 و 58 و 73 ، السيرة الحلبية ج 3 ص 488 ، الأمالي للصدوق ص 165 ، علل الشرائع ج 1 ص 186 ، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 4 ص 125 ، الأمالي للطوسي ص 24 ، نوادر الراوندي ص 119 ، كفاية الأثر ص 65 ، شرح الأخبار ج 3 ص 30 ، تفسير فرات الكوفي ص 20 ، الإقبال بالأعمال ج 3 ص 164 ، تفسير مجمع البيان ج 2 ص 311 ، بشارة المصطفى ص 119 بحار الأنوار ج 29 ص 337 و ج 30 ص 347 و 353 و ج 36 ص 308 و ج 37 ص 67."

75. فأعدت النساء قولها على رجالهنّ، فجاء إليها قوممن وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين... "بحار الأنوار ج 43 ص 161."

76. لا تُصلِّ عليَّ أُمَّةٌ نقضت عهد الله وعهد أبي... وأخذوا إرثي وكذبوا شهودي.. "بحار الأنوار ج 30 ص 348; وراجع علل الشرائع ج 1 ص 189،

ص: 117

بحار الأنوار ج 43 ص 205، كشف الغمّة ج 2 ص 122، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 202؛ مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 137، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 75، بحار الأنوار ج 31 ص 619، صحيح البخاري ج 5 ص 82، فتح الباري ج 7 ص 378، عمدة القاري ج 17 ص 258، كتاب سليم بن قيس ص 392، مستدرک الوسائل ج 2 ص 360، بحار الأنوار ج 43 ص 199؛ بحار الأنوار ج 29 ص 113، مستدرک الوسائل ج 2 ص 290.

77. فإنّك تجدني فيها أمضى كما أمرتني، وأختار أمرك على أمري "بحار الأنوار ج 43 ص 192."

78. ولا تدفني إلا ليلاً، ولا تُعلم أحداً قبوري... "مستدرک الوسائل ج 2 ص 186، دلالات الإمامة ص 132، بحار الأنوار ج 43 ص 209، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 202."

79. من توضأ فأسبغ الوضوء، وافتتح الصلاة فصلى أربع ركعات يفصل بينهما بتسليمة، يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله أحد خمسين مرة انقتل حين ينقتل وليس بينه وبين الله عز وجل ذنب إلا غفر له "جامع احاديث الشيعة ج 7 ص 430، " من صلى أربع ركعات فقرأ في كل ركعة بخمسين مرة قل هو الله أحد كانت صلاة فاطمة وهي صلاة الأوابين "من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 564، وسائل الشيعة ج 8 ص 113."

80. وكان نقش خاتمها «امن المتوكلون» "بحار الانوار ج 43 ص 9."

81. دلالات الامامة ص 6، بحار الانوار ج 92 ص 404.

82. عن فاطمة بنت النبي قالت: سمعت النبي صلى الله عليه وآله: إن في الجمعة لساعة لا يراقبها رجل مسلم يسأل الله عز وجل فيها خيراً إلا أعطاه إياه... "معاني الاخبار ص 400، وسائل الشيعة ج 7 ص 384، بحار الانوار ج 86 ص 269."

83. فلما أمسى بايعه ثلاثمائة وستون رجلاً على الموت... "الكافي ج 8 ص 33، بحار الأنوار ج 28 ص 241" فلما كان الليل حمل عليّ فاطمة على حمار وأخذ بيد ابنيه الحسن والحسين... "كتاب سليم بن قيس ص 146، الاحتجاج ج 1 ص 107."

- 1 . الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (ت 620هـ) تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، 1413هـ.
- 2 . الاختصاص، المنسوب إلى أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت 413هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الرابعة، 1414هـ.
- 3 . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت 413هـ) تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، 1413هـ.
- 4 . أسد الغابة في معرفة الصحابة، أبو الحسن عز الدين علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري (ت 630هـ)، تحقيق: علي محمد معوض وعادل أحمد، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1415هـ.
- 5 . الإصابة في تمييز الصحابة، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت 852هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1415هـ.
- 6 . أعيان الشيعة، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت 1371هـ)، إعداد: السيد حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسة، 1403هـ.
- 7 . الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّة في السنة، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسيني المعروف بابن طاووس (ت 664هـ)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، 1414هـ.
- 8 . البرهان في تفسير القرآن، هاشم بن سليمان البحراني (ت 1107 هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، 1415 هـ.
- 9 . المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت 280 هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، الطبعة الأولى، 1413 هـ.
- 10 . المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت 405 هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1411 هـ.



- 11 . أمالي الصدوق، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، بيروت: مؤسسة الأعلمي، الطبعة الخامسة، 1400هـ.
- 12 . أمالي المفيد، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت 413هـ)، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، 1404هـ.
- 13 . الأمالي للطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت 460هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دارالثقافة، الطبعة الأولى، 1414هـ.
- 14 . إمتاع الأسماع، أحمد بن علي المقرئ (ت 745هـ)، تحقيق وتعليق: محمد عبد الحميد النميسي، منشورات محمد علي بيضون، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1420هـ.
- 15 . أمالي الحافظ، الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبد الله الإصفهاني (ت 430هـ). 16 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (ت 1110هـ)، تحقيق: دار إحياء التراث، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، 1412هـ.
- 17 . البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت 774هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.
- 18 . بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، أبو جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت 525هـ)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، 1383هـ.
- 19 . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محمد بن أحمد الذهبي (ت 748هـ)، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب، الطبعة الأولى، 1409هـ.
- 20 . تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت 571هـ)، تحقيق: علي شيري، 1415، بيروت: دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- 21 . تذكرة الحفاظ، محمد بن أحمد الذهبي (ت 748هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- 22 . تفسير ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصري الدمشقي (ت 774 هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم، ومحمد أحمد عاشور، ومحمد إبراهيم البنا، القاهرة: دار الشعب .
- 23 . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصري الدمشقي (ت 774هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم ومحمد أحمد عاشور ومحمد إبراهيم البنا، القاهرة: دار الشعب.
- 24 . تفسير الثعلبي، الثعلبي، (ت 427هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، 1422هـ.
- 25 . تفسير العياشي، أبو النضر محمد بن مسعود السلمي السمرقندي المعروف بالعياشي (ت 320هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، طهران: المكتبة العلمية، الطبعة الأولى، 1380هـ.

26 . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت 671هـ)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، 1405هـ.

27 . تفسير القمّي، علي بن إبراهيم القمّي، تصحيح: السيّد طيّب الموسوي الجزائري، النجف: مطبعة النجف.

ص: 120

- 28 . تفسير فرات الكوفي، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق 4هـ)، إعداد: محمّد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، 1410هـ.
- 29 . تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت 1112هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، قم: مؤسّسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، 1412هـ.
- 30 . تهذيب التهذيب، الإمام أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت 852هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الأولى، 1415هـ.
- 31 . تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يونس بن عبد الرحمن المزّي (ت 742هـ)، تحقيق: الدكتور بشّار عوّاد معروف، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الأولى، 1409هـ.
- 32 . جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي (ت 1383هـ)، قم: المطبعة العلمية.
- 33 . الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت 911هـ)، بيروت: دار الفكر. 34 . الخصال، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، بيروت: مؤسّسة الأعلمي، الطبعة الأولى، 1410هـ.
- 35 . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمّد بن منصور بن - أحمد بن حيّون التميمي المغربي (ت 363هـ)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مصر: دارالمعارف، الطبعة الثالثة، 1389هـ.
- 36 . دلائل الإمامة، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ق 5هـ)، تحقيق: مؤسّسة البعثة، قم: مؤسّسة البعثة.
- 37 . روضة الواعظين، محمّد بن الحسن بن علي الفتمّال النيسابوري (ت 508هـ)، تحقيق: حسين الأعلمي، بيروت: مؤسّسة الأعلمي، الطبعة الأولى، 1406هـ.
- 38 . سبل الهدى والرشاد، محمّد بن يوسف الصالحى الشامي (ت 942هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلمية، 1414هـ.
- 39 . سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت 279)، تحقيق: أحمد محمّد شاكر، بيروت: دار إحياء التراث.
- 40 . السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت 458هـ)، تحقيق: محمّد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1414هـ.
- 41 . سير أعلام النبلاء، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الذهبي (ت 748هـ)، تحقيق: شُعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة العاشرة، 1414هـ.

42 . سيرة ابن هشام (السيرة النبوية)، أبو محمد عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميري (ت 218هـ)، تحقيق: مصطفى سقا وإبراهيم الأنباري، قم: مكتبة المصطفى، الطبعة الأولى، 1355هـ.

43 . السيرة الحلبية، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت 11هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

44 . شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت 363هـ)، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجلالى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، 1412هـ.

ص: 121

- 45 . شرح نهج البلاغة، عزّ الدين عبد الحميد بن محمّد بن أبي الحديد المعتزلي المعروف بابن أبي الحديد (ت 656هـ)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الثانية، 1387هـ.
- 46 . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق 5هـ)، تحقيق: محمّد باقر المحمودي، طهران: مؤسّسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، 1411هـ.
- 47 . صحيح ابن حبان، علي بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت 739هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الثانية، 1414هـ.
- 48 . صحيح البخاري، أبو عبد الله محمّد بن إسماعيل البخاري (ت 256هـ)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الرابعة، 1410هـ.
- 49 . صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت 261هـ)، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، القاهرة: دار الحديث، الطبعة الأولى، 1412هـ.
- 50 . صحيفة الزهراء، شيخ جواد القيومي، الطبعة الأولى، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين .
- 51 . الطبقات الكبرى، محمّد بن سعد كاتب الواقدي (ت 230هـ)، بيروت: دار صادر. 52 . الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، أبو القاسم رضي الدين علي بن موسى بن طاووس الحسني (ت 664هـ)، مطبعة الخيام، قم، الطبعة الأولى، 1400هـ.
- 53 . عدّة الداعي ونجاة الساعي، أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن فهد الحليّ الأسدي (ت 841 هـ)، تحقيق: أحمد موحد، طهران: مكتبة وجداني .
- 54 . علل الشرائع، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، 1408هـ.
- 55 . عمدة القاري في شرح صحيح البخاري، أبو محمّد بدر الدين بن محمّد العيني الحنفي (ت 855هـ)، مصر: إدارة الطباعة المنيرية.
- 56 . فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (ت 852هـ)، تحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، 1379هـ.
- 57 . فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1415هـ.
- 58 . قرب الإسناد، أبو العبّاس عبد الله بن جعفر الحميري القميّ (ت بعد 304هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت، قم: مؤسّسة آل البيت، الطبعة الأولى، 1413هـ.
- 59 . الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت 329هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، طهران: دار

60 . كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت حوالي 90هـ)، تحقيق: محمد باقر الأنصاري، قم: نشرالهادي، الطبعة الأولى، 1415هـ.

61 . كشف الخفاء ومزيل الإلباس، أبو الفداء إسماعيل بن محمد العجلوني (ت 1162هـ)، بيروت: مكتبة دار التراث.

62 . كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، علي بن عيسى الإربلي (ت 687هـ)، تصحيح: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة

الأولى، 1401هـ.

63 . كفاية الأثر في النصّ على الأئمّة الاثني عشر، أبو القاسم علي بن محمّد بن علي الخزاز القمّي (ق 4هـ)، تحقيق: السيّد عبد اللطيف الحسيني الكوه كمرى، نشر بيدار، الطبعة الأولى، 1401هـ.

64 . كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال، علي المتّقي بن حسام الدين الهندي (ت 975هـ)، تصحيح: صفوة السقا، بيروت: مكتبة التراث الإسلامي، 1397هـ، الطبعة الأولى.

65 . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت 807هـ)، تحقيق: عبد الله محمّد درويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، 1412هـ.

66 . المجموع (شرح المهدّب)، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت 676هـ)، بيروت: دار الفكر.

67 . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت 1320هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت، قم: مؤسّسة آل البيت، الطبعة الأولى، 1408هـ.

68 . المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ق 5هـ)، تحقيق: أحمد المحمودي، طهران: مؤسّسة الثقافة الإسلاميّة لكوشانبور، الطبعة الأولى، 1415هـ.

69 . مسند أبي يعلى الموصلي، أحمد بن علي الموصلي (ت 307هـ)، تحقيق: إرشاد الحقّ الأثري، جدّة: دار القبلة، الطبعة الأولى، 1408هـ. 70 . مسند أحمد، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت 241هـ)، تحقيق: عبد الله محمّد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، 1414هـ.

71 . معاني الأخبار، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، 1361هـ.

72 . المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت 360هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، 1404هـ.

73 . مناقب آل أبي طالب = مناقب ابن شهر آشوب، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت 588هـ)، قم: المطبعة العلمية.

74 . المناقب (المناقب للخوارزمي)، الحافظ الموقّ بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (ت 568هـ) تحقيق: مالك المحمودي، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، 1414هـ.

75 . نظم درر السمطين، محمّد بن يوسف الزرندي (ت 750هـ)، إصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين، 1377هـ.

76 . نوادر الراوندي، فضل الله بن علي الحسيني الراوندي (ت 573هـ)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الأولى، 1370هـ.

77 . وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (ت 1104هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم، الطبعة الأولى، 1409هـ.

78 . ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت 1294هـ)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، 1416هـ.

ص: 123



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

